

سُفرهُ توحید

سیری در

مناجات

شعبانیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه کتاب

موسسه جوانان آستان قدس رضوی

تهیه شده در: کارگروه محتوایی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

طراحی گرافیک و صفحه آرایی: رضا صالحی

ویراستار: مهدی قاسمی

نشانی: مشهد مقدس، بین کوهسنگی ۱۷ و ۱۹

تلفن: ۰۵۱ - ۳۸۴۶۰۰۸۵

سایت: javanan.org

کانال ارتباطی با کارگروه محتوایی در شبکه های اجتماعی

تلگرام، سروش، بله، گپ، ایتا @javanerazavi

پیامک: ۰۹۳۵۵۹۲۸۰۰۰

فهرست

۶.....	بخش اول: حقیقت دعا و مناجات شعبانیه
۷.....	اهمیت دعا
۷.....	حقیقت دعا
۱۰.....	شرایط استجاب دعا
۱۲.....	اهمیت ادعیه اهل بیت علیهم السلام
۱۲.....	۱. سطح عالی و افق والای ادعیه خاص ائمه علیهم السلام
۱۳.....	۲. حفظ الفاظ ادعیه و نقل به معنای بودن
۱۵.....	مراحل اخذ معارف
۱۷.....	سبک اهل بیت علیهم السلام در بیان معارف عرفانی
۱۹.....	جایگاه مناجات شعبانیه
۲۲.....	راه های کشف اعتبار ادعیه
۲۵.....	اهمیت دعای شعبانیه
۲۷.....	هدف زندگی در مناجات شعبانیه
۳۱.....	سفره مناجات شعبانیه در ماه شعبان
۳۵.....	عبور از جان و توجه به جانان
۳۸.....	بخش دوم؛ شرح فرازهای مناجات شعبانیه
۳۹.....	حقیقت صلوات
۴۳.....	مراد از ترفیع درجه پیامبر اکرم
۴۸.....	بشنودعای من
۴۹.....	حقیقت دعا و اجابت
۵۲.....	از توبه سوی تو گریختم
۵۵.....	همه را از تومی خواهم
۵۶.....	تقدیرم در دست توست
۵۸.....	معنای «الهی»
۶۲.....	روزی رسان و یآوری جز تو ندارم
۶۵.....	من همیشه شرمندهام
۶۶.....	همواره به رحمت امیدوارم
۶۷.....	حُسن ظن به خدا
۷۰.....	چه کسی از تو بخشنده تر

فهرست

۷۱.....	به جز اقرار به گناه چیزی ندارم.
۷۴.....	کارهای خوب من همه از توست.
۷۶.....	من گدایم و مجانی طلب.
۸۱.....	با عدالت با من معامله نکن.
۸۲.....	شیرینی دیدارت را نصیبم بگردان.
۸۴.....	اگر می‌خواستی خوارم نمایی.
۸۶.....	تنها حاجت من نجات از آتش است.
۸۹.....	همه خوبی‌ها از توست.
۹۳.....	در آتش هم بسوزانی باز تو را دوست دارم.
۹۸.....	با حُسن ظنِّم با من معامله کن.
۱۰۰.....	عمرم را به غفلت سپری کردم.
۱۰۱.....	آیا از امام، غفلت ممکن است؟
۱۰۴.....	حسب و نسب هم ندارم.
۱۰۵.....	در لغزش‌ها فقط تو دستگیرم هستی.
۱۰۷.....	من تو را شکر می‌گویم.
۱۰۸.....	به من هم نظر کن.
۱۱۰.....	قلبی مشتاق و زبانی صادق به من عطا کن.
۱۱۳.....	تنها راه نجات تو هستی.
۱۱۷.....	چگونه به خداوند پناه ببریم؟
۱۱۹.....	محبِّتم را به خودت روزافزون نما.
۱۲۱.....	مرا به لذت وصول به اسماءت برسان.
۱۲۳.....	مرا به خوبان و منزلگاه رضا ملحق نما.
۱۲۵.....	مرا از غیر خود بپر به نزد خود ببر.
۱۳۰.....	دیده قلبم را به دیدارت نورانی کن.
۱۳۱.....	به چشمهٔ عظمت متصلم گردان.
۱۳۴.....	با گوشه چشمی مرا محو خودت کن.
۱۳۷.....	هرگز از تو ناامید نمی‌شوم.
۱۳۸.....	کرمّت مرا به سوی تومی‌خواند.
۱۴۰.....	یاد خود را در سینه‌ام جاودانه کن.
۱۴۳.....	معرفتت را نصیب من فرما.

بخش اول
حقیقت دعا و مناجات شعبانیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

اهمیت دعا

دعا، حقیقت عبادت و روح آن و اعتراف به عجز و فقر و مسکنت در محضر حضرت ربّ العزه و یکی از ارکان سلوک الی الله است. دعا، روح عبادت و عبادت روح دین است و بنابراین دعا روح دین است. به واسطه دعا بنده به حضرت قاضی الحاجات متصل شده و جریان امور خود را از منبع فیض و سرچشمه جود طلب می‌کند. و سرانجام آنکه دعا، بزرگ‌ترین وسیله‌ای است که برای نیل به مقصود مفید است؛ زیرا تمام امور مبتنی بر سلسله‌اسبابی است که منتهی به ذات مقدّس ربوبی می‌گردد، و دعا درخواست از آن ذات مقدّس و کلید گشایش تمام قفل‌ها است.

دعا برای بنده، حال انقطاع به سوی خدا می‌آورد و بین بنده و خالقش پرده‌ها را برمی‌دارد و پرتوانوار خدا را در دل بنده می‌تاباند. لذا اولیای الهی و مقربان درگاه ربوبیتش، بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و گفتگو مناجات بوده‌اند.

حقیقت دعا

متأسفانه درباره معنای دعا، تصوّر می‌شود که دعا به معنای حاجت خواستن است! و هرگاه سخن از دعا کردن می‌شود، معنای تقاضا کردن چیزی از خداوند تلقی می‌شود. درحالی‌که «دعا» در

زبان عربی به معنای صدازدن و خواندن شخص است، فارغ از اینکه حاجت خواستن و تقاضا کردن در آن مطرح باشد یا نباشد.

بنابراین اصل و اساس دعا، درخواست کردن و طلب چیزی از خداوند نیست؛ بلکه در دعا کردن، صرف صدازدنِ معبود و خواندن حضرت حق فضیلت دارد. چنانکه در روایات، باب مفصلی در «فضائل الدعاء» (یعنی فضیلت خواندن خداوند) بیان شده است. اصل دعا، اُنس گرفتن با خداوند متعال و اتصال به او است؛ گرچه صحبت با خداوند، یکی از مهم‌ترین مظاهر ذکر و ارتباط با حضرت معبود و نزدیک شدن به او نیز هست. چنانکه در میان هم‌نوعان نیز انسان برای یافتن دوست و مرتبط شدن با دیگری، باید از راه صحبت و گفتگو وارد شود و بدون آن رفاقتی حاصل نمی‌شود.

راه برقراری ارتباط و اُنس گرفتن با خداوند در گفتگو با خداست که گاهی تعریف و تمجید از حضرت سبحان و گاهی بیان ضعف و فقر و جودی خویش و البته گاهی هم بیان تقاضای مناسب است.

آری! در عرف متدینان متشرع، دعا معنای دومی نیز دارد، به این معنا که انسان، خدا را بخواند و در ضمن این خواندن، تقاضاهایش را نیز از حضرت حق درخواست کند.

دعا به معنای حاجت خواستن، یکی از شاخه‌های حقیقت دعا است و قطعاً اصل و اساس دعا نیست. دعا شاخه‌ها و انواع گوناگونی دارد؛ چنان که آیت الله ملک‌تبریزی؛ که از برجستگان فقّ دعا هستند، می‌گویند:

دعا ابوابی دارد که انسان برای برقرار کردن ارتباط با خداوند می‌تواند از هریک از درهای مختلف وارد شود.

حاجت خواستن از خدا یکی از ابواب دعا و یکی از درهایی است که انسان می‌تواند از طریق آن با خداوند ارتباط برقرار کند؛ اما متأسفانه عموم مردم فقط از همین یک درب با خالق خود وارد گفتگو می‌شوند و مستقیماً هم به سراغ همین درب می‌روند؛ درحالی‌که ائمه اطهار علیهم السلام در آداب دعا دستور فرموده‌اند: برای عرض حاجت و تقاضا به خداوند، ابتدا حمد و ثنای الهی را بیان کنید یا صلوات بر رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام بفرستید و سپس حاجت خود را مطرح کنید و سپس در پایان دعا صلوات فرستاده و با صلوات یا با شُکرو تمجید و تحمید خاتمه دهید.

یعنی حتی اگر بنده قصد مرتبط شدن با خداوند از درب تقاضای حاجت را دارد، ابتدا از درون چند درب دیگر عبور کرده، و سپس عرض حاجت کند و هنگام بازگشت نیز از همین درها خارج شود و صلوات فرستاده و بعد از حمد و شکر الهی، ارتباط خود را با دعا قطع کند. علاوه بر این، به ما آموخته‌اند که در دعا که ارتباط و انس با خداست، به حاجات دنیوی بسنده نکنیم و سطح خواش و تقاضای خود را بالاتر برده و مسایل معنوی را نیز بخواهیم.

متأسفانه آداب دعا کردن در بین ما کمتر رعایت می‌شود و در دعا بلافاصله به سراغ بیان حاجت خود رفته و از مقدمات دعا غافل می‌شویم!

این در حالی است که روش صحیح ارتباط و انس با خدا توسط امیرمؤمنان در مناجات شعبانیه به زیبایی مراعات شده است. حضرت علی علیهم السلام در فرازهای اول به صلوات و حمد و ثنای الهی پرداخته و از این راه با خداوند صحبت می‌کنند و در خلال آن

بارها شرمندگی و فقر و نیاز خود را بیان می‌کنند و سپس حاجت‌های اولیۀ خود را از حضرت حق طلب می‌نمایند و پس از بیان برخی توصیفات الهی، در قسمت نهایی دعا، حاجت‌های بلند ملکوتی را از خداوند می‌خواهند که در واقع می‌توان گفت گُلِ مناجات شعبانیه است و در نهایت هم با ذکر شریف صلوات، دعا را به پایان می‌برند. باری! مهم‌ترین بخش مناجات شعبانیه همین حاجت‌های ژرف و بلند است؛ هرچند از جهت آداب دعا، قسمت‌های ابتدایی دعا نیز بسیار مهم است که انسان بیاموزد چگونه در برابر خداوند حرف بزند تا حال تواضع و تضرع در قلبش جای گرفته و آن جنبۀ ملکوتی در نفسش مستقر و مستحکم گردد.

شرایط استجابت دعا

دعا (به معنای حاجت خواستن) با دو شرط اساسی مستجاب می‌شود:

۱. دعاکننده واقعاً طالب باشد؛
 ۲. فقط از خداوند بخواهد و بر اسباب ظاهری تکیه نداشته باشد تا زمینه استجابت فراهم گردد.
- شرط اول می‌گوید یکی از اصول مهم دعا این است که انسان سعی کند تا دعایش لقلقهٔ لسان نباشد و با دقت در مضامین ادعیه، از صمیم قلب آنچه را که در درگاه الهی وجود دارد، مطالبه کند. بسیاری می‌پرسند چرا هرچه در خانه خداوند التماس می‌کنیم، خواستهٔ ما برآورده نمی‌شود؟! اینها باید بدانند، یکی از علل استجابت نشدن دعا همین است که

دعا و التماس و درخواست‌ها گاهی حقیقی نیست. حتی اگر صدبار دعای کمیل و مناجات شعبانیه و دعای ابو حمزه ثمالی با صوت زیبا و صدای دل‌نشین خوانده شود، تا زمانی که قلب محتوایش را تقاضا نکند، اثری از آن خواندن‌ها در قلب ایجاد نمی‌شود.

اما شرط دوم این است که انسان واقعاً از ماسوی الله قطع امید کرده باشد و تمام بارش را درِ خانه خداوند بیندازد و معترف باشد که: «خدایا فقط از تومی خواهم و از غیرتونه؛ چون همه چیز فقط در دست توست».

متأسفانه عموم ما به این آفت مبتلا هستیم که وقتی درِ خانه خداوند و حرم‌های مطهر ائمه علیهم السلام می‌رویم و از طریق دعا ارتباطی برقراری می‌کنیم، بازهم در اعماق دل، امید ما به جای دیگری است و آن حالت انقطاع و بریدگی از غیر خدا در ما وجود ندارد که بگوییم:

«وَيَدِّكَ لَا يَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُزُقُّنِي وَإِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي»^۳
و تنها به دست توست نه به دست غیرتو، فزونی و کاستی ام و سود و زیانم، خدایا! اگر محرومم کنی پس کیست آن که به من روزی دهد؟ و اگر خوارم سازی پس کیست آن که به من یاری رساند؟

و چون قلباً معتقد نیستیم که همه چیز در دست خداوند است نه در دست دیگری، و دل به جای دیگر خوش داریم، نمی‌توانیم دعایی با جان و روح بخوانیم. به همین جهت تا امید ما به عمل جراحی دکتر برای شفای مریض است، حال تضرع و گریه و زاری در حرم مطهر امام رضا علیه السلام نداریم اما همین که دکترها قطع امید می‌کنند،

۳. فرازی از مناجات شعبانیه.

اشک چشم از سوز دل جاری می‌شود و حال دعای حقیقی و انقطاع پیدا می‌کنیم.

آری! حال انقطاع، بیانگر این واقعیت است که تاکنون در اعماق قلب، تکیه و توکل ما به جایی دیگر بوده است و گرنه، از همان روز اول، حال تضرع و گریه در قلب وجود می‌داشت.

انسان هنگام داشتن پس‌انداز، طوری طلب روزی می‌کند که با دعا کردن در حال بی‌پولی و مفلسی متفاوت است. در حال دوم واقعاً خود را در دامن خداوند می‌اندازد و اعتراف می‌کند که قدرتی ندارد؛ اما در حالت اول تکیه‌اش در اعماق وجود بر پس‌انداز خویش است.

لذا آنچه در دعا اهمیت فراوان دارد توجه تامّ به خدا و انقطاع به سوی ذات مقدّس او و تطهیر و خلوص باطن است. آداب ظاهری که در روایات و کتب اخلاقی برای قبل از دعا بیان شده، مانند صدقه دادن، روزه، دو رکعت نماز، توبه کردن، پرداخت ردّ مظالم و نظایر آنها، همه مقدمه برای صفای دل و آمادگی بیشتر برای توجه به خدا و رفع موانع دعا است. إِنَّهُ هُوَ الْكَرِيمُ وَإِنَّهُ هُوَ الْمُجِيبُ.

اهمیت ادعیه اهل بیت علیهم السلام

پیش از بیان جهات مختلف مناجات شعبانیه، ذکر دو نکته در باب اهمیت ادعیه قابل توجه می‌باشد:

۱. سطح عالی و افق والای ادعیه خاص ائمه علیهم السلام

معمولاً ادعیه در مباحث معرفتی از ارزش خاصی برخوردارند. اهل بیت علیهم السلام در عموم احادیث از آنجاکه مخاطبی خاص

دارند و مخاطب‌شان مردم عادی (با سطح فکری پایین) هستند، نمی‌توانند اوج معارف را بیان کنند؛ چون باید در سطح همان مخاطب عامی سخن بگویند.

همچنین در ادعیه‌ای که معصومین به افراد عادی می‌آموختند؛ مانند شخصی که دعایی برای وسعت رزق و روزی خواسته، چه بسا سطح معارف در حدّ همان شخص است؛ زیرا راوی در حدّ ظرف خودش قرار است با خداوند ارتباط برقرار کند.

اما در ادعیه‌ای که خود ائمه علیهم السلام می‌خواندند، معمولاً این‌طور نیست. در بین روایات فقط این ادعیه هستند که مخاطب عبارات آن خود خداوند است؛ چون مربوط به ارتباط شخصی امام با خداوند متعال می‌باشد.

تنها جایی که امام می‌تواند معارف را در عالی‌ترین حدّ آن بیان کند و نیازی به پایین آوردن سطح آن در افق مخاطب خاصی نیست، همین ادعیه‌ای است که ائمه اطهار علیهم السلام در خلوت‌های خودشان با خداوند نجوا می‌کردند و به اصحاب خاص خود می‌آموختند.

لذا اهمیت این ادعیه از این جهت است که محتوای آن خالص بوده و از کلام الله المجید که بگذریم، در عالی‌ترین سطح معرفتی بین مخلوق و خالق می‌باشد و نکاتی را می‌توان از آن به دست آورد که در دیگر منابع یافت نمی‌شود.

۲. حفظ ألفاظ ادعیه و نقل به معنای بودن

جهت دیگر اهمیت ادعیه (همچون مناجات شعبانیه) این است که الفاظ آن از معصوم صادر شده است. متأسفانه بسیاری از روایات

نقل شده از ائمه علیهم السلام نقل به معنا است؛ یعنی عین لفظ و کلام معصوم علیهم السلام نمی باشد بلکه روایان آنها را با الفاظ خودشان برای ما معنی کرده اند. طبیعی است که در این فضا بسیاری از دقایق و ریزه کاری های حدیث از دست می رود!

فرض کنید بعد از یک جلسه سخنرانی، از افراد حاضر در جلسه پرسیده شود که خطیب محترم چه مطالبی بیان کرد و تقاضا شود هر کس با الفاظ خودش مطالب خطیب را گزارش کند.

در یک فضای متعارف شاید حدود ده نقل قول از جانب مستمعین حاضر در همان جلسه مطرح شود و هر کس مطلب را به شکلی تعریف نماید! این طریقه بیان را نقل به معنا می گویند.

معمولاً افراد وقتی مطلبی را می شنوند، برداشت خاصی می کنند و سپس براساس فهم خودشان، بعضی از نکات آن را با تبدیل لفظ در قالبی خاص بیان می کنند و قطعاً در چنین فرایندی بسیاری از مطالب کم و زیاد می شود؛ به خصوص اگر این مطلب چند دست بگردد که ناقل آخر محتوا را کاملاً تغییر یافته، دریافت خواهد کرد!

این یک تجربه عینی است. هر قدر هم راویان حدیث از بزرگان و اهل علم و تقوا و دارای درجات عالی باشند، باز هم در بسیاری از موارد روایات اهل بیت علیهم السلام از افق سطح آن راویان بالاتر بوده و راوی مطالبی را که ظرافت و دقت و پیچیدگی خاصی داشته، به طرز صحیح متوجه نمی شده و لذا وقتی نقل به معنا می کرده چه بسا در طول زمان، نتیجه مطلب کاملاً متفاوت می شده است.

نمونه این اختلاف نقل قول ها را در تاریخ معاصر انقلاب اسلامی و تاریخ دوره پهلوی در کتاب های تاریخ شفاهی می توان مشاهده کرد.

گاهی یک واقعه یا مطلب از سوی افراد نخبه و دارای شأن و منزلت خاص در مصاحبه‌ها به شکل‌های مختلفی نقل می‌شود و باینکه هیچ قصد و غرض و تعمّدی نیز در کم‌وزیادکردن مطلب نیست؛ اما هرکسی همان چیزی را که برداشت کرده و از وقایع فهمیده، بیان می‌کند.

اما ادعیه ائمه علیهم السلام از امتیاز خاصی در این زمینه برخوردار است و چون الفاظ آن دارای سجع وزن و زیبایی و آرایه‌های لفظی می‌باشد، راویان نیز در هنگام نقل، آنها را نقل به لفظ نموده و از نقل به معنا خودداری کرده‌اند. دقیقاً مانند کسی که ناقل یک شعر از شاعر بزرگی است که اگر وی شعر شاعر را نقل به معنا کند، قطعاً ارزش شعرازیبین می‌رود. ادعیه نیز به جهت خصوصیات لفظی شان، نقل به لفظ می‌شوند. از همین رو اهمیت آنها از جهت معرفتی بسیار بیشتر از دیگر ادعیه است و می‌توان از طریق آن به نظر نهایی امام دست یافت.

مراحل اخذ معارف

به‌طور کلی در مباحث معرفتی و کلامی برای یافتن نظر دین باید این سیر منطقی به صورت پله پله طی شود:

در مرحله اول، باید دید آن مطلب در قرآن کریم که حجت مطلق است. چگونه بیان شده است؛ زیرا تمام مصحف شریف نقل به لفظ است و هیچ کم‌وزیادی در آن صورت نگرفته است و قرآن نیز چون معجزه جاویدان و جهان شمول و زمان شمول است، سطح معارف را در عالی‌ترین حد آن بیان فرموده است.

مرحله دوم، ادعیه‌ای است که ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه

خودشان با خداوند متعال به آن مداومت داشته‌اند که همان‌چه در قلب مبارک‌شان بوده به خداوند عرض کرده‌اند و نقل به لفظ نیز هست.

مرحله سوم، خطبه‌های ائمه علیهم السلام است که معمولاً مانند ادعیه، دارای الفاظ خاص هستند و نقل به لفظ می‌شوند. ضمن اینکه در بیان خطبه، مهم نبوده که مخاطب، مطالب را متوجه می‌شود یا نه؛ زیرا کاتبان، خطبه‌ها را می‌نوشتند و برای نسل‌های آینده باقی می‌گذارند. به همین جهت برخی خطبه‌ها از ائمه علیهم السلام وجود دارد که شاید معنای آن را پانصد یا هزار سال بعد فهمیده‌اند و تا آن زمان کسی معنای دقیق آن را نمی‌دانسته است.

در مرحله چهارم؛ باید سراغ روایاتی رفت که مخاطب آن علما و دانشمندان بوده‌اند که قطعاً دارای سطح خاصی نسبت به عموم هستند.

و در مرحله پنجم؛ باید روایاتی که مخاطب آنها عامه مردم بوده‌اند، بررسی شود.

این سیر طبیعی پیگیری مباحث علمی و معرفتی است که از این طریق، محقق به نتیجه درست و صحیح می‌رسد. برخلاف بسیاری که در قدم اول به سراغ گام پنجم یعنی روایاتی که مخاطب آن عموم مردم بوده‌اند، رفته و مطالب آن روایات عامیانه را به عنوان معیار معارف شیعه مورد استفاده قرار می‌دهند! و اگر کسی مطالب بالاتری از فهم آنها را از روایات بیان کند، گمان می‌کنند که آن مطلب چیزی غیر از دیدگاه ائمه علیهم السلام است. غافل از اینکه بیانات اهل بیت علیهم السلام مراتب و مراحل متعددی دارند. در این باره حضرت

ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) می‌فرماید:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ الْنَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۴

ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقل‌شان سخن بگوییم.

از این رو نمی‌شود هر روایتی را به عنوان معارف اهل بیت علیهم السلام معرفی کرد. این موضوع، نشان‌دهنده اهمیت دعا‌هایی چون مناجات شعبانیه است که در بیان معارف اصیل دینی هستند. در مناجات شعبانیه هر دو ویژگی وجود دارد؛ اولاً معارف و محتوای آن در سطحی عالی است و سطح معرفتی آن پایین نیامده است؛ و ثانیاً نقل به لفظ شده نه اینکه با نقل به معنا تغییر پیدا کرده باشد.

سبک اهل بیت علیهم السلام در بیان معارف عرفانی

ادعیه اهل بیت علیهم السلام عمده مطالبی را که بزرگان عرفا در آثار عرفانی خود آورده‌اند دربر گرفته و بلکه از آنها عمیق‌تر و دقیق‌تر هم هستند؛ اما اهل بیت علیهم السلام در افقی قرار داشته‌اند که در هنگام بیان این معارف، هم عمق مطلب را فرموده‌اند و هم به گونه‌ای تعبیر کرده‌اند که کسی حساسیت پیدا نکند و آشوبی در میان عامه مردم برپا نگردد و انسان در نگاه اول می‌پندارد که مطالبی عادی و سطحی بیان شده است.

معارف بلند توحیدی و عرفانی به گونه‌ای است که اگر صریح گفته شود بسیاری از افراد در برابر آن موضع گرفته و آن را انکار می‌کنند؛ و جمعی از عرفا چون آن جامعیت را نداشته‌اند به گونه‌ای این مسایل را گفته‌اند که اسباب بدفهمی شده و حتی عده‌ای ایشان را تکفیر نیز کرده‌اند.

لطافت بیان مسایل عرفانی در روایات، خود از معجزات اهل بیت

علیهم السلام است. این سبک بیان را سبک سخن در سخن نیز می‌توان نامید که پایه‌گذار آن قرآن کریم است و در آن اوج معارف با زبانی ساده و به ظاهر خالی از ظرافت در لابلای دیگر مطالب بیان شده و طبیعتاً برای فهم آن باید دقت و تأمل کرد.

در کتاب شریف «تقریرات فلسفه» می‌خوانیم:

باید باب معارف را از ادعیه فهمید، نمی‌توان باب معارف را از آخباری که مورد خطاب، مردمان علم ندیده و حکمت ندیده بوده فهمید. باید معارف را از ادعیه آنها آموخت، چون طرف خطاب در ادعیه حق سبحانه است؛ لذا می‌بینی جملات فصوص در معنی با ادعیه موافق است منتها حضرت امیر(ع) متأدب بوده و توانسته حق بیان را ادا نماید؛ ولی صاحب فصوص متأدب نبوده و نتوانسته حق را ایفا کند.^۵

به عنوان مثال خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵)؛ و می‌دانیم ما برای تقرّب وسیله‌هایی مانند نماز و دعا و روزه و نیز وجود مقدس ائمه علیهم السلام داریم.

اما در مناجات خمس عشره می‌خوانیم که:

«وَلَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ»^۶

وسيله‌ای به درگاهت نداریم جز خودت.

امام سجاده علیه السلام در این مناجات می‌فرماید: «خدا یا!

وسيله‌ای برای رسیدن به تو نیست مگر خود تو».

اگر در معنای این عبارت دقت کنیم در حقیقت می‌گوید: «خدا یا!

هر وسیله‌ای که ماسوای تو (نماز و دعا و امام و ...) هست جدای از تو

و جز تو نیست.»

۵. تقریرات فلسفه حضرت امام خمینی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۶. مناجات المّطیعین لله

به عبارت واضح، لا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ؛ یعنی: «الْوَسِيلَةُ أَنْتَ وَ أَنْتَ الْوَسِيلَةُ». پس اگر گفته می‌شود که نماز و دعا و روزه و امام وسیله هستند، براساس فرمایش امام سجاد علیه السلام می‌توان گفت: نماز و روزه همان خداوند است؛ یعنی هیچ استقلالی از او ندارد و جدای از او نیست و این همان حقیقت توحید است که می‌گوید هیچ چیزی جدا و مستقل از خداوند نیست.

اگر چنین چیزی با صراحت از لسان یکی از بزرگان عرفان بیان شود، صدای بسیاری از ساده‌اندیشان و ناآگاهان به اعتراض بلند می‌شود؛ ولی چون امام معصوم می‌فرماید: «وَلَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ» کسی اعتراضی نمی‌کند؛ چون حضرت توحید را در پرده بیان می‌کنند و کسی این صغری و کبری را کنار یکدیگر نمی‌چیند که: الإمام وسیله، والوسيلة هي الله تبارک وتعالی، تا به آن حرفی برسد که ظاهرش از دید برخی کفرآمیز است و باطنش توحید محض.

در خواندن ادعیه و مناجات‌هایی مثل مناجات شعبانیه نباید به ظاهر اولیه الفاظ اکتفا کنیم و لذا باید به لوازم و نتایج مطالب هم دقت کنیم تا بتوانیم معارف عمیق اهل بیت علیهم السلام را در آن بیابیم.

جایگاه مناجات شعبانیه

یکی از ویژگی‌های مناجات شعبانیه، مضامین عالی و معارف بسیار بلند و عمیق آن است که بسیاری از اصول و پایه‌های معارف و ارکان و آداب سلوک الی الله را دربر گرفته است؛ معارفی که همه آنها در میراث شیعه و روایات اهل بیت علیهم السلام به شکل پراکنده

شاهد و گواه داشته و متواتر است و در اینجا کنار هم گرد آمده است. از همین رو بزرگان در طول تاریخ به این دعا اعتنا و توجه خاصی داشته‌اند.

بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«مناجات شعبانیه از مناجات‌هایی است که کم‌نظیر است... از ائمه علیهم السلام هدی ادعیه‌ای وارد شده که مضامین آنها را باید تأمل کرد و آنهایی که اهل نظر هستند، اهل معرفت هستند آنها را شرح کنند و آنها را به مردم ارایه دهند؛ اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند آن چیزی که به حسب واقع هست شرح کند.»^۷

«مناجات شعبانیه از مناجات‌هایی است که اگر انسان دنبالش برود و فکر در او بکند، انسان را به یک جایی می‌رساند.»^۸

«مناجات شعبانیه از مناجات‌هایی است که اگر یک نفر انسان دل‌سوخته، یک عارف دل‌سوخته، نه از این عارف‌های لفظی، بخواهد این را شرح کند و شرح کند از برای دیگران، بسیار ارزشمند است و محتاج به شرح است...»^۹

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مدظله می‌فرماید:

«مناجات شعبانیه - که روایت شده اهل بیت علیهم السلام بر آن مداومت داشتند- یکی از دعاهایی است که لحن عارفانه و زبان شیوای آن، با مضامین بسیار والا و سرشار از معارف عالی‌ای همراه است که نظیر آن در زبان‌های معمولی و محاورات عادی نمی‌توان یافت و اساساً با آن زبان قابل ادا نیست.»

۷. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۸۳.

۸. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۹. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲.

«این مناجات، نمونه کاملی از تضرع وصف حال برگزیده‌ترین بندگان صالح خدا با معبود و محبوب خود و ذات مقدس ربوبی است. هم درس معارف است، هم اسوه و الگوی عرض حال و درخواست انسان مؤمن از خدا.»^{۱۰}

مرحوم آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی: در این باره می‌فرماید:

«مناجات شعبانیه، حاوی علوم فراوانی در چگونگی معامله بنده با خدای عزوجل، ادب دعا و استغفار است.

مناجات شعبانیه، مناجات معروفی است و اولیای خدا بخاطر این مناجات شعبانیه است که با ماه شعبان انس دارند و اصلاً به جهت همین مناجات، منتظر و مشتاق این ماه هستند.

این مناجات بزرگی است و یکی از ارمغان‌های آل محمد ۹ می‌باشد که بزرگی آن را کسی که قلب سالم و گوش شنوایی داشته باشد، درک می‌کند؛ و اهل غفلت از درک فواید و نورهای آن بی‌بهره‌اند.»^{۱۱}

آیت‌الله شهید مطهری: نیز در توصیف این مناجات شعبانیه چنین می‌فرماید:

«[مناجات شعبانیه] دعایی است در سطح ائمه علیهم السلام، یعنی خیلی سطح بالاست. انسان وقتی این دعا را می‌خواند، می‌فهمد که اصلاً روح نیایش در اسلام یعنی چه؟ در آنجا جز عرفان و محبت و عشق به خدا، جز انقطاع از غیر خدا (نمی‌دانم چه تعبیر بکنم) و خلاصه جز سراسر معنویت، چیز دیگری نیست، و حتی تعبیراتی است که برای ما تصورش هم خیلی مشکل است.»^{۱۲}

حضرت آیت‌الله جوادی آملی حفظه‌الله می‌فرماید:

۱۰. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب (۱۳۶۹/۱۰/۱).

۱۱. المراقبات، فصل نهم، مراقبات ماه شعبان.

۱۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۷۲۴-۷۲۳.

«تقریباً در تمام ادعیه‌ای که در طول سال مطرح است دعایی مانند مناجات شعبانیه کم دیده می‌شود تا در آن به خداوند عرض کنیم خدایا! توفیق بده که من به طرف توسیر کنم، اول منادات داشته باشم، وقتی نزدیک شدم چون جای ندا نیست با تو مناجات کنم و از منادات به مناجات منتقل شوم وقتی خیلی نزدیک شدم باید ساکت باشم تا شما از آن طرف حرف بزنید.

مناجات شعبانیه، مناجات کبیر در میان مناجات‌هاست؛ چراکه معارف بلندی که در آن است در کمتر مناجاتی یافت می‌شود. در این مناجات آمده است که ما در محضر الهی هم نیاز داریم و هم ناز داریم، مانند این کلام که از ائمه علیهم السلام آموختیم و به خداوند می‌گوییم اگر از ما بررسی چرا گناه کردی ما هم می‌گوییم تو چرا نبخشیدی؟»

راه‌های کشف اعتبار ادعیه

راه اول: مقبولیت دعا نزد بزرگان، علما و فقها و مداومت آنها

بزرگان فقه و حدیث و حکمت و عرفان بر قرائت برخی از ادعیه مداومت داشته و آن را تکرار می‌کردند. نقل این ادعیه از سوی بزرگان و تکرار و مداومت بر قرائت آنها بیانگر این است که نزد آنان شواهد و قرائنی وجود داشته که نشان‌دهنده صدور دعا از سوی امام معصوم بوده است. مناجات شعبانیه نیز چنین است و بزرگانی بسیار بر قرائت آن مداومت کرده و به آن توجه داشته‌اند و سیره اصحاب و بزرگان بر نقل و خواندن این دعا، یکی از شواهد اعتبار مناجات شعبانیه می‌باشد.

راه دوم: سنجش از طریق محتوا

بسیاری از ادعیه دارای محتوایی بسیار غنی و عالی است که از نظر تاریخی احتمال اینکه از غیر امام معصوم صادر شده باشد، وجود ندارد.

به اعتراف بزرگان از علما، مناجات شعبانیه دارای معارف خاص و مطالب بسیار عالی و بلندی است که بدون شک چنین محتوا و مضامین گران قدری در دست کسی غیر از اهل بیت علیهم السلام نبوده است.

ضمن اینکه اگر کسی بخواهد چنین دعایی را به نام معصوم از خود جعل کند، علی القاعده باید انسان خیانت کار و دروغ گویی بوده باشد که بروز چنین مطالبی در این سطح معرفتی از یک شخص دروغ گو محال است.

در مسایل عامیانه موارد متعددی از جعل وجود دارد که به آسانی می توان به صحت نداشتن و عدم صدور آنها از سوی امام معصوم پی بُرد. اما احادیثی که از نظر معرفتی، دارای محتوای غنی و عالی می باشند، محتوا و ساختارشان به گونه ای نیست که بتوان آن را به غیر اهل بیت علیهم السلام نسبت داد یا دست کم در تاریخ کسی مطرح نشده که در این افق و در چنین سطحی از معرفت باشد که بتواند مطالب و مضامین این چنینی را جعل نماید و آن را هم به دروغ به ائمه علیهم السلام نسبت دهد.

لذا مضامین والای مناجات شعبانیه و برخی دیگر از ادعیه مشهور، مهم ترین شاهد بر حقیقت این دعاها است.

علاوه بر این معمولاً کسانی که دعا یا حدیثی طولانی را جعل می کنند، ردّ پایی از جعل و دروغ خود باقی می گذارند و مطالبی

غلط نیز در ضمن دعا و حدیث بیان می‌کنند و علاوه بر اینکه دارای مضامین عالی نیستند، از مطالب غیر صحیح نیز خالی نمیباشند.^{۲۰}

راه سوم: یافتن مشابهات در سایر ادعیه

سومین راه برای ارزش‌گذاری بر این نوع دعاها یافتن نمونه‌های مشابه آن در دیگر متون است. مثلاً فقره‌های مختلفی از مناجات شعبانیه را می‌توان دقیقاً در دیگر ادعیه اهل بیت علیهم السلام خصوصاً در ادعیه خود حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام یافت. مثلاً برخی از فقره‌های آن بعینه در «مناجات الهیات حضرت امیر» تألیف محمد بن عمران مرزبانی (م ۳۸۴ ق) دیده می‌شود. مضامین بسیاری از فقرات هم به‌طور پراکنده در دیگر ادعیه آمده است. در مجموع مناجات شعبانیه از جهت اعتبار و استناد، جزو دعا‌های بسیار خوب و قابل قبول است و اگر هیچ سندی هم نبود، مطالبی که از بزرگان در اهمیت آن نقل شد برای اعتبارش کفایت می‌کند.

۲۰. مثلاً ادعیه روزانه ماه مبارک رمضان که برای سی‌روز متوالی این ماه مبارک نقل شده، ضمن نداشتن محتوای عمیق و دقیق، دارای سند صحیح در کتب شیعی نیز نیست و برخی از مضامین آن مانند اینکه شب قدر را در دعای روز بیست و هفتم بیان کرده، با مضامین شیعی متناسب نیست و به همین جهت نیز نزد بزرگان دارای اعتبار نبوده است.

اهمیت دعای شعبانیه

سفره توحید و معارف

مهم‌ترین نکته در باب اهمیت مناجات شعبانیه، معارف خاصی است که در این مناجات مطرح شده است. ادعیه ائمه علیهم السلام به اعتبار حالات مختلف ایشان، انواع گوناگونی دارد و در بسیاری از ادعیه موضوع و مسئله خاصی مدنظر است؛ مثل ادعیه امام سجاد علیه السلام برای فرزندان، دعای هنگام رفتن به نماز جمعه، دعای عید فطر، دعای عید قربان، دعای ختم قرآن یا دعا در سلام بر ملائکه الهی که هر یک زاویه خاصی را نشان می‌دهند و ناظر به ابعاد محدودی از معارف هستند.

از اختصاصات مناجات شعبانیه این است که اشاره به سطحی بسیار عالی از معارف دارد که به ندرت می‌توان دید چنین معارفی در کنار هم و در یک دعا جمع شده باشد؛ هرچند رگه‌هایی از این معارف را به صورت جداگانه در دیگر ادعیه می‌توان جستجو کرد. لذا بزرگان فرموده‌اند که مناجات شعبانیه، جزو منابعی است که در باب سلوک و عرفان می‌توان از آن بسیار بهره برد.

مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در این باره می‌فرماید:

«این مناجات، شامل مطالبی اساسی در مورد چگونگی معامله بندگان با خدای بزرگ بوده و آداب خواستن، دعا و طلب آمرزش از او را، آن‌گونه که شایسته است، بیان می‌کند و استدلال‌های جالب توجهی جهت امیدوار شدن به درگاه خدا که برای مناجات با او مناسب است دربردارد؛ و به روشنی، ملاقات، نزدیکی و دیدن خدا را معنی می‌کند

و به این ترتیب شبهه‌های سالک، شک‌های منکر و وحشت اهل شک را برطرف می‌کند؛ و نیز اشاره‌ای به شناخت نفس و اینکه شناخت آن باعث شناخت پروردگار است دارد.^{۲۱}

بلندای معارف مناجات شعبانیه و اهمیت آن را در چند جهت می‌توان خلاصه نمود:

۱. حال مناجات‌کننده در این دعای شریف از اول تا به آخر، حال عبودیت مطلق است و دعاکننده دائماً به فقر و ذلت و نداری خود و دیگر موجودات در برابر خداوند غنی مطلق اعتراف می‌کند و تکیه بر هر چیزی غیر از خداوند را از خود نفی می‌کند. به تعبیری در سراسر این دعا، توحید افعالی و اسمائی و صفاتی موج می‌زند.

۲. در این دعا، تقاضای دنیوی وجود ندارد و تمام درخواست‌ها، حاجات معنوی است.

۳. مراتب درخواست‌ها از نجات در آخرت آغاز می‌شود و پله پله تا همّت رسیدن به هم‌نشینی با اسمای الهی و رسیدن به کمال انقطاع وصول به معدن عظمت و نور عزّ خداوند و در یک کلام، رسیدن به درجه توحید حقیقی ادامه می‌یابد و عالی‌ترین مقامات معنوی و برترین چیزهایی که ممکن است یک بنده از خداوند بخواهد، در این مناجات شریف تقاضا شده است.

بسیاری از مقاماتی را که برای اولیای خدا در زبان اهل معرفت آمده، می‌توان از ادعیه اهل بیت علیهم السلام استخراج کرد. این ادعیه مهم‌ترین شاهد در مقام انسان کامل و بیان هدف سلوک از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام است. مناجات شعبانیه از این دست دعاهاست که اگر کسی در آن تأمل کند، بسیاری از شبهات در باب

۲۱. المراقبات، فصل نهم، مراقبات ماه شعبان.

غایت سلوک الی الله و معرفت‌ها لله برایش حل می‌شود.

۴. انسان هنگام ورود به محضر حضرت حق می‌تواند از درهای مختلفی چون درب استغفار، درب رضا و تسلیم، درب تواضع و تضرع، درب خوف یا درب محبت و رجاء و... وارد شود تا حالش اصلاح شود و بتواند از خداوند مدد و فیض بگیرد. مهم است که بدانیم هنگام ارتباط با خداوند اولاً از چه مسیری وارد شویم و ثانیاً از خداوند با چه نوع و چه لحنی تقاضا کنیم.

ائمه علیهم السلام در دعا‌های خود انواع مختلف دعا کردن را به ما آموخته‌اند و هرکس به تناسب حالش می‌تواند از این روش‌ها استفاده کند.

أمیرالمؤمنین علیهم السلام در مناجات شعبانیه با سبک‌های متنوعی از خداوند حاجت تمنا می‌کنند و استدلال‌هایی را در محضر خداوند متعال عرضه می‌کنند که به تعبیر عارف بزرگوار، آیت الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، تأمل در این استدلال‌ها برای خود باب مستقلی برای آموختن چگونگی گفتگو با خداوند است.

هدف زندگی در مناجات شعبانیه

این مناجات شریف دارای پشتوانه معرفتی بسیار غنی است و حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام طی فقرات آن، ریزه‌کاری‌های مسایل سیر و سلوک و حرکت به سوی خداوند متعال را به‌طور دقیق بیان فرموده‌اند و از ظرایف موجود در مناجات به‌روشنی معلوم می‌شود که گوینده این دعای شریف در اوج معرفت به خداوند قرار دارد و این بیانات از مقام عصمت و طهارت صادر شده است.

در این دعاها باید به این نکته مهم توجه کنیم که ائمه علیهم السلام از خداوند چه چیزهایی خواسته‌اند و طالب چه مقاماتی شده‌اند. بدون شک درخواست این مقامات عالیه با این ادبیات و در این سیاق به این معناست که رسیدن انسان به این درجات، شدنی است و گرنه اگر برای انسان قابل دستیابی نبود، هیچ‌گاه اهل بیت علیهم السلام رسیدن به آنها را از خداوند به این شکل خواستار نمی‌شدند.

به‌طور نمونه در همین دعا حضرت می‌فرمایند:

«وَهَمَّتِي فِي رُوحِ نَجَاحِ أَشْمَائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ»:

و همتم را در نسیم کامیابی اسمای خودت و جایگاه قدس قرار دهم.

یعنی انسان می‌تواند به اسماء الله و به محل قدس خود خداوند برسد. محل قدس یعنی محلی که مقدس و منزّه است از اینکه غیر خداوند بخواهد در آنجا وارد شود؛ چنانکه ما هنگام یادکردن از خداوند می‌گوییم: «تعالی و تقدس» و «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ». پس مقام قدس یعنی آنجایی که منزّه است از اینکه مخلوق بتواند وارد آن شود.

بنابراین «وَهَمَّتِي فِي رُوحِ نَجَاحِ أَشْمَائِكَ وَمَحَلِّ قُدْسِكَ» به این معناست که عبد باید به نحوی خاص به این محل قدس که غیر از خداوند در آن راهی ندارد، برسد و مسلماً کیفیت حصول این راه، همانی است که بزرگان و اهل معرفت از آن به «فناء» تعبیر می‌کنند که رسیدن بدون وارد شدن است.

ما باید این معارف عمیق را از ادعیه اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم و اگر تعلیم و آموزش ایشان نبود در شرایط عادی هیچ‌گاه ادراک ما به این افق راه نمی‌یافت. معمولاً به فکر ما نمی‌رسد که مثلاً امام رضا علیه السلام را نزد خدا واسطه قرار دهیم تا برای ما شفاعت

نمایند تا به محل قدس الهی یعنی آنجایی که هیچ مخلوقی در آن راه ندارد، برسیم؛ چراکه چنین چیزی را اصلاً تصور نمی‌کنیم و اگر تصور کنیم آن را ممکن نمی‌دانیم؛ اما وقتی این مضمون در ادعیه تکرار شده و رسیدن به این مقام را غایت سیرانسان معرفی می‌کند، متوجه می‌شویم که دیدگاه ما نیز نسبت به هدف زندگی باید تغییر و به آن غایت توجه کند.

وقتی در این مناجات شریف می‌خوانیم:

«وَأَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»:

و دیدگان دل‌هایمان را به پرتو نگاه به سوی خویش روشن کن تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده و به سرچشمه عظمت متصل شود. طبیعتاً هدف انسان از زندگی باید تغییر کند و با این طرز نگاه، جهت‌گیری و برنامه‌ریزی و حتی رفتار و اخلاق آدمی متحول شود. شاید به همین جهت نیز باشد که بزرگان سفارش دارند که مؤمن سعی کند روزانه لا اقل یکی از مناجات خمس عشره یا دعای أبوحمره یا مناجات شعبانیه و... را که بین بزرگان معروف و متداول بوده، بخواند و ببیند که ائمه علیهم السلام هنگام دعا کردن، چگونه از خداوند درخواست صفات و مقامات و معارفی را می‌کنند که از افق فکرو ذهن ما به‌طور کل خارج است.

این مقاماتی که در ادعیه از خداوند تقاضا می‌کنیم در حقیقت، چیزی جز شرح مقام انسان کامل و صفات شیعیان حقیقی نیست و باید انسان مؤمن هدف زندگی خویش را بر آن اساس تنظیم کند.

مداومت ائمه اطهار علیهم السلام بر این دعا
از دیگر جهات برجسته در مناجات شعبانیه، این است که ائمه
اطهار علیهم السلام همگی بر خواندن این مناجات در ماه شعبان
مداومت داشته‌اند.

تعبیری در باب مناجات شعبانیه بیان شده که شاید درباره دیگر
ادعیه وارد نشده باشد، آنجا که می‌فرماید:
«إنها مناجاه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام والأئمه
من ولده عليهم السلام كانوا يدعون بها في شهر شعبان»:^{۲۲}
این مناجات حضرت امیرالمؤمنین و یکایک ائمه علیهم السلام از
نسل ایشان در ماه شعبان بوده است.

آری! مناجات شعبانیه جزو ادعیه‌ای است که اختصاص به
یکی از ائمه علیهم السلام ندارد بلکه همه حضرات معصومین: در
ماه شعبان به آن مداومت داشته‌اند و چنین مضمونی تقریباً درباره
هیچ‌یک از ادعیه نیامده یا به ندرت بیان شده است.

بسیاری از ادعیه به‌گونه‌ای است که به نام یکی از ائمه اطهار
علیهم السلام معروف است، مانند ادعیه امیرالمؤمنین که در صحیفه
علویه گردآوری شده و ادعیه امام سجاد علیه السلام که در صحیفه
سجّادیه جمع‌آوری گردیده و ادعیه دیگر صحیفه‌ها مانند صحیفه
مهدویه و صحیفه کاظمیه که بزرگان آنها را ذیل عناوین مختلف ثبت
و ضبط کرده‌اند.

مسلماً این ادعیه را امامان دیگر هم می‌خوانده‌اند؛ ولی اینکه تمام
ائمه علیهم السلام بر آن مداومت داشته باشند، مطرح نیست.
ائمه اطهار علیهم السلام چون هریک مظهری از مظاهر الهی

بوده‌اند، حال و هوای شان نیز در مناجات و دعا و ارتباط با خداوند متعال اجمالاً متفاوت بوده است. لذا از نوع دعا و محتوای آن معمولاً می‌توان حدس زد که متعلق به کدام یک از معصومین می‌باشد. در برخی ائمه علیهم السلام حال خوف و در برخی حال رجاء کمی بیشتر بوده است و برخی از بزرگواران به جنبه وحدت بیشتر نظر داشته و در بعضی نظر به جنبه وحدت در کثرت غلبه داشته است.

از این رو اگر ادعیه امیرالمؤمنین را با دعا‌های امام سجاد علیه السلام مقایسه کنیم، تفاوت لحن ادعیه کاملاً آشکار و روشن است؛ اما در این میان برخی از دعاها به شکلی انشاء شده‌اند که با همه حالات و ظهورات و جلوات الهی سازگار می‌باشند. اما همه ائمه علیهم السلام با توجه به وجود حالات مختلف شان، بر خواندن مناجات شعبانیه مداومت و مواظبت داشته‌اند؛ گویی که این مناجات، اختصاص به یک تجلی خاص و مرتبه به خصوصی ندارد.

سفره مناجات شعبانیه در ماه شعبان

روح انسان برای حرکت به سوی خداوند مانند بدن انسان نیاز به چیزهای مختلف دارد. همان‌طور که بدن انسان با یک نوع غذا و نوشیدنی خاص هیچ‌وقت اشباع و درمان نمی‌شود، روح آدمی نیز برای ترقی و رشد به خوراک‌های معنوی متعدد نیازمند است، به همین جهت در مکاتب تربیتی الهی هیچ‌گاه انسان را به یک نوع عبادت خاص محدود نکرده‌اند.

هرچند که برای زنده ماندن روح، همین نمازهای واجب کافی است چنان‌که برای زنده ماندن بدن آدمی نیز تنها آب و نان کفایت می‌کند؛

اما اگر قرار بر رشد و تکامل باشد، روح انسان نیز به خوراکی‌های معنوی متعدّد از انواع اذکار و نمازها و ادعیه نیاز دارد که در شریعت به مثابه انواع غذاهای رنگین یک سفره، بیان شده است.

این مسئله سبب شده که به خصوص در میراث اهل بیت علیهم السلام برای هر وقت و هر روز و هر ماه، ادعیه خاصی وجود داشته باشد. گرچه عادت عموم مردم بر انجام یک مجموعه عبادات ثابت است و تنوع تغذیه معنوی چندان مرسوم نیست.

ولی ائمه اطهار علیهم السلام این‌گونه نبوده و در زمان‌های مختلف از ادعیه متناسب همان روز و ماه بهره‌مند می‌شدند. مثلاً از ابتدای رؤیت هلال ماه رجب تا آخر ماه، نوع خاصی از دعاها را تلاوت می‌کردند و با رؤیت هلال ماه شعبان تا آخر ماه، ادعیه خاص همان ماه را قرائت می‌کردند.

هر دعایی با سبک خاصی با خدا ارتباط برقرار می‌کند و مظهر بعضی از اسماء و صفات خاص الهی می‌باشد و هر ماه از ماه‌های قمری و هر روز هفته و ماه نیز در عالم معنا، خصوصیت خاص خود را داشته و مظهر اسماء و صفات خاصی می‌باشد و متناسب با آن، مضامین دعاهایش نیز متفاوت است. در برخی از ماه‌ها ارتباط ملک با ملکوت بسیار قوی است و درهای آسمان بیشتر باز می‌باشد؛ لذا سطح ادعیه نیز در آن ماه بسیار بالا می‌رود ولی در برخی از ماه‌ها این‌گونه نیست.

اوج معرفتی ادعیه در سه ماه مبارک رجب، شعبان و رمضان و در دهه اول ذی‌الحجه است که در کتب ادعیه، حجم زیادی از ادعیه را به خود اختصاص داده‌اند؛ برخلاف ماه ذی‌القعدة یا جمادی‌الثانیه

که دعا کمتر وارد شده است. البته اینها، آن ادعیه‌ای است که به دست ما رسیده و قطعاً اصل ادعیه اهل بیت علیهم السلام چندین برابر بوده است که متأسفانه در گردباد حوادث تاریخ مفقود شده‌اند. به هر حال هر ماه قمری ملکوتی دارد و متناسب با آن ملکوت، ادعیه خاصی در آن وارد شده است. ماه رجب، شعبان و رمضان در بین ماه‌های سال اهمیت خاصی دارد. معروف است اهل معرفت و اولیای الهی دعا می‌کردند تا خداوند عمرشان را طولانی کند تا این سه ماه را درک کرده و اگر قرار است از دنیا بروند از فیض این سه ماه محروم نشوند. در روایات مکرراً این سه ماه به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته مورد نظر قرار گرفته‌اند و توصیه شده در مجموع این سه ماه مراقبه بیشتر باشد و اشاره شده که ماه رجب سفره خاص الهی و برای خواص است و ماه شعبان عمومی تر بوده و ماه رمضان سفره عام است؛ یعنی هم خوراک معنوی متناسب با عوام در آن یافت می‌شود و هم غذاهای متناسب با خواص.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است:

«أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِي وَرَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي»؛^{۲۳}

آگاه باشید! رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و رمضان ما امت من است.

ماه شعبان اختصاصی به رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم دارد؛ چنان که فرمود:

«شَعْبَانُ شَهْرِي رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى شَهْرِي»؛^{۲۴}

شعبان ماه من است، رحمت خدا بر کسی که من را در این ماه کمک کند.

۲۳. ثواب الأعمال، ص ۵۴.

۲۴. مصباح المجتهد، ج ۲، ص ۷۲۸؛ اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸۲.

اینکه می‌فرمایند من را یاری کنید بدین معناست که قرار است حضرت در این ماه تصرف خاصی در نفوس انجام داده و از انسان‌ها دستگیری نمایند و برای این تصرف و دستگیری خاص، انسان‌ها باید حضرت را یاری کنند.

حضرت در این ماه، دست خود را به سوی بندگان دراز کرده و مؤمنین را به سوی ملکوت می‌کشند؛ یاری کردن ما نسبت به حضرت بدین معناست که ما هم دست ایشان را بگیریم و به ریسمان نبوت و ولایت چنگ بزنیم و با روزه و عبادت و مناجات در این ماه، قابلیت کسب کنیم تا اولیای خدا بتوانند از ما دستگیری کرده و ما را به سمت عالم ملکوت بکشانند.

خواندن مناجات شعبانیه در حقیقت ایجاد زمینه در قلب و جان برای بهره‌بردن از فیوضات نفس پیامبر اکرم^۹ است و با مداومت بر قرائت این دعاها باید خود را به آن حضرت نزدیک نماییم تا ما را به سوی خداوند کشانده و به مقصود برسانند.

مسئلاً رابطه لطیفی در مناجات شعبانیه با ملکوت این ماه وجود دارد که براساس آن ائمه علیهم السلام این مناجات را در ماه شعبان المعظم زیاد می‌خوانده‌اند.

پس اصل این دعا با این الفاظ و مضامین و این نحوه ورود و خروج، متناسب با ماه شعبان است و ماه‌های دیگر به تناسب خودش ادعیه‌ای متفاوت دارد. لذا خوب است که در ماه مبارک رمضان، به جای مداومت بر خواندن مناجات شعبانیه ادعیه خاص آن ماه مانند دعای افتتاح و ابوحزمه ثمالی و دعاهای سحر و... که متناسب با حال بنده در ماه مهمانی خداوند است، خوانده شود.

البته اگر در غیر ماه شعبان نیز حال انسان اقتضا کرد، خوب است گاهی این مناجات خوانده شود و قرائت همیشگی برخی از فرازهای آن خوب است. مرحوم آیت‌الله ملکی تبریزی در المراقبات می‌فرماید: «تمام کلام اینکه این مناجات، از اعمال مهم این ماه است، و نه تنها این ماه که سالک نباید بعضی از فرازهای آن را در طول سال ترک کند و در قنوت‌ها و سایر حال‌های عالی خود، خیلی با آن مناجات نماید.»^{۲۵}

نکته‌ای در باب این شرح

شرح حاضر مروری گذرا بر مناجات شریف شعبانیه می‌باشد که با هدف آشنایی با این مناجات تدوین شده است. باید یادآوری کنیم که در خلال شرح، مباحث عقلی و معرفتی مختلفی به صورت مختصر در تحلیل حقیقت دعا و توضیح فرازهای مختلف مطرح شده است. هرچند دانستن این مباحث مفید است ولی باید دقت کرد که این مباحث مربوط به بُعد عقلانی انسان است. اما در هنگام دعا خواندن که زمان فعالیت جان انسان و بُعد قلب و دل اوست، نباید به این مطالب مشغول شده و از توجه به خداوند و عشق ورزی با او غافل شویم.

عبور از جان و توجه به جانان

برای اینکه بدانیم عملکرد دیدن چگونه اتفاق می‌افتد، متخصص پزشکی مراحل آن را از برخورد نور شیء به چشم و نحوه فعالیت سلول‌های آن و سپس انتقال از طریق عصب‌های بینایی به مغزو... را توضیح می‌دهد تا ما از جهت علمی با مسیر دیدن یک تصویر آشنا شویم. این اطلاعات

برای فهم نحوه صحیح مطالعه و تصمیم‌گیری درباره چگونگی آن مفید است؛ مثلاً با توجه آن می‌فهمیم که با چه فاصله‌ای از کتاب و یا در چه ساعتی از شبانه‌روز مطالعه بهتر انجام شود.

اما شخص هنگام شروع مطالعه به هیچ‌کدام از این موارد علمی نباید توجه کند؛ زیرا از توجه به مطالب کتاب باز مانده و نقض غرض می‌شود.

مباحث معرفتی در باب دعا نیز چنین است؛ ما از چگونگی استجابت دعا و نحوه تأثیرگذاری دعا در عالم و درباره ترتیب بخش‌های دعا و مضامین آن بحث می‌کنیم تا با شناخت شرایط و موانع استجابت دعا، آمادگی بیشتری در ایجاد ارتباط با خداوند داشته باشیم و علاوه بر آن معرفت‌مان نسبت به جهان هستی و راه سیر الی الله بیشتر گردد و در حال خواندن دعا مضامین آن را بهتر بفهمیم؛ اما در هنگام دعا خواندن نباید غرق توجه به این مسایل شویم؛ وگرنه از روح و حقیقت عمل غافل می‌شویم.

مثلاً در هنگام تلفظ ذکر شریف صلوات، خواننده باید توجه و تمرکزش بر این باشد که از صمیم قلب به درگاه الهی عرض کند «خدایا تمام خیر و رحمت را بر نبی مکرم و اهل بیت علیهم السلام مظهرشان سرازیر کن چون من برای خود هیچ شأن و منزلتی در برابر آنها قایل نیستم.»

اما اینکه با بیان این ذکر شریف چه اتفاقاتی در عالم رُخ می‌دهد و چه تأثیراتی در حالات روحی انسان دارد، مربوط به فضای بحث علمی است و باید آن را از مقام عمل جدا کرد و در هنگام دعا خواندن همچون اهل بیت علیهم السلام در یاد خداوند غرق و محوشده و از

غیر خدا کلاً منقطع گشت.

از این پس مروری بر عبارات مناجات شعبانیه داریم. این مناجات شریف دارای نکات بسیار دقیقی است که بیان جزئیات آن در گنجایش این مجال مختصر نیست و لذا فقط به محورهای اصلی آن می‌پردازیم به مقداری که در هنگام خواندن آن بتوانیم با آن رابطه‌ای برقرار کنیم و از خرمن معارفش خوشه‌ای برچینیم. امید که خواننده محترم به مطالعات خود در این زمینه ادامه داده و هر روز به فهم اسرار و ظرایف آن نزدیک‌تر شود. اللهم آمین.

بخش دوم
شرح فرازهای مناجات شعبانیه

حقیقت صلوات

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

ذکر شریف صلوات از اذکاری است که ضمن داشتن آثار فراوان، مفهوم و معنای بسیار بلندی دارد و معمولاً به تفسیر و مفاد آن دقت نمی‌کنیم.

اصل ذکر شریف صلوات از این آیه شریفه گرفته شده که خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب: ۵۶)؛ همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می‌فرستند. ای اهل ایمان! براو درود فرستید و آن‌گونه که شایسته است، تسلیم او باشید. همچنان‌که از جمله «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» برمی‌آید، ظاهر ذکر بسیار ساده و بسیط است؛ ولی در عین ترکیب ساده‌اش، محتوا و اثری عمیق و پیچیده دارد.

کلمه صلاه در زبان عربی به معانی مختلفی تفسیر شده است. صلاه در تفسیر دقیقش به معنای «به کسی توجه کردن و خیری را به او رساندن» است.

توجه کردن و خیر رساندن به دیگران، گاه به دعا کردن است و گاه به مدح و ثنا گفتن و گاه به رساندن خیر در عالم خارج.^{۲۶} خداوند خطاب به بندگان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما نیز بر رسول خدا ۹ صلاه به جا آورید.

۲۶. علامه طباطبائی رحمه الله در المیزان می‌فرماید: قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» المعنى الجامع للصلاه على ما يستفاد من موارد استعمالها هو الاعتطاف فيختلف باختلاف ما نسب إليه و لذلك قيل: إن الصلاه من الله الرحمة ومن الملائكة الاستغفار ومن الناس الدعاء لكن الذي نسب من الصلاه إلى الله سبحانه في القرآن هو الصلاه بمعنى الرحمة الخاصة بالمؤمنين وهي التي تترتب عليها سعادته العقبى والفلاح المؤبد ولذلك علل تعلقه عليهم بقوله: «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا». (الميزان، ج ۱۶، ص ۳۲۹) و رك: رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين، ج ۱، ص ۴۱۸ و جواهر الكلام، ج ۷، ص ۶.

یعنی ای مردم به حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم اقبال کرده و توجه نمایید و خیر و خوبی برسানید. مسلماً مدح و تعریف از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم یکی از مصادیق صلوات است؛ ولی در ادب دینی به ما آموخته اند اگر قصد صلاه گفتن بر حضرت و توجه نمودن و نیکی کردن به ایشان را داشتید به مدح و ثنا گفتن بسنده نکنید؛ بلکه ذکر شریف «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» را بگویید و برایشان صلوات بفرستید.

ظاهر این ذکر شریف دعا برای حضرت است و از خداوند می‌خواهیم بر رسول و آلش صلوات و رحمت سرازیر کند. این ذکر به نوعی مدح و ثنا گفتن بر رسول خدا و به نوعی اظهار محبت و اقبال و توجه به حضرتشان و از جهتی درخواست خیر برای حضرت است. چرا در دین به ما دستور داده اند تا بدین شکل نسبت به حضرت رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام متصل شده و ابراز ارادت نماییم و چه فایده‌ای برای این کار وجود دارد؟

فایده اول؛ اینکه به جای خطاب مستقیم به خود رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم و مدح آن حضرت و بیان کمالاتشان، اوّل به خداوند رو کرده و دعا را با «اللّٰهُمَّ» شروع می‌کنیم و بین توحید ولایت پیوند برقرار می‌کنیم.

ذکر رسول خدا (ص) به تنهایی و به شکل خطاب مستقیم نیز شدنی است و در مقام زیارت هم، گاهی زائر به طور مستقیم خطاب به حضرت می‌گوید: «السّلام علیک یا رسول الله».

اما در ذکر صلوات دستور فرموده اند که انسان ذکر خدا و ذکر رسول خدا را در قلبش با همدیگر جمع نماید و ابتدا به الله تبارک و تعالی

توجه کند و ضمن این توجه به خداوند متعال، عرض حاجت نیز داشته باشد و بگوید «اللّٰهُمَّ». «اللّٰهُمَّ» در اصل همان «یا الله» است که هنگام قصد گدایی و عرض حاجت و تقاضا از خداوند، از آن استفاده می‌شود.

پس ذکر صلوات اولاً ترکیب بین ذکر خدا و ذکر رسول خداست و ثانیاً در گفتن لفظ «اللّٰهُمَّ» حال تقاضا و حالت خضوع و خشوع نسبت به خداوند متعال نهفته است. لذا اگر آدمی با حضور قلب «اللّٰهُمَّ» بگوید، ناخودآگاه به مقام عبودیت خود در برابر حضرت حق نیز توجه کرده است.

اجمالاً صلوات یعنی «خداوندا، از خزانهٔ بیکران خود بر رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت، رحمت و برکت و خیر نازل و جاری فرما». در واقع وقتی انسان می‌گوید: «اللّٰهُمَّ صل علی محمد و آل محمد» به نوعی تقاضا می‌کند که خداوندا! بر رسول خودت خیر و رحمت بیشتری سرازیر کن.

حال باید به این سؤال پاسخ داد که طلب خیر و رحمت از سوی ما برای پیامبر اکرم (ص) چگونه قابل تصور است؟ آیا ما با این همه حقارت می‌توانیم کاری برای پیامبر اکرم کنیم و خیری به آن حضرت برسانیم؟ خصوصاً اگر این ذکر شریف ناظر به مقام ولایت آن حضرت باشد که واسطهٔ فیض و کانال همه خیرات هستی، همان باطن و مقام ولایت حضرت است و مقامی کامل‌تر از آن در مخلوقات قابل تصور نیست؟

پیش از هر چیز در پاسخ به این مسئله باید دانست که وجود انسان کامل (رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام) مثل یک ساختمان

چند طبقه، دارای مراتب مختلف می‌باشد. مقام باطن و قلب در اوج این مراتب و در قُرب الهی قرار دارد که نزدیک‌ترین درجه به خداوند متعال همین مقام است و پایین‌ترین درجه وجودی ایشان نیز عالم ماده و بدن مادی ایشان در این زندگی دنیوی است.

مقام باطن انسان کامل، جان عالم است؛ همان‌گونه که روح ما جان بدن ماست و به آن اشراف دارد، نفس انسان کامل بر تمام عوالم اشراف کامل دارد واسطه فیض میان خداوند و عالم است و به تمام عالم مدد می‌رساند.

لذا می‌توان گفت عالم چون بدن انسان کامل است و موجودات عالم اجزایی از وجود انسان کامل و به تعبیری مانند دست و پا و چشم و سراو هستند و از همین رو ولیّ خدا نسبت به همه موجودات محبت و شفقت دارد؛ زیرا به نوعی همه آنها اجزای وجود خود او شعاع‌های خورشید وجودش می‌باشند.

پس وجود رسول خدا دارای مراتب فراوان است و ما نیز در داخل وجود حضرت و به تعبیری یکی از اجزای وجودشان هستیم و نفس ایشان بر همه ما احاطه کامل دارد و به تعبیر زیارت جامعه: «أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ».

هر خیری در عالم هستی هست از جانب باطن پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام بر عالم جاری می‌شود و ایشان مبدأ هر کمالی نسبت به مادیون خود هستند؛ گرچه خود ایشان هم هر چه دارند از خداوند می‌گیرند و در هیچ جهتی استقلالی ندارند.

با توجه به این نکته، به خوبی می‌فهمیم که ما به عنوان کسانی که در طبقه نازل قرار داریم، هیچ‌گاه نمی‌توانیم نسبت به طبقه بالاتر

اثرگذار باشیم؛ چون هرچه داریم از خود آن حضرت است؛ اما به اعتبار دیگری می‌توانیم به رسول خدا خیری برسانیم.

مراد از ترفیع درجه پیامبر اکرم

به تعبیر دیگر، هرگاه مؤمنی سعه وجودی یافته و ترقی پیدا کرده و به خداوند نزدیک شود، می‌توان گفت رسول خدا ۹ ترقی پیدا کرده و درجه‌شان بالاتر رفته است؛ چراکه دانستیم مؤمنین همه شعاع وجود آن حضرت و مانند خانواده‌شان می‌باشند؛ مانند وقتی که دست کسی مریض باشد و بهبود بیابد، در واقع تنها دست سالم نشده؛ بلکه می‌توان گفت شخص بهبود یافته است؛ زیرا این دست بخشی از این بدن و بدن نیز متعلق به نفس آن شخص است.

به این اعتبار، هرگاه مؤمنی با انجام کار نیکی، توسعه و عظمت پیدا می‌کند، می‌توان گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم درجه‌شان بالاتر رفته است؛ یعنی وجود آن حضرت در لایه پایین گسترش و توسعه یافته است، گرچه در مقام ذات و باطن آن حضرت هیچ تغییری قابل تصور نیست.

به عبارت دقیق‌تر، ترفیع درجه در عالم به دو حالت صورت می‌گیرد. گاهی مراد از ترفیع درجه، صعود انسان از عالم ماده به عوالم بالاتر تا رسیدن به مقام لقاء الله می‌باشد که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام در این مسیر به نهایت رسیده و در مقام قُرب الهی متمکّن شده‌اند و هرگز از آن مقام تنزل پیدا نمی‌فرمایند.

اما گاهی مراد از ترفیع درجه، این است که فروع و اجزای وجود کسی توسعه پیدا می‌کند، مانند کوهی که قلّه آن از آنچه هست بالاتر نمی‌رود ولی دامنه آن می‌تواند وسیع‌تر شود. لذا از یک جهت می‌توان

گفت درجه و مرتبه وجودی آن بالا نرفته و از جهت دیگری می‌توان گفت سعه و ظرفیتش بیشتر شده و درجه‌اش ترفیع یافته است.

پس هرگاه مسلمانی با انجام کار خیر و نیک، نفسش سعه و عظمت پیدا کند، به تعبیری به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدمت نموده و خیری را به حضرت رسانده است؛ زیرا همه شیعیان و مؤمنین شعاع‌های نور ایشان بوده و همچون فرزندان شان می‌باشند و به یک معنا همگی جزء وجود ایشان‌اند و هر خیری به شیعیان در این عالم برسد در حقیقت به ایشان رسیده و موجب خوشنودی و رضایت حضرتشان می‌شود.

با توجه به این مقدمات می‌فهمیم در هنگام ذکر شریف صلوات در حقیقت به درگاه الهی عرض می‌کنیم: «خداوندا محمد و آل محمد: که در مقام عظمت خود مستقر بوده و محتاج دعای ما نمی‌باشند؛ ولی به ایشان رحمت نازل کن به این طریق که فرزندان ایشان را از رحمتی که بر محمد و آل محمد فرستاده‌ای بهره‌مند نما و ما را به ایشان نزدیک کرده و پیوند ولایت ما را محکم‌تر بنما.»

یعنی: «خداوندا! بر ما و شیعیان رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام ترحم فرما، نه از این جهت که «ما» هستیم بلکه از این جهت که فرزندان وابستگان ایشانیم.»

مانند کسی که خودش و برادرانش مشکلی دارند و به نزد پادشاهی رفته و می‌داند پدرش در نزد پادشاه آبرو دارد و به پادشاه عرض می‌کند: شاه! بر پدرم رحم کن و براومت بگذار و اسباب خوشی وی را فراهم کن.

در چنین حالتی فرزند در واقع برای خود کسب فیض و منفعت

می‌کند؛ اما در قالب شفیع واسطه قراردادن پدر، تا بتواند از پادشاه حاجت خود را دریافت نماید. گرچه که به یک معنا چون به فرزندان خیر می‌رسد، پدر نیز به اعتبار متعلقات و بستگانش ترقی می‌نماید. پس زبان حال شخص در صلوات این است که: «خداوندا، در حق ما مسلمانان و شیعیان ترحم کن و به فریاد ما برس؛ اما چون ما آبرویی نداریم که برای خود چیزی طلب کنیم، به واسطه پدر بر ما ترحم کن که ما عیال و فرزندان او هستیم.»

ظاهراً این فقره از زیارت جامعه کبیره هم اشاره به همین مسئله دارد:

«جَعَلَ صَلَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيبًا لِيَخْلُقَنَا وَ طَهَارَةً لِنُفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»:

و درودهای ما را بر شما و آنچه از ولایتتان به ما اختصاص داده، مایه پاکی برای خلقت ما، و طهارت برای جان ما، و تزکیه برای وجود ما، و کفاره گناهان ما قرار داد.

این مطلب نشان می‌دهد که صلوات ما بر اهل بیت علیهم السلام موجب تطهیر و تزکیه ماست و نفعش اصالتاً به خود ما بازمی‌گردد.

البته باید توجه داشت که در هنگام صلوات نباید نیت خود را این‌گونه قرار دهیم و برای خود چیزی بخواهیم؛ زیرا این طرز نیت با ادب عبودیت و محبت سازگار نیست. اساس ذکر صلوات بر این است که انسان به جای دیدن خویش و خواستن برای خود، محبتش را در رسول خدا و آل آن حضرت قرار دهد و خوبی را برای ایشان بخواهد و از خودیت خود بیرون آید.

انسان وقتی این ذکر شریف را به زبان جاری می‌کند باید برای

آن حضرات رحمت خدا را طلب نماید؛ ولی با نفس گفتن این ذکر و گره خوردن جان آدمی با یاد خدا و اولیای الهی، خود به خود فیض برانسان نازل شده و اثر می‌گذارد و به تبع قلب مبارک ایشان هم شاد شده و به نوعی ترفیع درجه محسوب می‌شود.

این معنا را حضرت علامه طباطبایی؛ در قالب تشبیه این‌گونه بیان فرموده‌اند:

وقتی صلوات می‌فرستیم، دعا می‌کنیم خدایا رحمتت را بر سر محمد و آل محمد ببار تا آن خیر و رحمت بر سر ما نازل شود؛ چون آن حضرات، ظرف وجودی‌شان پُر است و چیزی برای خود نگه نمی‌دارند.

مانند اینکه فرض کنیم خون به دست انسان نمی‌رسد، و دست می‌خواهد دعا کند که خون به او برسد. لذا می‌گوید: «خدایا خون قلب را زیاد فرما». در حالی که قلب دائماً مملوّ از خون است و از این پُرتر نخواهد شد. ولی وقتی خون قلب زیاد شود، افزوده آن به اعضاء می‌رسد و در حقیقت با این بیان و ادبیات، دست برای خودش دعا کرده است.

پس در واقع «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» به معنای «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْنَا» خواهد بود؛ زیرا از ابتدا تا انتهای این دعا، خیرش نصیب ما می‌گردد. ولی در آن رسول خدا را که واسطه فیض بین بندگان و خداوند متعال هستند و از مجرای آنها خیر به تمامی موجودات می‌رسد، شفیع قرار می‌دهیم و از آبروی ایشان در خانه خدا بهره می‌گیریم.

روی همین جهت خوب است انسان هر دعایی را با ذکر صلوات

شروع کند و هر حاجتی را با این ذکر آغاز نماید و در قلبش بگوید «خدایا به اعتبار اینکه ما فرزندان و عبید پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم هستیم، به ما رحم کن و از این جهت حاجت ما را روا گردان.» ذکر مبارک صلوات، ذکر است که انسان با بیان آن، با خدا و رسول خدا ارتباطی همراه با خضوع و محبت برقرار می‌کند و قطعاً نتیجه این ارتباط، برطرف شدن موانع برای شخص صلوات فرستنده می‌باشد. چون شخص با ذکر شریف صلوات، با رابطه قلبی به عالم ملکوت وصل می‌شود و اثر تکوینی این ارتباط و اتصال با عالم بالا، نورانیت یافتن و بخشش گناهان و برطرف شدن موانع استجاب دعاست.

به همین جهت افرادی که دائم الصلوات هستند، بارشان سبک‌تر و دعاهایشان به اجابت بسیار نزدیک‌تر است نسبت به دیگرانی که کمتر صلوات می‌فرستند.

لذا ائمه اطهار علیهم السلام دستور فرموده‌اند که هر دعایی را به ذکر صلوات آغاز و با صلوات به پایان برسانیم.

شاید سؤال شود که صلوات بعد از دعا چه اثری دارد؟ قطعاً نیت صلوات فرستادن از ابتدای دعا، همراه انسان هست و این نیت تأثیر خود را در دعا می‌گذارد، ضمن اینکه حاجت و تقاضای انسان هم همراه با صلوات فرستادن در آخر دعا، هنوز وجود دارد.

مناجات شریف شعبانیه نیز با ذکر صلوات شروع گشته و در نقطه آغاز آن آمده است:

«اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» و در پایان آن نیز آمده: «وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّم تَسْلِيمًا كَثِيرًا.»

یعنی آغاز و پایان دعا یک ذکر سه طرفه است که یک طرفش ما، یک طرفش خدا و طرف دیگرش رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام حضور دارند و با این مقدمه، پیوند قلبی بین عبد و معبود برقرار گشته و اسباب استجاب دعا در ادامه فراهم می‌گردد.

بشنودعای من

اولین تقاضایی که در این دعا از درگاه الهی انجام می‌شود این است که:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ»

خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و شنوای دعایم باش آن‌گاه که می‌خوانمت، و صدایم را بشنو گاهی که صدایت می‌کنم، و به من توجه کن هنگامی که با تو مناجات می‌نمایم.

اولین سؤالی که در این فقره از دعا مطرح می‌شود این است که شنوای خداوند صفتی عام است و خداوند به همه چیز سمیع و شنواست و چیزی در عالم وجود ندارد که خداوند آن را نشنود، پس چگونه ما از خداوند تقاضا می‌کنیم که دعای ما را بشنود و به ندای ما گوش فرا دهد؟ قطعاً نیازی نیست از خداوندی که همه چیز را می‌شنود و هیچ چیز از او مخفی نیست، چنین طلبی نمایم!

پاسخ این است که سمع و شنیدن دارای دو معنی است:

۱. شنیدن به معنای متوجه شدن و ادراک کردن؛

۲. شنیدن به معنای عمل کردن و انجام دادن؛ چنان‌که در فارسی

نیز به اطاعت کردن کسی از دیگری «حرف شنوی» می‌گویند؛ وقتی می‌خواهیم کسی حرف ما را اطاعت کند می‌گوییم: به حرف من

گوش کن، به نفع است!

در اینجا منظور از سمع ظاهراً معنای دوم است؛ پس وقتی می‌گوییم: «وَ اَسْمَعْ دَعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَ اَسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ» یعنی: خداوند! هنگامی که تو را می‌خوانم و هنگامی که با تو مناجات می‌کنم و پنهانی سخن می‌گویم، به من اقبال کن و توجه نما و اعتنا کن.

حقیقت دعا و اجابت

سؤال دیگری که درباره این عبارت و هر دعای دیگری وجود دارد این است که می‌دانیم هیچ‌گاه کار مخلوق در خالق اثر نمی‌گذارد؛ زیرا مخلوق جایگاه و شأنی ندارد که بخواهد در خالق اثرگذار باشد، پس چرا دعا می‌کنیم و می‌خواهیم با دعایمان در خالق متعال اثر بگذاریم و چگونه این توقع وجود دارد که با صدا کردن و دعا خواندن ما تغییری در او انجام شود؟ گویا تابه حال خداوند به دعای ما توجه نداشته و اکنون بر اثر این دعا، می‌خواهد به ما توجه نماید!

جواب این است که به طور کلی شخص دعاکننده با دعا کردنش هیچ‌گاه تغییری در عالم بالا ایجاد نمی‌کند. باران رحمت خداوند همواره از آسمان جاری است و اگر ما بهره‌ای از این باران نداریم بدین جهت است که ظرف وجودمان واژگون است! ما با دعای خود کاری نمی‌کنیم که باران به جریان بیفتد؛ بلکه با دعا کردن در حقیقت کاسه وجود خویش را به سوی آسمان می‌گردانیم.

از آسمان رحمت خداوند انواع نعمت‌ها ریزان است؛ باران‌هایی که هریک رنگی و اثری دارد، وقتی دعا می‌کنیم مهم این است که اولاً ظرف وجودمان را صاف کنیم و ثانیاً به سوی حقیقتی خاص تمرکز

کنیم تا به آن نوع خاص از نعمت الهی دست یابیم.
پس با هر دعایی ما به دنبال گرفتن و جذب یکی از نعمت های خاص خدا هستیم و اسباب استجابت دعا همان چیزهایی است که در ب ظرف وجودمان را می گشاید و آن را به سوی نعمت خاصی که می طلبیم جهت می دهد.

کسی که می گوید: «وَأَسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ» (خدایا! دعای مرا مستجاب کن وقتی تورا می خوانم) درحقیقت تلاش می کند خودش به گونه ای باشد که خداوند دعای او را بشنود و قبول کند.

دعای واقعی همیشه مستجاب است، برخلاف دعای ظاهری که ضمانت استجابت ندارد. با قرائت این فقره از دعا، درواقع بنده تلاش می کند تا دعایش، دعای حقیقی باشد نه دعای ظاهری و غیرحقیقی که استجابتی ندارد. بنده تقاضا می کند که «خدایا! حال مرا و ظرف وجودی مرا طوری قرار ده که هنگام مناجات با تو، دعایم از صمیم قلب باشد». به تعبیر دیگر، شخص با گفتن این جمله، در حال خودتکانی است تا توجه و تمرکزش به خداوند زیاد شده و دعایش از اعماق قلب برخیزد.

اگر دعای کسی بالا نرفته و مستجاب نمی گردد، نقص از طرف دعاکننده است و از طرف خداوند هیچ نقصی وجود ندارد. انسان اگر از ابتدای دعا شروع به درخواست از خداوند کند شاید دعایش برخواسته از قلبش نباشد و بالا نرود، ولی وقتی دعا را این گونه شروع می کند که «وَأَسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ» با همین دعا درواقع در پی بدست آوردن توجه بیشتر و کسب حضور قلب است تا با ایجاد تمرکز درونی، از اعماق قلبش دعا نماید و چنین دعایی خودبه خود مستجاب و

مسموع درگاه الهی است و خداوند متعال پذیرای آن خواهد بود. پس می‌توان گفت شخص در این حال به جای تغییر خداوند، در حال تغییر خود است؛ زیرا خواندن هر کدام از این الفاظ و عبارات، سبب ایجاد حضور قلب می‌شود.

آنچه گذشت، یک ضابطه کلی و عمومی برای هر دعایی است. در همه دعاها ما به دنبال تغییر در خودیم و تلاش می‌کنیم در هر عبارتی از دعا، خود را به سوی حقیقتی توجه دهیم تا آن را از باران رحمت خداوند بگیریم. هر قطعه‌ای از دعا، دل انسان را به نوعی متحوّل کرده و به شکل خاصی حرکت می‌دهد و هر دعایی توجه به اسمی از اسمای الهی است و با توجه به هر اسمی اثر همان اسم در وجود انسان منعکس می‌شود.

آری! یک مناجات، مجموعه‌ای از شکارده‌ها اسم از اسماء الهی است و اگر بخواهیم اثربخشی مناجات را بررسی کنیم باید آن را به فقره‌های کوچک تجزیه کنیم تا مشخص شود هر بخش از دعا به کدام یک از اسمای الهی و به چه حالت‌هایی بیشتر توجه دارد، سپس با جمع کردن مجموع فقره‌های دعا، درباره اثر مخصوص کل آن دعا نتیجه‌گیری می‌شود.

از این رو، وقتی گفته می‌شود فلان دعا برای شفای مریض یا برای نزول رحمت خداوند و یا برای غلبه بر ظالم و... مناسب است، این تناسب به جهت آن اسمای الهی موجود در آن دعا می‌باشد که انسان از اول تا آخر دعا به آن توجه دارد.

پس اولین جمله مناجات شعبانیه بعد از ذکر شریف صلوات، انسان را تنبّه و تذکر می‌دهد که تلاش کند تا دعایش از صمیم قلب

باشد و تقاضایش ظاهری و صوری نباشد تا به استجابت نزدیک شود. در عبارت دعا در قسمت اول از «دعا» استفاده شده و در قسمت دوم از «نداء»؛ گاهی دعا و ندا مترادف شمرده می‌شوند و استفاده از هر دو را تفتن در بیان می‌شمرند؛ ولی ظاهراً معنای این دو مترادف نیست؛ بلکه دعا به معنای فراخواندن و دعوت کردن است، اما ندا به معنای صدا زدن است و بدون معنا و بدون مفعول خاص هم می‌تواند باشد.^{۲۷} و نداء مقدمه دعا است. برخی نیز گفته‌اند دعا مطلق خواندن است؛ ولی نداء خواندن با صدای بلند است.^{۲۸}

از توبه سوی تو گریختم

«فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ»

همانا به سوی تو گریختم، و در حال درماندگی و زاری در برابرت ایستادم، و به آنچه نزد توست امیدوارم.

در فقره قبل، شخص دعاکننده عرضه می‌دارد: «خدایا! دعای من را بشنوبه من توجه کن» و در اینجا شروع به عرض نیاز می‌کند و می‌گوید: خدایا! من به طرف تو فرار کردم و اکنون در درگاه توبه حال استکانت و فروتنی و ذلت و تضرع و التماس ایستاده‌ام و البته

۲۷- راغب گوید: النَّدَاءُ: رَفْعُ الصَّوْتِ وَطُهُوُّهُ، وَ قَدْ يُقَالُ ذَلِكَ لِلصَّوْتِ الْمُجَرَّدِ، وَإِنَّمَا قَصَدَ بِقَوْلِهِ: وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَعَبَّى بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا نِدَاءً وَ نِدَاءٌ [بقره: ۱۷۱] آي: لَا يَعْرِفُ إِلَّا الصَّوْتِ الْمُجَرَّدِ دُونَ الْمَعْنَى الَّذِي يَقْتَضِيهِ تَرْكِيبُ الْكَلَامِ (مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۹۶)

و در التحقیق در معنای «دعا» می‌فرماید: اِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ هُوَ طَلَبُ شَيْءٍ لَّأَنَّهُ يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ أَوْ يَرْغَبُ إِلَيْهِ أَوْ يَسِيرُ إِلَيْهِ، فَفِي كُلِّ مَوْجِدٍ بِحَسَبِهِ، وَ هَذَا الْمَعْنَى قَرِيبٌ مِنَ النَّدْبِ وَ يَعْتَبَرُ عَنْهُ بِالْتَّرَكِيَةِ بِكَلِمَةٍ - جَاغِرْمَاق: وَ بِالْفَارْسِيَّةِ بِكَلِمَةٍ - دَعْوَتُ كَرْدَن وَ خَوَانْدَن: وَ مَفْهُومُ النَّدَاءِ فِيهِ جِهَةٌ الْمُخَاطَبَةُ فَقَطْ، وَ هُوَ مُطْلَقُ الصَّبَاحِ بِهِ، وَ هُوَ مُقَدَّمٌ عَلَى الدَّعَاءِ، كَمَا أَنَّ الْقَصْدَ وَ الْإِرَادَةَ قَبْلَ النَّدَاءِ.

۲۸. ابوهلال در فروق اللغة گوید: اَنَّ النَّدَاءَ هُوَ رَفْعُ الصَّوْتِ بِمَا لَهُ مَعْنَى وَ الْعَرَبِيُّ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ نَادِ مَعِيَ لِیَكُونَ ذَلِكَ أُنْدَى لِصَوْتِنَا أَيْ أَبْعَدَ لَهُ، وَ الدَّعَاءُ یَكُونُ بِرَفْعِ الصَّوْتِ وَ خَفْضِهِ یُقَالُ دَعَوْتُهُ مِنْ بَعِيدٍ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ فِي نَفْسِي وَ لَا یُقَالُ نَادَيْتُهُ فِي نَفْسِي، وَ أَوَّلُ الدَّعَاءِ طَلَبُ الْفِعْلِ دَعَا یَدْعُو وَ ادْعَى إِدْعَاءً لِأَنَّهُ یَدْعُو إِلَى مَذْهَبٍ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ: وَ تَدَاعَى الْبِنَاءُ یَدْعُو بَعْضُهُ بَعْضًا إِلَى السَّقُوطِ، وَ الدَّعْوَى مَطَالِبَةُ الرَّجُلِ بِمَا لَیْ دَعَا إِلَى أَنْ یُعْطَاهُ، وَ فِي الْقُرْآنِ (تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى) أَيْ یَأْخُذُهُ بِالْعَذَابِ كَأَنَّهُ یَدْعُوهُ إِلَيْهِ. (الفروق في اللغة، ص ۳۰)

امیدوارم. لذا تو نیز مرا از درگاه خود مَران و دعایم را قبول کن.
در اینجا اولین سؤال این است که مراد از «فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ»
(خدایا! من به طرف تو فرار کردم) چیست و این بنده از کجا به طرف
خدا، فرار کرده است؟

این تعبیر در کلام الله مجید نیز آمده است که «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»
(ذاریات: ۵۰) پس به سوی خدا بگریزید!

اولاً انسان باید از دنیا و تمام چیزهایی که انسان را از یاد خداوند
غافل می‌کند، بگریزد؛ زیرا تمام عوامل غفلت از یاد خدا، در واقع
دشمن آدمی و اسباب مصیبت و بلا هستند و انسان باید از ماسوی الله
به طرف خداوند بگریزد و به درگاه الهی پناه ببرد.

حال کسی که این دعا را می‌خواند باید واقعاً این‌گونه باشد که
از مصیبت‌ها و آفات و بلاها به سمت خداوند فرار کرده است؛ زیرا
هر چیزی غیر از خدا، موجب بدبختی و بیچارگی است و در رأس
ماسوی الله، حب دنیا قرار دارد که مادر همه مصیبت‌هاست.

به همین جهت فرموده‌اند: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»؛^{۲۹} یعنی
هر خطا و گناهی را که انسان ریشه‌یابی کند، ریشه‌اش به دل‌بستگی
به غیر خدا بازمی‌گردد. لذا مؤمن باید سعی کند به تدریج محبت غیر
خدا را از قلبش خارج نماید.

ثانیاً و از منظری دیگر، می‌توان گفت در این دعا بنده از عذاب الهی به
درگاه خدا فرار کرده است؛ زیرا دلدادگی به دنیا منشأ عذاب است و انسان
مؤمن که از دنیا می‌گریزد، همیشه در حال فرار از عذاب و قهر خداوند
است؛ چرا که اگر خداوند با عدلش رفتار نماید و اعمال ما را همان‌گونه که
هست، به ما عرضه نماید، قطعاً مستحق عذاب خواهیم بود.

پس به تعبیری می‌توان گفت: بنده از خدا فرار کرده و به خود خدا پناه می‌برد؛ زیرا جایی غیر از آغوش رحمت خداوند برای نجات وجود ندارد؛ مانند کودکی که والدین او را تنبیه می‌کنند و چون این فرزند جایی برای رفتن ندارد، دوباره خودش را در دامن پدر و مادر می‌اندازد. خداوند نیز خطاب به بندگان فرموده است: با نافرمانی من، خودتان ضرر کرده و آلوده می‌شوید. پس به طرف خود من فرار کنید تا پناه‌تان دهم که از حکومت خدا نمی‌توان فرار کرد. «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِي»

به همین جهت نیز حضرت در همان ابتدای مناجات شعبانیه به خداوند عرض می‌کند که: خدایا از غیر تو بریده و به سمت تو فرار کرده‌ام و اکنون در درگاه تو ایستادم: «وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ».

شاید از این تعبیر بتوان استفاده کرد که بهتر است این دعاها را انسان ایستاده بخواند؛ همچنان که بسیاری از اولیاء، این ادعیه را در قنوت نمازهای خود می‌خواندند؛ زیرا انسان در حالت ایستاده حال تواضع و فقر و استکانت و نیازش بیشتر از حالت نشسته است. در ادامه دعا هم آمده: قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ.

در اینجا نیز خطاب به خداوند عرض می‌کنیم: در درگاه تو ایستاده‌ام «مُسْتَكِينًا لَكَ» در حالی که عاجز و ذلیل و پست و خوارم و «مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ» و به توتضرع و التماس و گریه و زاری می‌کنم و «رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ» به تو امیدوارم.

شاید حال شخص دعاکننده در هنگام بیان این مطالب این‌گونه نباشد؛ اما کلمات دعا به‌گونه‌ای است که برای شخص، حال رجاء همراه با ذلت را به ارمغان می‌آورد و همین قدر که دعاکننده به معانی

این لفظ توجه کند، حال تواضع در او ایجاد می‌شود. ائمه اطهار علیهم السلام این ادعیه را به‌گونه‌ای چیده و بیان فرموده‌اند که اگر کسی واقعاً آن حال لازم را نداشته باشد با خواندن دعا آن حال در درونش متولد می‌شود. وقتی شخصی با حضور قلب از خدا تقاضا می‌کند «خدایا به من دعای حقیقی عنایت کن که من از غیر تو بریده و به طرف توفرار کرده‌ام و حال استکانت و ذلت و امیدواری نسبت به تو دارم...» قطعاً این تعبیر قلب را برای رسیدن به این حالات معنوی آماده می‌کند، و نفس انسان را به این معانی متحقق کرده و اسباب استجاب دعا را فراهم می‌نماید.

در نسخه مفاتیح الجنان این فراز از دعا این‌گونه است: «رَاجِیاً لِمَا لَدَیْكَ ثَوَابِی...» ولی در نسخه‌های دیگری که معتبرتر می‌باشد چنین آمده: «رَاجِیاً لِمَا لَدَیْكَ، ترانی...» که هم به جهت سندی و هم از جهت ادبی صحیح‌تر می‌باشد؛ چراکه سجع کلمات پیشین با «لَدَیْكَ» بلیغ‌تر به نظر می‌رسد؛ هرچند که در معنا تفاوت مهمی ایجاد نمی‌کند.

همه را از تومی خواهم

«تَرَانِی وَ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَ تَخْبُرُ حَاجَتِی وَ تَعْرِفُ ضَمِیرِی وَ لَا یُخْفِی عَلَیْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِی وَ مَثْوَایَ وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أَبْدِیَ بِهِ مِنْ مَنَاطِقِی وَ أَتَقَوَّهَ بِهِ مِنْ طَلِبَتِی وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِی»:

مرا می‌بینی، آنچه در درون من است می‌دانی، بر حاجتم خبر داری، نهانم را می‌شناسی، کار بازگشت به آخرت و خانه ابدی‌ام بر تو پوشیده نیست، و آنچه که می‌خواهم به زبان آرم، و خواهش خویش را

بازگوکنم و هم آنچه را که برای عاقبتم امید دارم، بر تو پنهان نیست. در این فراز شخص دعاکننده، به خداوند عرض می‌کند: «خدایا دعا کردن من به جهت اطلاع پیدا کردن تو نیست؛ زیرا تواز همه چیز مطلع و به همه چیز احاطه داری و این دعا کردن من فقط برای عرض نیاز است».

درواقع دعا کردن مانوعی گدایی و عرض حاجت است. فرموده‌اند در تمام زمینه‌های زندگی از خداوند حاجت بخواهید. خود خواستن و عرض نیاز سبب ایجاد حال عبودیت و بندگی در قلب انسان و موجب رشد است. در حدیث قدسی است:

«يَا مُوسَى سَلْنِي كُلَّمَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّى عَلَفَ شَاتِكَ وَمِلَحَ عَجِينِكَ»^{۳۰}

«ای موسی! هرچه را نیاز داری از من بخواه، حتی علوفه گوسفندت یا نمک غذایت را».

البته در هنگام عرض نیاز و حاجت از خداوند باید بخواهیم که اگر به مصلحت ما و رضای خداست خداوند آن را برآورده کند.

یعنی خدایا! با علم اینکه مرا می‌بینی و به همه اسرار باطنی‌ام آگاهی، باز هم با تو حرف می‌زنم، نه از این باب که تو بر آنها مطلع نیستی و بخواهم تو را خبردار کنم؛ بلکه می‌دانم همه چیز در دست قدرت توست و بر تمام موجودات احاطه داری ولی با این حال تضرع و عبودیت به درگاه خدایی‌ات عرض نیاز می‌کنم و تسلیم توهستم.

تقدیرم در دست توست

«وَقَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ

عُمْرِي مِنْ سَرِيرَتِي وَعَلَانِيَتِي وَبَيْدِكَ لَا بَيْدَ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَنَقْصِي وَنَفْعِي وَضَرَرِي:

همانا آنچه تقدیر نموده ای بر من، ای آقای من در آنچه که تا پایان عمر بر من فرود می آید از نهان و آشکارم جاری شده است، و تنها به دست توست نه به دست غیر تو فزونی و کاستی ام و سود و زیانم. دعاکننده خطاب به خداوند می گوید: ای آقای من! وای سید من! تقدیرهای توهمه بر من جاری شده، از آنچه که از آغاز عمر من تا پایان آن بوده، چه ظاهرش و چه باطنش، همه چیز را در ظرف تقدیر خودت مقدر فرمودی. خدایا! همه چیز در دست توست و همه چیز را آن طور که صلاح می دانی رقم زدی. گذشته و تقدیر آینده ام در علم تو مشخص است و به دست توست زیادت و نقص و نفع و ضرر من نه به دست غیر تو.

این طرز دعا همان حال انقطاع است که جزو شروط استجاب دعا می باشد که در آن حال، انسان به غیر خدا هیچ امیدی ندارد و فقط سببیت و علیت را دست خداوند می بیند.

با خواندن این مطالب توحیدی ناخودآگاه این مضامین از طریق دعا به قلب خواننده نشسته و اثر می کند. به همین جهت بزرگان فرموده اند: ادعیه ائمه اطهار علیهم السلام، کلاس تربیتی است و انسان با خواندن دعا، تربیت گشته و عقیده و دیدگاهش اصلاح می شود.

تاکنون گمان می کرده که دیگران نیز در امور دنیوی تأثیرگذارند، به همین جهت امیدش به غیر خدا بوده؛ اما اکنون با خواندن دعا می داند که غیر از خدا، هیچ کس در عالم کاره ای نیست و تمام

اسباب ظاهری نیز در دست قدرت خداوند است و لاغیر: «بِیَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرَرِي»
وقتی انسان آهسته آهسته این مفاهیم در قلبش جای گرفت و اعتراف کرد که کسی غیر خدا در عالم کاره‌ای نیست، آن‌گاه به غیر خدا امیدوار نمی‌شود و در صورت نبودن اسباب ظاهری مثل دارو غذا وسایل و...، نگران و مضطرب نمی‌گردد و امید و تکیه‌اش فقط به خداوند است.

پس یکی از تأثیرات این دعا، افزایش جنبه توحیدی دعا در قلب و جان شخص دعاکننده است. به همین جهت گفته‌اند: مناجات شعبانیه دارای مضامین بسیار عالی توحیدی است که انسان با بیرون ریختن تمام اسباب و مسببات ظاهری، خودش را به مقام رضا و تسلیم در برابر خداوند می‌رساند و جزو متوکلین حقیقی قرار می‌گیرد. هرچند که آرام گرفتن دل به این مضامین عالی توحیدی، آسان نیست؛ ولی همین که نگاه انسان توحیدی شود، آهسته آهسته انسان به سمتی پیش می‌رود که دیگر هیچ مؤثری در عالم به غیر از خدا نمی‌بیند و می‌فهمد: «لَا مُؤَيَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»

معنای «الهی»

در ادامه دعا، شخص دعاکننده ۴۴ بار خداوند را با تعبیر «الهی» و با صفت الوهیت ندا می‌کند. «إلهی» و «رَبِّی» و «اللهم» هریک نکته‌ای خاص خود دارد. برای اینکه معنای «الهی» مشخص شود باید بدانیم که «إله» و «الله» به چه معناست؟
درباره ریشه کلمه «الله» و معنای آن علمای ادبیات نظرات مختلفی

گفته‌اند. شاید وجیه‌ترین دیدگاه این باشد که واژه «الله» در اصل «الاله» بوده که همزه به جهت کثرت استعمال حذف گردیده است.

«اله» به معنی پرستیدنی است، نه به معنای پرستیده شده. در عالم معبود و پرستیده شده بسیار است، بت‌ها و شیاطین جن پرستیده شدند چنانکه حضرت عیسی‌علیه السلام را مسیحیان پرستیدند.

«اله» به معنای موجودی است که واقعاً لیاقت پرستیده شدن دارد. به همین دلیل در ادبیات قرآنی بت‌ها «اله» نیستند. «اله» فقط یکی است و آن فقط «الله» است؛ لا اله الا الله. مردم بت‌ها را می‌پرستیدند بدون اینکه آن بت‌ها لایق پرستیده شدن باشند.

خداوند دارای ویژگی‌هایی است که به دلیل آن ویژگی‌ها لایق پرستش می‌باشد و دیگران این خصوصیت را ندارند.

«رب» به معنای کسی است که امور انسان را می‌چرخاند و تدبیر می‌کند. یکی از نکات مورد تأکید دین مقدس اسلام این است که «رب» تمام عالم یک نفر بیشتر نیست؛ رب حقیقی، رب العالمین است که همهٔ امور عالم را او تدبیر می‌کند و همگان زیرمجموعهٔ او هستند و هیچ‌کس از او جدا نبوده و در برابر او استقلال ندارد.

«عبادت»، پرستش یا پرستیدن به معنای تواضع کردن و اظهار بندگی در مقابل کسی است که نسبت به ما ربوبیت داشته باشد؛ یعنی هرگاه «ربی» باشد و در مقابلش «عبدی» باشد و این عبد در مقابل رب، عبد بودن و بنده بودن خود را اظهار کند، به این تواضع «اظهار عبودیت» یا «عبادت» و در فارسی «پرستش» گفته می‌شود.

پس عبادت در زبان عربی وقتی تحقق می‌یابد که یک عبد در مقابل یک رب «اظهار بندگی» کند و خود را بنده و او را رب خود بداند و

بخواند. لذا تواضع کردن به تنهایی، عبادت نیست. ممکن است کسی پای پدر و مادرش را نیز از روی تواضع ببوسد؛ ولی این تواضع، عبادت نیست؛ چون هیچ وقت آنها را ربّ خود نمی داند تا در مقابلشان اظهار بندگی کند.

در اصطلاح، عبد به دو معنا به کار می رود:

۱. عبد در برابر مولا به معنای نوکر و غلام. به این معنی انسان می تواند عبد غیر خدا هم باشد.

۲. عبد در مقابل رب، یعنی کسی که دیگری امور او را می گرداند و از خود استقلالی ندارد. با این تعبیر همه انسان ها عبد الله هستند و عبد غیر خدا بودن بر آنها حرام است.

وقتی نام فرزندان را عبدالرسول، عبدالرضا، عبدالمهدی می گذاریم «عبد» به معنای غلام است. چنانکه در فارسی نیز گفته می شود غلام محسین، غلامرضا و در ترکی می گوئیم علیقلی، حسینقلی، رضاقلی و...

قلی و عبد و غلام همه به عبد در برابر مولا گفته می شود که جمع آن «عبید» است اما عبدی که در مقابل ربّ خوانده می شود، جمعش «عباد» می باشد.

با این توضیح پاسخ برخی وهابیان نیز مشخص می شود که می گویند شیعیان، ائمه علیهم السلام را می پرستند؛ در حالی که هیچ یک از شیعیان، ائمه اطهار علیهم السلام را ربّ خود نمی دانند وقتی اعتقاد به ربوبیت آن بزرگواران وجود ندارد، عبادت آنها نیز بی معنی است؛ زیرا عبادت رابطه ای بین عبد و ربّ است، و ما ائمه علیهم السلام را بنده خدا می دانیم و خود را غلام و نوکر ایشان، نه عبد

به معنای مخلوقی که تدبیرش در دست دیگری است.

به هر حال با توجه به این مقدمه معلوم می‌شود که تنها چیزی که شایسته ولایت پرستش است، ربّ می‌باشد. اگر کسی در عالم ربوبیت داشت در مقابلش عبدی خواهد بود که می‌تواند در برابر آن ربّ عبادت کند.

وقتی ثابت شد که رب یکی است، ثابت می‌شود که «إله» هم یکی است؛ چون غیر از ربّ کس دیگری شایستگی پرستش ندارد. لذا در علم کلام گفته می‌شود که توحید در ربوبیت با توحید در الوهیت ملازم‌اند. در واقع «إله کُلُّ شَیْء» با «رَبُّ کُلِّ شَیْء» کاملاً به هم پیوسته‌اند. چون ربّ فقط یکی است ما نیز فقط عبد یک نفر هستیم و فقط نسبت به همان یک نفر شایسته است عبادت کنیم. راه اینکه انسان باور کند فقط خداوند ربّ است و فقط خدا لایق پرستش می‌باشد، این است که بداند همه چیزهای عالم به دست قدرت خداوند بازمی‌گردد. هرگاه کسی تصور کند غیر از خداوند موجود دیگری هم استقلال دارد و برای خودش در عالم کاره‌ای می‌باشد، در واقع آن موجود را ربّ خود حساب کرده و با تواضع در برابر آن، گویی او را پرستیده است. از همین رو، در آیات و روایات آمده که برخی افراد هوای نفس، بعضی مال و دارایی و عده‌ای زنان خود و حتی جاه و مقام خود را می‌پرستند، زیرا برای آنها ارزش استقلالی قایل‌اند؛ به نحوی که گمان می‌کنند اینها در برابر خدا برای خودشان شأن و منزلتی دارند یا از آنها کاری برمی‌آید که از دست خداوند خارج است. در چنین شرایطی تواضع در برابر این نفس و مال و قدرت و همسر، مرتبه‌ای پرستش و عبادت به حساب می‌آید. با این توضیحات مشخص می‌شود که «لا اله الا الله» یعنی «غیر از

خدا کسی پرستیدنی نیست»؛ یعنی اولاً غیر از خدا ربّی وجود ندارد و همهٔ امور در دست اوست و ثانیاً عبودیت فقط در برابر او شایسته است. وقتی شخصی خدا را با لفظ «الهی» مورد خطاب قرار می‌دهد اول اعتراف می‌کند که او پرستیدنی است؛ یعنی ربوبیت حقیقی در عالم دارد و دّوم ابراز می‌کند که من در برابر تو تسلیم شده و تو را به ربوبیت پذیرفته و تو را عبادت می‌نمایم. ممکن است برخی خدا را ربّ بدانند، اما از روی تکبر او را نپرستند و در مقابلش اظهار عبودیت نکنند. این اشخاص هیچ‌گاه خدا را با لفظ «الهی» صدا نمی‌زنند.

به هر حال وقتی کسی می‌گوید: «الهی» باید زبان حالش از عمق دل این باشد که: خدایا! همهٔ امور من از آن توست، همه کارها به دست توست، من از خود هیچ استقلالی ندارم و به غیر از درگاه تو، در برابر هیچ‌کسی عبادت نمی‌کنم و اظهار عبودیتم فقط در برابر توست و غیر از تو کسی ندارم.

معنای «الهی» همان معنای «إِلَهِی وَرَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ» است که انسان اعتراف می‌کند هیچ تکیه‌گاهی به جز خدا ندارد؛ زیرا هیچ‌کس را در عالم به جز خدا منشأ اثر نمی‌داند.

با توجه به این معنا، اهمیت تکرار این کلمه در دعای شریف روشن می‌شود.

روزی رسان و یاوری جز تو ندارم

حضرت در ادامهٔ مناجات می‌فرمایند:

«إِلَهِی اِنْ حَرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْزُقُنِی وَاِنْ خَدَلْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یُنْصِرُنِی»:

خدایا! اگر محروم کنی پس کیست آن که به من روزی دهد؟ و اگر خوارم سازی پس کیست آن که به من یاری رساند؟
یعنی خداوند! چون تو «إله» و «رب» هستی، پس همه چیز به دست توست و غیر از تو کسی در عالم کاره‌ای نیست. پس اگر خدای متعال در رب رحمتش را ببندد، از کسی غیر از او به قدر سرسوزنی در عالم کاری بر نمی‌آید.

مراد از «رزق» در این عبارت، فقط رزق مادی نیست؛ بلکه شامل همه خوبی‌ها می‌شود. علم، دانش، معنویت و حسن خلق و... همه رزق است. در واقع هر خیر و رحمتی که از عالم بالا نازل می‌شود و به قلب انسان می‌نشیند و در وجودش حاکم می‌شود، نوعی از رزق است. خداوند رزاق است و به هر کس از بندگان ارزاق مادی و معنوی خاصی عطا می‌فرماید. انواع رزق‌های خداوند در عالم همیشه ریزان است و عده‌ای بهره‌مند و عده‌ای از آن محروم‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام در ادامه عرضه می‌دارند: خدایا! «وَإِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي» اگر تنهایم بگذاری، هیچ‌کس توان یاری مرا ندارد.

معنای این کلام حضرت این است که اگر کسی در عالم ظاهر کمک‌کار ما محسوب می‌شود، در واقع این خداوند است که آن کمک و یاری را به ما رسانده است؛ زیرا غیر از خدا یاور و ناصری در عالم وجود ندارد و اگر کمک خداوند نباشد، هیچ‌کس توانایی انجام کاری را ندارد.

از این مسئله دو نکته را باید متوجه شد:

اول، همان‌طور که در روایت آمده، اگر کسی بگوید «اگر فلان

شخص نبود، مشکل من حل نمی شد؛ این سخن دارای شرک خفی است؛ زیرا شخص گمان کرده، دست خداوند در آن زمینه بسته بوده و فقط فلان شخص می توانسته مشکل را حل کند. با اینکه کار دست خداست و دیگری باشد یا نباشد خداوند می تواند مشکلات را حل نماید.

دوم، اینکه انسان همیشه در هر کاری ابتدا باید شکر خداوند و سپس شکر مخلوق را به جا آورد که او را واسطه کمک و رساندن خیر قرار داده است. چون در حقیقت در همه جا اول خداوند بوده است که کمک و یاری نموده است.

نکته دیگر اینکه شخص دعاکننده در این فراز، از ناصر و یاری کننده سخن می گوید. یاری و نصرت مربوط به کسی است که در مشکل به سر می برد و نیاز به نصرت و یاری دارد و از خداوند متعال طلب یاری و کمک می کند.

مؤمن چون دائماً در حال سفر به طرف خداوند است و برای طی کردن این سفر پرمخاطره در تلاش می باشد، همیشه دشمنی بنام نفس اماره در کمین او نشسته است که حضرت رسول ۹ فرمودند:

«أَعْدِي عَدُوُّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^{۳۱}

بدترین دشمنان انسان نفس اوست که در درونش است.

و از آنجا که مؤمن دائماً مشغول جنگ با نفس اماره و شیطانی بیرونی است، همیشه نیاز به کمک دارد و دست نیازش به درگاه الهی بلند است و در حین مبارزه، تلاش دارد تا خداوند او را کمک کرده و کارهایش را پیش ببرد لذا می فرماید: «إِنْ خَذَلْتَنِي، خدایا اگر مرا رها کنی» «فَمَنْ ذَا الَّذِي يُنْصُرُنِي، چه کسی مرا یاری کند؟»

من همیشه شرمنده‌ام

«إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ خُلُولِ سَخَطِكَ»:

خدایا! به تو پناه می‌آورم از خشم و از فرود آمدن غضبت.

پس از اینکه شخص دعاکننده، اعتراف به قدرت و علم و احاطه همه جانبه خداوند بر بندگان کرد و مسکنت و فقر و تواضع خود را به حضرت حق عرض نمود، نوبت به سخن گفتن از زشتی‌ها و بدی‌های ظاهری و باطنی خودش می‌رسد و اعتراف می‌کند که به جهت این همه بد رفتاری، شایسته عذاب است و اگر خداوند با عدلش با او رفتار نماید مستحق عذاب الهی است.

چرا اگر خداوند با عدلش رفتار کند ما مستحق عذابیم؟ زیرا هر کار خیری که از انسان سر می‌زند، در واقع آن خیر و نیکی از جانب خداوند است و هیچ‌گاه بنده نمی‌تواند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، منتی بر خداوند داشته باشد. چرا که مخلوق در برابر خالق چیزی جز شرمندگی و روسیاهی ندارد، «ممکن» همیشه فقیر و محتاج است و هر چه دارد از آن خداست.

«سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز نشد، والله اعلم»

لذا انسان باید همیشه در برابر خداوند سر به زیر باشد و معترف به اینکه خدایا تمام نعمت‌ها از آن توست و من در برابر این همه لطف و نعمت تو، جز کوتاهی و غفلت کاری نکردم و اگر به جهت یک لحظه غفلتم از تو، سال‌ها عرض پوزش و عُذر نمایم، باز هم کم است.

این خدای مهربان است که با عنایت بی‌شمارش به ما نعمت می‌دهد و لحظه به لحظه، ذره ذره وجود ما با مدد او فعالیت می‌کند و هر خیری نیز که از ما سر می‌زند به واسطه توفیق و کمک اوست، و

درقبال این همه نعمت ما هیچ وقت کاری نکرده و نمی توانیم بکنیم؛ بلکه بعضاً خدای ناکرده مرتکب گناه شده و از نعمت هایش برخلاف رضای او بهره برده ایم که در این صورت چیزی جز شرمندگی و خجلت برای ما باقی نمی ماند.

به همین جهت زبان حال ائمه اطهار علیهم السلام همیشه در ادعیه این گونه است که «خداوندا اگر با عدلت با ما برخورد کنی، قطعاً جایگاه ما جهنم خواهد بود.»

همواره به رحمت امیدوارم

«إِلَهِیْ إِنْ كُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِّرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ»:

خدایا! اگر شایسته رحمت نیستم، تو سزاواری که بر من با فراوانی فضلت بخشش نمایی

یعنی خدایا گرچه من سزاوار رحمت تو نیستم و شایستگی دریافت لطف و رحمت تو را ندارم ولیکن تواز کرامت و جود و بزرگواری ات شایسته آنی که با رحمت گسترده و عظیم خود، به کسانی که قابلیت ندارند، رحم نمایی.

در اینجا دعاکننده با اشاره به فقر ذاتی خویش، اعتراف می کند که خدایا (گرچه) من سزاوار بخشش نیستم ولی ناامید از رحمت تو نیز نمی باشم؛ چراکه دریای رحمت خداوند واسع است «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».

هیچ گاه بنده نمی تواند از رحمت و جود و بخشش خداوند ناامید شود؛ زیرا خداوند همیشه در انتظار برقراری ارتباط از سوی ما بندگان

است؛ چنانکه در حدیث قدسی فرمود:

«یا داود! لَوِیَعْلَمِ الْمَدْبُرُونَ عَنِّی کَیْفَ انْتِظَارِی لَهُمْ وَرَفَقِی بِهِمْ وَشَوْقِی إِلَى تَرْکِ مَعَاصِهِمْ، لَمَاتُوا شَوْقاً إِلَیَّ، وَتَقَطَّعْتَ أَوْصَالَهُمْ عَنْ مَحَبَّتِی»:

ای داوود! اگر بندگان می دانستند که به من پشت کرده اند، بدانند که تا چه حد انتظار آنها را دارم و چقدر با ایشان مهربانم و دوست دارم که گناهان را ترک نمایند، از شدت شوق و محبت به من جان می دهند و بندهای بدنشان از هم گسسته می شود.

پس ناامیدی از این خدای مهربان هیچ معنایی ندارد؛ بین ما و او هیچ واسطه و حجابی که مانع ارتباط با خداوند شود وجود ندارد و حضرت حق به محض اقبال به او، از بندگان پذیرایی می کند. لذا حضرت می فرماید: من سزاوار رحمت نیستم ولیکن تو با آن سِعِه و رحمت که همه جا را فرا گرفته، سزاوار هستی که از بندگان دستگیری نمایی.

حُسن ظن به خدا

«إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَقَدْ أَظْلَمَهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتُ (فَقَعَلْتُ) مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَعَمَّدَتْنِي بِعَفْوِكَ»:

خدایا! گویی خود را می بینم که در برابرت ایستاده ام، درحالی که حُسن اعتمادم بر تو، بروجوم سایه افکنده است، و آنچه را توشایسته آنی بر من جاری کرده ای و مرا با عفو پوشانده ای.

یکی از اصول تربیت دینی این است که انسان هیچ گاه به آینده بدبین نباشد و همه چیز عالم را به فال نیک بنگرد؛ چراکه بدبینی

سبب سلب نعمت می شود. لذا نباید از رحمت خداوند و رفتن به بهشت و رستگاری قطع امید کنیم.

وقتی بنده فهمید که همه کاره خداوند است، و فهمید رحمت خداوند بی پایان است، و در ب رحمتش همیشه به روی همه باز است، هیچ گاه مأیوس نیز نمی شود و می داند اگر در اوج بیچارگی هم باشد باز هم اگر رو به درگاه الهی بکند دست خالی باز نمی گردد و چه بسا عنایت خدا شامل حالش شود و کلا نجات یابد که خداوند اگر بخواهد بدترین انسان را نیز می بخشد.

از سویی اگر انسان عظمت خداوند را شناخت و بزرگی نعمت های او را دید و کوتاهی خود را در نظر گرفت، می فهمد که دستش خالی است و اصلاً نمی تواند مطمئن باشد که نجات می یابد.

بنده اگر بندگی اش را بشناسد و بفهمد که چقدر تهی و خالی است، همیشه در درگاه خداوند حالش حال تحیر است و نمی داند که کارش درست شده و جزء ابرار و نجات یافتگان است یا جزء جهنمیان. خداوند در وصف مؤمنین می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ» (معارج: ۲۷) کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند.

به همین جهت مؤمن همیشه به خداوند عرض می کند: «خدایا کار در دست توست و هر چه تو صلاح بدانی انجام می دهی. نمی دانم با عدل خودت با من رفتار می کنی و من اهل عذاب می شوم یا با فضلت مرا عفو کرده و با رحمتت با من معامله می کنی؟ و لذا فرموده اند که این گونه دعا کنیم: «اللّٰهُمَّ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»^{۳۲}

۳۲. شرح الاصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

به هر حال هیچ‌کس نباید از رحمت و بخشش خداوند ناامید شود و بگوید کار من درست شدنی نیست؛ زیرا درب رحمت خداوند همیشه باز است.

حضرت در این بخش از دعا همین‌گونه با خداوند سخن می‌گوید: «إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْكَ» خداوند! گویا خود را می‌بینم که روز قیامت در درگاه تو ایستاده‌ام «وَقَدْ أَظْلَمَ حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ» و توکل من که همیشه همه چیز را از تو می‌دیدم و خود را هیچ‌کاره می‌دانستم، بر من سایه انداخته و از عذاب‌های قیامت مرا حفظ کرده «فَقُلْتُ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَتَعَمَّدَتْنِي بِعَفْوِكَ» پس تو با من چنان که شایسته توست سخن گفته و رفتار کردی و مرا با عفو خود پوشاندی.

«كَأَنَّ» به معنای انگار و گویا است؛ وقتی درب رحمت خدا باز است، و باید انسان همیشه حسن ظن به خداوند داشته باشد، پس خوب است اگر حال خود را در محضر خداوند می‌خواهد ترسیم کند خود را با لطف و رحمت الهی در محضر خداوند ببیند و بگوید: «خدایا گویا می‌بینم که با فضل خودت با من معامله کردی و از همه گناهان و بدی‌های من گذشتی و مرا در آغوش رحمت خود گرفتی». انسان باید همیشه بین خوف و رجا باشد و هنگامی که عظمت خداوند را به قلبش مرور می‌دهد، رحمت حضرت حق را نیز به یاد آورد و امیدوار شود تا حالت یأس به او دست ندهد و در طرف مقابل از کردار خود نیز خائف بوده و گناهانش را نیز مدنظر داشته باشد و به اثر آنکه عذاب جهنم است نیز بیندیشد تا غفلت پیدا نکند.

نتیجه اینکه انسان باید خشیت داشته باشد و از خداوند بترسد و شرمندگی و بندگی خودش را در پیشگاه حضرت حق احساس کند؛

اما هیچ‌گاه نباید از رحمت و لطف و محبت و عطا و عطاوند ناامید شود؛ بلکه همیشه بین خوف ورجا باشد.

چه کسی از تو بخشنده‌تر

«إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ»:

خدایا! اگر گذشت کنی، چه کسی از تو سزاوارتر به آن است؟ خداوند در قرآن کریم گاهی همه صفات کمال را در خود منحصر می‌کند و می‌فرماید علم و حیات و قدرت و قوت و عزت منحصر در اوست؛ چون آنچه در مخلوقات هست پرتو عکس صفات خداست و چیزی جدای از آن نیست. مثل نور آینه‌ها که انعکاس نور خورشید است و هرچه هم آینه‌ها نور دهند باز هم می‌توان گفت که همه نور فقط متعلق به خورشید است.

گاهی نیز با مسامحه می‌پذیرد که مخلوقات هم دارای بهره‌ای از صفات کمال هستند ولی می‌فرماید خداوند بیشتر دارد؛ مثلاً می‌فرماید او أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ است.

وقتی در حقیقت همه صفات کمال و خوبی‌ها از آن خداوند است، معلوم است که هر صفت کمالی را که بتوان تصور کرد، سزاوارترین و عالی‌ترین درجه و مرتبه آن متعلق به خداوند است. لذا می‌توان گفت: «إِلَهِي! فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالرَّحْمَةِ»، «إِلَهِي! فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالْخَيْرِ»، «إِلَهِي! فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالْعِلْمِ»؛ در تمامی صفات کمال آن کسی که سزاوارتر است، وجود اقدس حضرت حق می‌باشد.

حال حضرت می‌فرمایند: «إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِذَلِكَ»:

خدایا اگر مرا ببخشی چه کسی سزاوارتر از توبه این بخشش است؟

سؤال این است که چرا حضرت شرط آورده‌اند و فرموده‌اند: «اگر مرا ببخشی...».

برای یافتن پاسخ این سؤال باید با سبک‌های مختلف دعا آشنا شویم. حضرت در همین مناجات از سبک‌های مختلفی استفاده فرموده‌اند. انسان می‌تواند مستقیم به خداوند عرض کند که خدایا تواز همگان قادر ترو عالم ترو عفوکننده تر هستی؛ اما حضرت آن را در قالب جمله شرطیه بیان می‌کنند: خدایا اگر عفو کنی، چه کسی در عفو کردن از تو سزاوارتر است؟

دانستیم که انسان در هنگام دعا باید همیشه امیدوار باشد؛ و چه خوب است که بر این امید تأکید کند. وقتی می‌گوییم: اَللّٰهُمَّ اِنْ عَفَوْتَ «خدایا اگر عفو فرمایی...» یعنی خدایا من ناامید نیستم و احتمال می‌دهم که با همه بدی‌هایم مرا ببخشی.

انسان چیزی را با «اگر» می‌گوید که احتمال آن را بدهد و از آن ناامید نباشد. پس در دل این جمله شرطیه یک امید همراه با یک تقاضاست و می‌خواهیم بگوییم: خدایا اگر ببخشی که ان شاء الله می‌بخشی. چه کسی از توبه بخشیدن سزاوارتر است؟

این نوع جمله بندی یکی از سبک‌های دعا کردن اهل بیت علیهم السلام است. سبک‌های متنوعی که در این مناجات و دیگر مناجات‌ها وجود دارد به انسان ادب سخن گفتن با پروردگار متعال را می‌آموزد.

به جز اقرار به گناه چیزی ندارم

«وَإِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَلَمْ يَذْنِبِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ

بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيَّلْتَنِي

و اگر مرگم نزدیک شده و عملم مرا به تو نزدیک نکرده، اعترافم را به گناه وسیله خویش به بارگاہت قرار دادم.

یعنی خدایا امید و رجاء از طرف تو تمام شدنی نیست و بنده فقط می‌تواند با اقرار به ذنب و نقص و گناه خویش، عرض شرمندگی داشته باشد که همین اقرار نیز وسیله‌ای برای نجات بنده خواهد بود. یکی دیگر از سبک‌های دعای اهل بیت علیهم السلام این است که در خلال دعا مکرر به بیچارگی و فقر و خاکساری خود اعتراف می‌کنند.

مثلاً در اینجا می‌شود گفت: «خدایا من اقرار به گناه را وسیله واسطه برای تقرب به تو قرار دادم». ولی حضرت باز هم در قالب جمله شرطیه می‌فرمایند: «خداوندا! و اگر مرگم نزدیک شده و عملم مرا به تو نزدیک نکرده...»

این سبک از دعا برای انسان تواضع و ذلت می‌آورد؛ چون انسان را به فقر و مسکنتش متوجه می‌نماید؛ و خود این حال تواضع اسباب استعجاب دعا را ایجاد می‌نماید.

اما چرا فرموده‌اند: اقرار به گناه را وسیله تقرب به تو قرار می‌دهم؟ وسیله یعنی آنچه که چیزی را به چیزی می‌رساند. نزدیک شدن و رسیدن به خداوند درگرو احساس عبودیت و ذلت است، اصلاً نزدیکی به خداوند یعنی اینکه انسان بیشتر حضور خداوند را احساس کند و بفهمد که همه چیز از آن اوست و توحید را روشن ترادراک نماید. اعتراف به گناه یعنی سربه‌زیر انداختن و خود را ندیدن و به تعبیر بهتر، دیدن نقص و فقر و تهیدستی و این حال خودش موجب تقرّب

است. در اینجا اعتراف می‌کنیم که خدایا این قدر فقیر و ندار هستم که جز اعتراف به گناه چیزی برای عرضه کردن و تقرب جُستن ندارم و تنها وسیله من همین عرض شرمندگی و سرشکستگی است.

همیشه غرق نعمت توأم

یکی دیگر از سبک‌های دعا، این است که قبل از بیان حاجت، به جای اقرار به خرابی و فقر خود، نعمتی از نعمت‌های الهی را بشماریم و لطف و محبت او را به یاد آوریم.

مثلاً بگوییم: «خدایا تو در دنیا همیشه با ما به خوبی معامله فرمودی و از بسیاری از گناهان ما گذشتی، پس در آخرت نیز ما را ببخش. خدایا از کودکی همیشه در لطف و نعمت تو غوطه‌ور بودم، در آخرت نیز مرا در دریای لطف و رحمت قرار بده.»

در این گونه دعا کردن اولاً انسان همیشه امیدوار می‌ماند و رجاء و امید در قلبش زنده می‌شود؛ زیرا نعمت‌های سابق خداوند را در حق خود می‌بیند و به یاد می‌آورد که عادت خداوند همیشه با بندگان این گونه بوده است و مثلاً می‌گوید: وقتی در تمام مراحل زندگی دنیا، نعمت و رحمت و لطف تو شامل حال من بوده و جز خوبی چیزی عطا نفرمودی، نمی‌توانم از لطف و رحمت در آخرت ناامید باشم. ثانیاً این سبک دعا، در انسان حال تواضع و خشوع ایجاد می‌کند؛ چون در تمام زندگی خودش را در سایه لطف و رحمت خداوند می‌بیند و اکنون با یادآوری آن همه نعمت و لطف، تقاضای همراه با تواضع دارد.

در چند فقره بعدی از این سبک در دعا استفاده شده است:

«إِلَهِي لَمْ يَزَلْ بِرُكِّكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بِرُكِّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي»:

خدایا! در ایام زندگی ام پیوسته نیکی و لطف تو بر بالای سر من بود، پس نیکی خویش را در هنگام مرگم از من قطع مکن.

«إِلَهِي كَيْفَ آيُسُّ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَأَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي»:

خدایا! چگونه از حُسن توجهِت پس از مرگم ناامید شوم؟ در حالی که در طول زندگی ام مرا جز به نیکی سرپرستی نکردی.

«إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَخُوجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَى مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ»:

خدایا! گناهانی را در دنیا بر من پوشاندی، و من به پوشاندن آنها در آخرت محتاج ترم.

«إِلَهِي قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَقْصُحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ»:

خداوند! گناه من را در دنیا برای هیچ‌یک از بندگان شایسته‌ات آشکار نکردی، پس مرا در قیامت در برابر دیدگان مردم رسوا مکن. در تمام این دعاها، حضرت یکی از نعمت‌های خداوند را در دنیا برمی‌شمارند و در کنارش حاجتی را هم برای آخرت طلب می‌کنند.

کارهای خوب من همه از توست

و در فقره بعدی ابتدا به خرابی عمل خود اشاره و بعد ضمناً تقاضای رحمت و عفو می‌شود.

«إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي التَّظَرُّلِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»:

خدایا! برخودم در فرمانبری از نفسم ظلم کردم، پس وای براو اگر

او را نیامرزی.

یکی از نکاتی که ائمه علیهم السلام در این ادعیه توحیدی به ما آموزش می دهند، نگاه توحیدی نسبت به اعمال و افعال انسان است. معمولاً تصور ما بر این است که در درگاه خداوند برای خود استقلال داشته و به نوعی با کارهایی که انجام می دهیم، با خداوند در حال معامله هستیم.

نماز می خوانیم، روزه می گیریم و صدقه می دهیم... تا خداوند در ازای آن به ما پاداش عطا کند. گمان می کنیم که در نظام عالم ما با اعمال خود در حال دادوستد با خداوند هستیم. این طرز نگاه ایرادی ندارد؛ زیرا بالاخره انسان اعمالی دارد که خداوند در قبال آن اعمال به او پاداش و جزا می دهد و خداوند متعال نیز در قرآن کریم از خرید و فروش بین خالق و مخلوق سخن گفته و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» (توبه: ۱۱۱) در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به (بهای) اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است.

اما در بسیاری از آیات و روایات، به خصوص ادعیه ائمه علیهم السلام معنایی عالی تر و افقی بالاتر از این طرز نگاه نیز بیان شده که در آن افق انسان هیچگاه با خداوند معامله نمی کند؛ زیرا در نگاه حقیقی و دقیق، همه چیز حتی اعمال خود را از آن خدا می بیند لذا می فهمد از خود چیزی ندارد که بخواهد آن را به خداوند متعال بفروشد.

هرچه دارد تفضل از سوی خداوند است و اگرگاهی این رابطه در قالب خرید و فروش نیز مطرح شده، از باب لطف و عنایت خداوند بوده است؛ مانند پدری که پولی را در اختیار فرزند خود قرار می دهد

تا آن را پس انداز کند، سپس با گرفتن همان پول‌ها، دوچرخه‌ای را به او می‌فروشد. در این مثال در حقیقت هیچ خرید و فروشی انجام نمی‌شود؛ زیرا پول و جنس هر دو از پدر است، اما از روی تفضل چنین رفتاری انجام می‌گیرد.

خداوند متعال نیز همین‌گونه با بندگان رفتار می‌کند، یعنی به آنها توفیق عمل صالح و نماز و روزه و... عنایت می‌کند و سپس به آنها پاداش نیز می‌دهد. لذا فرمودند: «إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ، وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ اِبْتِدَاءٌ»^{۳۳} خدایا همه نعمت‌های تواز ابتدا تا انتها تفضل است و هیچ نعمتی از نعمت‌های تواز سراسر استحقاق نیست که کسی مستحق دریافت آن باشد. اگر استحقاقی نیز باشد، آن را خودت عنایت کردی و کسی از خود چنین استحقاقی نداشته است.

اگر این باور در انسان به وجود بیاید که در نظام عالم خلقت، هیچ‌وقت مخلوق و خالق با یکدیگر دادوستد ندارند و الطاف خداوند همه از سر نعمت و لطف و افاضه می‌باشد و بندگان نیز فقط مصرف‌کننده این نعمت‌ها می‌باشند، چنین شخصی دیگر هیچ‌وقت از خداوند طلبکار نمی‌شود.

کسانی که در قلب‌شان از خداوند طلبکار هستند، در حقیقت خود را مستقل می‌بینند و کارها را به خود نسبت می‌دهند غافل از اینکه توفیق انجام همین کارها نیز از سر منت و لطف خداوند است.

من گدایم و مجانی طلب

ثمره دیگر این طرز نگاه آن است که انسان هیچ‌گاه ناامید نمی‌شود؛ چراکه تاکنون نگاه ما به عالم، نگاه معامله‌ای بوده وقتی جیب خود را خالی می‌دیدیم، ناامید می‌شدیم؛ اما اگر بدانیم که همه چیز در

عالم هستی، رایگان و مجانی در اختیار ما قرار گرفته و می‌گیرد، دیگر ناامیدی معنایی ندارد. اگر همیشه خداوند مجانی می‌داده و تفضّل بوده است، پس از این نیز باب تفضّل باز است و می‌تواند از سر تفضّل عطا نماید.

مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب شریف رساله لقاء الله در قالب مناظره‌ای با شیطان می‌نویسند:

وانگهی، جواب دیگر محکم شافی برای این وسوسه خبیث این است که تو، به من می‌گویی که تو، توبه صحیح نمی‌توانی به جا بیاوری!

بلی، مرا اگر عنایت الله دستگیری ننماید، توبه صحیح که سهل است توبه ناقص هم نمی‌توانم؛ ولیکن عنایت او- جلّ جلاله- اگر برسد به هر درجه و مقام عالی که به خیال ننگ‌جد ممکن است که برسم، اگر بگوید از کجا که عنایت او به تو خواهد رسید؟ بگو: از کجا [معلوم] که نخواهد رسید! اگر بگوید عنایت او هم اهلّیت می‌خواهد، بگو: اهلّیت را بزرگان از کجا آورده‌اند؟ نه این است که او داده، من هم از او می‌گیرم.

اگر بگوید: آخر تو چه قابلیت گرم او را داری در قبال چه عملت این تمنا را می‌کنی؟ نمی‌بینی [این قابلیت را] به هر کس نمی‌دهند؟! جوابش بگو: به گدایی می‌خواهم، گدا مجانی طلب است!

مؤمن باید همیشه خودش را گدا و مسکین خداوند بداند و گدا، مجانی طلب است و از خود چیزی ندارد. ما هیچ‌یک از خود چیزی نداریم و خداوند ما را به مجانی طلبی عادت داده و بدون اینکه چیزی داشته باشیم، با ما معامله کرده است.

نظام عالم خلقت، نظام تفضّل است؛ نه نظام استحقاق و با این تفکر هیچ‌گاه دچار ناامیدی نشود. کسی که هنگام لغزش و گناه از خداوند ناامید می‌شود در واقع تاکنون به اعمالش تکیه داشته و بر عفو رحمت و فضل خداوند امیدوار نبوده است. **الْيَأْسُ عِنْدَ الزَّلَلِ** علامه **الْإِثْكَالِ عَلَى الْعَمَلِ**.

گمان عموم ما این‌گونه است که فکر می‌کنیم خداوند در قبال اعمال ما توفیق و یا پاداش عنایت می‌کند. به همین دلیل وقتی اعمال خود را بر باد می‌بینیم بسیار ناراحت و ناامید می‌شویم. در حالی که مؤمن از گناه خود و از محرومیت از رحمت و مغفرت خداوند، قلبش غصه‌دار می‌شود؛ اما هیچ‌گاه ناامیدی به قلبش راه پیدا نمی‌کند؛ زیرا بر این باور است که از قبل نیز خداوند تمام توفیقات و نعمت‌هایش را به‌طور رایگان و بدون هیچ استحقاقی به او عنایت فرموده است و خوبی و بدی کردن ما تنها موجب رشد یا خرابی خود ماست و به فضل و بخشش خداوند ربطی ندارد؛ پس بعد از این هم راه لطف و ممتّ او باز است.

چه زیبا مرحوم خواجه حافظ گفته است:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

به بیان مرحوم خواجه، کسی که بر تقوا و دانش خود تکیه دارد، دچار شرک خفی است؛ زیرا گمان می‌کند که تقوای او تاکنون وی را نگه داشته بود؛ در حالی تنها چیزی که انسان را نگه می‌دارد لطف خداست و همه خوبی‌ها در ید قدرت او می‌باشد و اوست که اگر بخواهد انسان را سرپا نگه می‌دارد.

وقتی انسان دانست که همه کارهایی که تاکنون انجام داده همه لطف و منت خداوند بر او بوده، دیگر در درگاه الهی چیزی ندارد که بر آن تکیه کند و از خداوند بخواهد به سبب آن از او درگذرد. بلکه فقط می‌تواند معترف به نهایت فقر و بیچارگی خود و بی‌نهایت خوبی و مهربانی و بزرگواری خداوند باشد و بر لطف خدا تکیه کرده و توکل نماید.

این شعر مرحوم خواجه ترجمه‌ای از این دعای حضرت امام سجاد در دعای ابو حمزه است که عرض می‌نمایند: «لَسْتُ أَتَكِلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا»^{۳۴}

این نظام دعا، ریشه در توحید افعالی دارد که براساس آن همه چیز برای خدا و در دست خداست و هر کس هر آنچه دارد از حضرت حق دارد و هیچ‌گاه نمی‌تواند به عمل خود متکی باشد.

هیچ وقت در عالم با خداوند سبحانه مبادله‌ای صورت نمی‌گیرد بلکه همه خیرات را خداوند رایگان و بدون داشتن استحقاق موجودات، به آنها عطا کرده است و هیچ نعمتی که در عوض چیزی باشد در این عالم وجود ندارد.

البته خداوند از سر حکمتش معمولاً نعمت‌ها را در قبال اعمال حسنه عطا می‌فرماید و می‌گوید: اگر فلان نماز را بخوانی، فلان حاجت به تو داده می‌شود. ولی این بدان معنی نیست که واقعاً معامله‌ای بوده است؛ بلکه دقیقاً مانند پدری که برای تربیت فرزندش به صورت تشویقی به او پول می‌دهد تا در قُلک بیندازد و آخر ماه با گرفتن پول‌های قُلک به او دو چرخه بدهد. این پدر برای تربیت فرزندش که فهمی ابتدایی دارد، چیزی می‌دهد و با همان چیز با او

معامله می‌کند ولی معامله‌ای است که از اول تا آخر در دست پدر می‌باشد و درحقیقت دوچرخه را مجانی داده است.

با این طرز نگاه، معنای دعا کردن به طور کل عوض می‌شود آنجایی که حضرت می‌فرمایند:

«إِلَهِی لَمْ یَزَلْ بِرُکِّ عَلَیْ أَیَّامَ حَیَاتِی»:

خدایا! در طول زندگی، همیشه برّو نیکویی و رحمت تو بر سر من بود.

یعنی خداوند از اول همه چیز را رایگان در اختیار من قرار دادی بدون اینکه من استحقاق آن همه لطف را داشته باشم.

چون اگر قرار بود خداوند براساس معامله به بندگان چیزی بدهد، باید در دوران طفولیت و کودکی که انسان هیچ توانی برای انجام کار خیر و شر را ندارد، از الطاف خداوند نیز محروم باشد تا کمی بزرگ‌تر شود و با انجام کار نیک، مستحق دریافت نعمت‌های خداوند گردد.

درحالی‌که خداوند از اول زندگی ما را مجانی طلب، پرورش داده و از همان لحظه اول با غریزه فطری و هدایت تکوینی ما را به سمت شیر مادر رهنمون کرده و مهربان‌تر از مادر به تربیت بنده‌اش پرداخته است.

«فَلَا تَقْطَعْ بِرُکِّ عَنِّی فِی مَمَاتِی»:

پس نیکی خویش را در هنگام مرگم از من قطع مکن.

ای خدای مهربانی که از ابتدا به من همه چیز را رایگان دادی و مرا حرکت داده و سیر دادی! هنگام مُردن نیز خیر و رحمت و مهربانی همیشگی‌ات را از من دریغ مفرما.

«إِلَهِی کَیْفَ آیُسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَمَاتِی وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّنی إِلَّا الْجَمِیلَ فِی حَیَاتِی»:

خدایا! چگونه از حُسن توجّهت پس از مرگ ناامید شوم، درحالی که در طول زندگی ام مرا جز به نیکی سرپرستی نکردی.

«إِلَهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَعُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَى مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ»:

خدایا! کارم را چنان که سزاوار آنی بر عهده گیر، و به سوی من با فضلت بازگرد، به سوی گناهکاری که جهلش سراپایش را پوشانده. خداوند! منم که لایق بخشش تو نیستم اما تواز لطفی که داری، متکفل امور من باش که تو سزاوار اکرام و بخشش هستی.

با این توضیحات معلوم می شود که چرا حتی معصومین: عرض می کردند که خدایا با ما به عدالت رفتار نکن و عرض می کردند:

«وَحَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَذْلُكَ»^{۳۵}:

مرا از آنچه حکم عدالت است خلاص نما.

«عَذْلُكَ مُهْلِكِي وَمِنْ كُلِّ عَذْلِكَ مَهْرَبِي»^{۳۶}:

عدل تو مرا هلاک می کند و از هر عدالت ورزی توفّر می کنم.

عدالت وقتی است که طرفین هر کدام چیزی داشته باشند و بعد با یکدیگر دادوستد نمایند؛ اما چون در عالم هیچ کس هیچ چیزی از خودش ندارد، حساب یک طرفه است و به همین جهت اگر در برابر الطاف بی شمار خداوند، کسی حتی به اندازه سرسوزنی نیز لغزیده باشد، طبق قانون عدل جایگاهش جهنم است. چنانچه در روایت وارد است که اگر خداوند با عدلش با بندگان معامله نماید، احدی در قیامت مستحق بخشش نخواهد بود.

«إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَعَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي»:

خدایا! جود و بخشش تو امید مرا گسترش داده و مرا امیدوار کرده.

۳۵. الصحیفه السجادیّه، ص ۱۶۸.

۳۶. الاقبال، ج ۱، ص ۲۴۵.

یعنی خدایا اگر من به امید خود بودم، جای هیچ امیدواری وجود نداشت؛ اما چون رحمت و کرم تو در میان است، هنوز امیدوارم. چنانکه در دعای ابو حمزه می خوانیم: «إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمَعْتُ» مولای من، هرگاه گناهانم را می بینم بی تاب می گردم، و هرگاه کرمت را مشاهده می کنم به طمع می افتم.

شیرینی دیدارت را نصیبم بگردان

«إِلَهِي فَسِّرْنِي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ»
خدایا آن روزی که برای دیدار تونائل شدم، مرا جزو کسانی قرار بده که از لقاء تو مسرور و خوشحال اند.

همه انسان ها به تعبیر قرآن کریم به لقاء الله می رسند:
«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۸۴):
ای انسان! حقا که توبه سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد.

ولی وقتی به لقاء الله می رسند برخی شادمان و مسرورند و به جمال الهی نظر می کنند:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامه: ۷۵): چهره هایی در آن روز شادمان و باطراوتند و پروردگارشان را تماشا می کنند.

و گروهی از دیدار خداوند محروم هستند و وضعیت اسفبار دارند:
«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (مطففین: ۸۳): زهی پندار، که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوب اند.

حضرت می فرمایند: خداوندا مرا در روز لقایت از آنان قرار بده که مسرور و شادمان اند.

«إِلَهِي اعْتَذِرِي إِلَيْكَ اعْتَذِرْ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُدْرِهِ، فَاقْبَلْ عُدْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ»:

خدایا! من از تو عذر می‌خواهم و عذرخواهی من، عذرخواهی کسی است که از عذر در درگاه تویی نیاز نیست و اگر جواب رد دهی هیچ چاره‌ای ندارد. پس عذر مرا بپذیرای کریم‌ترین کسی که بدکاران از او پوزش خواستند.

إِعْتَذِرْ إِلَيْهِ یعنی از او پوزش طلبیده و عذرخواهی کرد. بیان حضرت در این فراز اول تا آخر فقط عذرخواهی و عرض شرمندگی است. چون مخلوق در درگاه خالق جز ذلت و شرمندگی و روسیاهی چیز دیگری به همراه ندارد و اگر بخواهد مخلوقی در برابر خالق ادعای عملی مستقل داشته باشد، خود را از مقام مخلوقیت بالاتر دیده و با مالک دانستن خود در برابر مالک بودن خدا، شریکی برای حضرت حق متصور شده است.

در اینجا عرض می‌کنیم که من راه نجاتی جز تو ندارم و اگر عذر مرا نپذیری نجاتی نخواهم یافت؛ و جز با لطف تو سعادت نصیب من نخواهد شد؛ چون در فقرات قبلی عرضه کرده‌ایم که عمل صالحی ندارم و اگر هم چیزی بوده همه متعلق به خود تو بوده و من چیزی از خودم نداشته‌ام. پس اول و آخر کار همه در دست خود توست.

«إِلَهِي لَا تَرُدَّ حَاجَتِي وَلَا تُخَيِّبْ طَمَعِي وَلَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَمَلِي»:

خداوند! حاجت مرا بر مگردان و طمع مرا از درگاهت قطع نکن و امید و آرزوهایم را از بین مبر.

پیشتر گذشت که خداوند هرگز کسی را از رحمت خود ناامید نمی‌گرداند و دست رد به سینه هیچ‌کس نمی‌زند و اگر دعای ما مستجاب نمی‌شود ظرف وجود ما واژگونه است و هر نقص و مشکلی هست از جانب ماست؛ پس اگر عرض می‌کنیم: «إِلَهِي لَا تُرَدِّ حَاجَتِي وَلَا تُخَيِّبْ طَمَعِي» (خداوند! تقاضای مرا رد مکن و طمع و امید من را از بین مبر) درحقیقت برای خود دعای کنیم و می‌گوییم: خدایا قابلیت گرفتن حاجت را به من عطا کن و حال امید را در قلبم پدید آور و با فهم توحید و صفات خودت به من بفهمان که هرگز در رب رحمت بسته نمی‌شود.

خدایا من را از نگاه استقلال به خودم و اعمالم نجات بخش؛ چراکه اگر انسان نگاه استقلال به خود داشته و اعمالش را واسطه ببیند، وقتی اعمالش با گناه و غفلت از بین می‌رود، خودش را دست خالی و مأیوس و ناامید می‌بیند.

اگر می‌خواستی خوارم کنی ...

«إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي»
خدایا، اگر خواری‌ام را می‌خواستی، هدایت نمی‌نمودی، و اگر رسوایی‌ام را خواسته بودی عافیت نمی‌بخشیدی.

سبک دیگری از دعا که در این فقره از دعا و در دیگر دعاها آمده علیهم السلام اظهار علیهم السلام مطرح شده، قالب استدلال است. هرچند که وقتی این استدلال‌ها تجزیه و تحلیل می‌شود، می‌بینیم برهانی در کار نیست؛ بلکه فقط زمینه ایجاد امید نیست.

اینکه حضرت می‌فرماید: اگر می‌خواستی مرا خوار کنی، هدایت نمی‌کردی! و اگر می‌خواستی مرا رسوا کنی، حفظ نکرده و عافیت

نمی‌دادی! در ظاهر جمله‌ای استدلالی و به قول منطقیان قیاس استثنایی است.

یعنی: اگر می‌خواستی مرا خوار کنی، هدایت نمی‌کردی ولی هدایت می‌کردی؛ پس معلوم می‌شود قصد خوارکردن مرا نداری ... در علم بلاغت می‌گویند: این جملات گرچه ظاهرش استدلال است، در دل آن غرض و مقصود دیگری چون ابراز امیدواری نهفته که آن مقصود اصلی است.

مثلاً انسان اعمال بدش را به یاد می‌آورد و خود را مستحق طرد الهی و مستعد دور شدن از خداوند می‌بیند و در نتیجه از رحمت خدا ناامید می‌شود، به ناگاه در قلبش خطور می‌کند که خداوند متعال سالیان سال مرا هدایت فرموده و در بین همه خلائق توفیق معرفت و درک توحید عنایت کرده ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام اطهار علیهم السلام را روزی من قرار داده؛ پس اکنون نیز بعد از این همه سال هدایت، ان شاء الله دست مرا رها نخواهد کرد.

این استدلال گرچه برهان نیست؛ ولی استدلالی اقناعی و ظنی است. وقتی انسان نعمت‌های فراوان خداوند را در سال‌های گذشته می‌بیند و توجه می‌کند که خداوند چقدر او را هدایت کرده و عافیت روزی نموده، یقین می‌کند که در رحمت خدا باز است و حدس می‌زند که ان شاء الله این رحمت در آینده نیز شامل حال من خواهد شد.

پس هیچ‌گاه این لحن بیان، برای اثبات چیزی نزد خداوند نیست و نمی‌خواهیم بر خداوند تحکم کنیم و بگوییم خدایا چون مرا هدایت کردی، معلوم می‌شود که عاقبت به خیر هستم. بلکه در دستگاه خداوند همیشه مؤمن نسبت به عاقبت امرش، ترسان و خائف است

و هیچ وقت اطمینان به صلاح عاقبت خود ندارد. پس باطن این استدلال که ظاهر آن یک جمله خبری است، درواقع انشاء و ابراز امیدواری و ایجاد حال رجاء است، مانند اسلوب فرازهای اولیه مناجات که شخص دعاکننده در سایه اعتراف به نعمت های خداوند، در قلب خود حس امیدواری ایجاد می نمود. قطعاً این گونه درد دل و مناجات کردن با خداوند در شرایط و حال دعا، بسیار در قلب انسان اثرگذار خواهد بود.

تنها حاجت من نجات از آتش است

«إِلَهِي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَتِي قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ»
خداایا، این گمان را به تو ندارم که مرا در حاجتی که عمرم را در طلبش سپری کرده ام، از درگاہت بازگردانی. این چه حاجتی است که حضرت، عمر خود را در طلب آن سپری فرموده اند؟ حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند: «أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي إِلَيْكَ الَّتِي إِنْ أُعْطِيتْنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي وَإِنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطِيتْنِي أَسْأَلُكَ فَكَأَكْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ»؛ ای مولای من، حاجت من از تو - که اگر آن را به من عطا کنی، هرچه از من بازداری، ضرری به من نمی رساند و اگر آن را از من بازداری، هرچه به من عطا کنی سودی به حال من ندارد این است که مرا از آتش جهنم آزاد کنی.

یعنی اگر انسان حاجت و طلبش فقط همین رهایی کامل از آتش باشد و هیچ چیز دیگری نطلبد، ضرری ندارد ولی تقاضاهای دیگر بدون این حاجت، بی فایده است.

در ادعیه و زیارات دیگر نیز گاهی همین «فکاک الرقبه من النار» را به عنوان حاجت محوری بیان می‌فرمایند؛ در زیارت رجبیه حاجت خود را از محضر امام علیه السلام چنین عرض می‌کنیم:

«إِنِّي قَصَدْتُكُمْ وَاعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْأَلَتِي وَحَاجَّتِي وَهِيَ فَكَأُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَالْمَقَرُّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ مَعَ شِيعَتِكُمُ الْأَبْرَارِ»:

من به محضر شما آمدم و بر شما تکیه کردم در درخواست و حاجتم که رهایی از آتش و هم‌نشینی با شما است در منزلگاه آرامش و قرار (بهشت) همراه با شما و همراه با شیعیانتان.

در روایات ذیل آیه شریفه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» (مریم: ۷۱) (و هیچ‌کس از شما نیست مگر اینکه بر جهنم وارد می‌گردد و این امر بر پروردگارت حکمی قطعی است)، فرموده‌اند:

«وضعیت عبور افراد از روی جهنم متفاوت است، عده‌ای از مردمان به شکل معمولی از روی صراط و پل حرکت می‌کنند که برخی از آنان پیاده یا سینه‌خیز و بعضی سواره و با مرکب می‌روند. این افراد معمولاً گرمای آتش جهنم را احساس می‌کنند و حتی گاهی می‌افتند و برمی‌خیزند و گاهی می‌سوزند.»^{۳۷}

عده‌ای دیگر هم هستند که از بالای صراط پرواز می‌کنند. پرواز اینان نیز سرعت‌های مختلفی دارد و برخی «کالبرق الخاطف» مانند یک رعد و برق عبور می‌کنند که اصلاً به آتش جهنم آلوده نمی‌شوند. حتی در برخی تعابیر آمده است که مؤمنان واقعی آن قدر عظمت دارند که در همان لحظه عبورشان از صراط، جهنم از عظمتشان خاموش می‌شود.^{۳۸}

از اینجا معلوم می‌شود که فقط کسانی از آتش جهنم کاملاً رها

۳۷. امالی صدوق، ص ۱۰۷ و بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۴.

۳۸. جامع الأخبار للشعیری، ص ۴۲.

می‌شوند که از مخلصین بوده و به نهایت درجه ایمان رسیده باشند. مرحوم علامه آیت الله حسینی طهرانی در این باره می‌فرماید: «جهنم، باطن دوری از خداست و هر کسی از خدا حتی به اندازه یک سرسوزن دور است، حتماً بهره‌ای از جهنم دارد؛ فقط انسان کامل صد درصد از آن رها می‌شود.»

جهنم، باطن دنیا است، همه باید از این جهنم عبور کنند و به بهشت برسند. راه رسیدن به بهشت این است که انسان به این دنیا بیاید ولی دل بستگی به آن پیدا نکند تا سبب دوری او از خداوند نشود.

آن‌هایی که به این دنیا می‌آیند و به آن آلوده نمی‌شوند، همان‌هایی هستند که در عالم ملکوت هنگام عبور از صراط سر سوزنی نمی‌سوزند؛ و به تعبیر دیگر اینها کسانی هستند که فطرت اولیه خود را که فطرت الهی است و در آن فطرت انسان از غیر خدا کاملاً بریده و به احدی دل بستگی ندارد. تا آخر زندگی‌شان در این دنیا حفظ می‌کنند و لغزشی ندارند و نه تنها گناه شرعی و مکروهات را انجام نمی‌دهند، حتی یک پله بالاتر، هیچ دل بستگی به غیر خدا هم در این عالم برایشان به وجود نمی‌آید.

البته آنها هم آزمایش دارند و امتحان می‌شوند؛ حتی رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام نیز آزمایش و امتحان داشته‌اند و به حسب طبیعت به دنیا مایل بودند و دنیا به ایشان نیز عرضه شد ولی ایشان در مقابل امیال طبیعی خود ایستادگی نموده و همیشه رضای خدا را انتخاب کردند.

بنابراین وقتی می‌گوییم خدایا مرا از آتش جهنم نجات ده، درواقع از

خدا تقاضا می‌کنیم تا خدایا مرا به عالی‌ترین مقام قُرب خود برسان.
به همین جهت در دعای جوشن کبیر بعد از هر فقره گفته می‌شود:
«الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ»:

یعنی خدایا! من را از دوری خودت نجات ده و به من توفیق وصال
خودت را عنایت فرما. چراکه اگر کسی ذره‌ای از خدا دور باشد، حتماً
بهره‌ای از جهنم نصیبش خواهد شد.

همه خوبی‌ها از توست

«إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ كَمَا تَحِبُّ
وَتَرْضَى»:

خدایا! حمد و ستایش برای توست، همیشه وابدی و جاودانه و
بی‌پایان، حمد و ستایشی که افزون شود و نابود نگردد، آن‌گونه که
پسندی و خشنود گردی.

در زبان عربی سه کلمه مشابه داریم: حمد، مدح، شُکر. «شُکر» و
«سپاس» همیشه در مقابل انجام کار قرار می‌گیرد. وقتی کسی کاری
برای ما انجام می‌دهد، از او تشکر می‌کنیم. ولی هیچ‌وقت در مقابل
صفات نیکو از کسی تشکر نمی‌نمائیم و نمی‌گوییم: من از شما بابت
قد بلند یا زور زیاد یا خط زیبایی که داری، تشکر می‌کنم. در این‌گونه
موارد معمولاً از «مدح» و «ستایش» کمک می‌گیریم و می‌گوییم تو را بر
این خط زیبا یا قد بلند مدح می‌کنم و می‌ستایم.

اما اهل لغت درباره حمد اختلاف دارند که آیا حمد فقط برای
افعال به کار می‌رود یا برای افعال و صفات هر دو. اگر بگوییم «الحمدُ
لله» فقط مربوط به افعال است، معنای حمد ناظر به توحید افعالی

می‌شود؛ یعنی «خدایا من در عالم همیشه از تو تشکر می‌کنم و هر کسی هر جایی کار خیری انجام دهد و نعمتی به من برساند، من اول تو را شکر می‌کنم چون می‌دانم همه خوبی‌ها از ناحیهٔ توبه من می‌رسد.» اما اگر حمد را اعم از شکر و مدح بدانیم و هم کارها و هم صفات را به آن نسبت دهیم، معنای الحمدُ لله ناظر به توحید صفاتی و افعالی می‌گردد؛ یعنی می‌گوییم: «خدایا همیشه فقط از تو تشکر کرده و فقط تو را مدح و ثنا می‌گویم و هر تعریف و تمجیدی و شکر و مدحی در عالم هست به تو برمی‌گردد؛ اگر جوهر زیباست، این زیبایی جوهر از آن توست؛ و اگر دانشمندی علم فراوانی دارد این علم از آن توست و اگر...»

«الحمدُ لله» یعنی تمام حمدها متعلق به خداوند است، هر کسی در هر مکانی از چیزی تعریف می‌کند در واقع در حال تعریف از خداوند است؛ چون تمام نیکی‌ها از آن خداست؛ و هر کسی از کسی تشکر می‌کند از او تشکر کرده است؛ چون همه نعمت‌ها متعلق به اوست. اگر شخصی شاگرد ممتاز می‌شود و به او آفرین می‌گوییم، در واقع از خدا تعریف می‌کنیم و باید از او ببینیم؛ زیرا علم وی متعلق به خودش نیست بلکه از آن خداست. اگر منظرهٔ زیبایی را تحسین می‌کنیم، در واقع از خداوند تمجید کرده‌ایم چون پرتویی از جمال خداوند است و به همین نحو تمامی تمجیدها و تعریف‌ها و حمد گفتن‌ها متعلق به خداوند است.

لذا مؤمن باید بداند که همه چیز دست خدا، متصل به خدا و به لطف خداست حتی تقرب مؤمن به خداوند نیز به دست حضرت حق می‌باشد. اگر می‌خواهد گنااهش بخشیده شود یا دعایش

مستجاب گردد، بازهم همه کار در دست خداوند است و باید به او پناه برد و خود را در دامن او انداخت و بر اعمال ظاهری تکیه نکرد. مؤمن باید همیشه تلاش کند و به دنبال تهذیب نفس و تحصیل تقوا باشد ولی در قلب خود اطمینان داشته باشد که این اعمال صالح مستقلاً عامل نجات نیست؛ بلکه نقش و اثر تقوا و اعمال صالح نیز از آن خدا و به لطف خداست و لطف خدا هم شامل حال کسی می‌شود که انکسار و ذلت داشته باشد و در برابر خداوند سربزه زیر بیندازد.

اگر انسان بار گناه اولین و آخرین را به دوش داشته باشد، با توبه کردن و عرض انکسار و مذلت و حسن ظن در درگاه الهی، خداوند تمام گناهان او را می‌بخشد. حتی شخص مشرک اگر در حال شرک توبه حقیقی کند و در برابر خداوند خاکساری نماید، خدا او را خواهد بخشید.

چنانکه اگر عمل صالح اولین و آخرین را داشته باشد؛ اما در برابر خداوند سربلند کرده و استکبار بورزد با رو به آتش خواهد افتاد. شاید کسی بگوید اگر چنین است پس به جای اینکه به دنبال اعمال صالح برویم، هر کار دلمان خواست می‌کنیم و فقط سعی می‌کنیم به خدا امیدوار باشیم و استکبار نورزیم.

جواب این است که گناه سبب تاریک شدن قلب انسان و ایجاد روحیه استکبار می‌گردد. مؤمن از گناه خود را دور نگه می‌دارد تا حالت ذلت و عبودیت خود را حفظ کند و محبت و امید و حسن ظن به پروردگار را در دل نگه دارد، وگرنه خود ترک گناه و عمل صالح به تنهایی در خانه خدا قیمتی ندارد.

هیچ کس نمی تواند مطمئن باشد که با انجام گناه، حال توبه در او باقی بماند و توفیق توبه، از او سلب نشود.

فرق اصلی مؤمن و غیرمؤمن در این است که مؤمن با همه کارهایی که انجام می دهد، بازهم همیشه در برابر خداوند سر خود را پایین می آورد و در قلبش ضمن امیدواری به رحمت خدا، شرمندگی دارد؛ اما کسی که مرتکب گناه می شود و حال استکبار دارد، گناه و استکبارش سبب بسته شدن باب رحمت و ساقط شدن او از سعادت می شود.

با گفتن «إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ» هم شکر نعمت های خداوند را به جا می آوریم و می گوئیم من در این دعا در مقام شکایت و اعتراض نیستم و تو همیشه بر من مِتّ داشتی و شکرگزارم و هم اعتراف می کنیم که همیشه همه خوبی ها از تو متعلق به توست و لذا در اصلاح کار فقط به تو امیدواریم و تکیه بر اعمال خود نداریم.

انحصار خوبی ها و حمدها به خداوند ازلی و ابدی است و خوبی های او دائماً اضافه می شود اما کم نمی شود؛ زیرا حاکمیت خدای سبحان محدود به زمان و مکان نیست و او دائماً در حال خلق جدید می باشد. پس با شکفتن هر غنچه جدید و تولد هر حسن و زیبایی، حمد و ستایش خداوند اضافه تر می شود و چون عالم دائماً در حال اضافه شدن است، حمد خداوند نیز لحظه به لحظه در حال افزایش است. پس حمد ما نسبت به خداوند هیچ گاه پایان ندارد. به همین جهت حضرت می فرماید: «إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ»؛ یعنی خدایا اعتراف می کنم که تا آخر هستی، کسی غیر از تو در عالم حکم فرما و صاحب اختیار و

صاحب کمال نیست و خوبی های تو دائماً اضافه می شود اما کم نمی گردد.

در آتش هم بسوزانی باز هم دوست دارم

«إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَإِنْ أَذَخْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أَحِبُّكَ»:

خدایا! اگر مرا بر جرمم بگیری، من نیز دامن تو را به واسطه عفو تو می گیرم، و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه نمائی، من هم به واسطه آمرزش تو را می گیرم و رها نمی کنم، و اگر مرا وارد دوزخ کنی، اهل آن را باخبر می کنم که تو را دوست می دارم.

این قسمت از مناجات، سبک و نوع مستقلى در آداب و انواع دعا کردن است. در ظاهر این گونه به نظر می رسد که دعا کننده در حال خط و نشان کشیدن، برای خداوند است که اگر آن چنان کنی، من هم این چنین خواهم کرد و اگر مرا به جهنم بیندازی، به تمام اهل جهنم خواهم گفت که من این خدایی که مرا به آتش انداخته، دوست دارم! در بحث های عرفانی اخلاقی این سؤال مطرح است که آیا بنده مجاز است در برابر خداوند متعال این گونه سخن بگوید یا خیر؟

برخی از کسانی که همیشه در حال تواضع و خشوع در برابر حضرت حق اند، گفته اند: این طرز سخن گفتن با خداوند، با ادب عبودیت سازگاری ندارد و بنده باید همیشه در برابر خدای سبحان سرافکنده و متواضع باشد و فقط عذرخواهی نماید و نباید حرفی بزند که بوی اعتراض یا تقابل در آن باشد.

ولی حق این است که حالات اولیاء خدا متفاوت است. در برخی

محبت و عشق و ارادت غلبه دارد که ایشان را در اصطلاح خراباتی می‌نامند و در برخی خوف و خشیت و خشوع و ادب که ایشان را مناجاتی می‌گویند.

اهل بیت علیهم السلام در مقام تعادل هستند و عباراتشان همواره جمع میان خوف و رجا و ارادت و ادب است و لذا نه در خوف و خشیت تعابیرشان در حد افراط است و نه در عشق و محبت؛ ولی گاه در خلال دیگر عبارات فقط از زاویه عشق و ارادت با خداوند سخن می‌گویند. اصل این طرز سخن گفتن، از قرآن کریم است در داستان حضرت موسی (ع) می‌فرماید:

«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (اعراف: ۱۵۵):

موسی از میان قومش هفتاد مرد را برای میعادگاه ما برگزید؛ پس هنگامی که (به سبب درخواست نابجایشان) آن زلزله شدید نابودکننده، آنان را فراگرفت، گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی می‌توانستی همه آنان و مرا پیش از این هلاک کنی (ای کاش پیش از این هلاک می‌کردی تا بنی اسرائیل گمان نکنند که مرا در این حادثه توطئه و مکرری بوده) آیا ما را به خاطر گناهی که سبک مغزنامان مرتکب شدند، هلاک می‌کنی؟ این (حادثه) چیزی جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی هدایت می‌نمایی، تو سرپرست و یاور مایی، ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان.

ظاهر طرز سخن گفتن حضرت موسی علیهم السلام گرچه اعتراض آمیز می باشد؛ اما درواقع نوعی بیان ارادت است. چون حالات بندگان خدا هنگام مناجات با خداوند متفاوت است و گاهی حالت عشق و جذبۀ الهی در آنها غالب می باشد و در آن حال به خصوص با معبود خود، خودمانی سخن می گویند.

در ادبیات دعاهاى اهل بیت علیهم السلام و ادبیاتی که قرآن از انبیاء نقل می کند چارچوب این گفتگوی صمیمانه با خداوند و حریم آن مشخص و محدود است.

ولی دیگران گاهی جنبه ارادت و عشق شان غلبه می کند و لحن شان شاید از لحن این آیه و دعا هم غلیظ تر گردد؛ چنانکه مرحوم خواجه حافظ شیرازی می فرماید:

ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه؟

مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه؟

برخی بابت این غزل، خُرده گرفته اند که چرا حافظ خطاب به خداوند یا ولی خدا این گونه می گوید؟

در پاسخ اهل معرفت گفته اند اصل این سبک مأخوذ از قرآن است و در فضای شعر و مجاز و کنایه و استعاره کمی مبالغه آن بیشتر می شود و البته مرحوم خواجه نیز از تعادل کاملی که در انبیاء و اوصیاء وجود داشته برخوردار نبوده اند. ولی در هر حال این عبارات در مقام گردنکشی و اعتراض نیست، بلکه گوینده آن را با نهایت عجز و ذلت عرض می کند و در خلال این تعابیر ادبی درد عشق و محبت خود را بیان می کند. خواجه هم در ادامه اظهار مذلت نموده و عرض کرده:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای

قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه؟

هرکس از مهره مهرتوبه نقشی مشغول

عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه؟

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار

خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه؟

اهل بیت علیهم السلام این‌گونه نیستند که خوف محض یا رجاء محض باشند و جامع بین خوف و رجاء هستند. ولی چون قلوب اولیای الهی در دست خداست و خداوند آن را می‌گرداند گاهی حال خوف بر آنها غلبه دارد و گاهی حال رجاءشان بیشتر ظهور پیدا می‌کند و این تفاوت در دعاهای مختلف خود را نشان می‌دهد.

پس این تعبیر حضرت امیر علیهم السلام که می‌فرمایند: خدایا اگر مرا به جهنم ببری، به اهل دوزخ خواهم گفت که تو را دوست دارم. نه تنها تعبیری ادبانه‌ای نیست بلکه از سر لطف و محبت و احساس نزدیکی به خداوند است، و قبل و بعد از آن این قدر حضرت در بیان عبودیت و بندگی گفته‌اند که جایی برای توهم اعتراض در درگاه الهی باقی نمی‌ماند. حضرت قبل از این جمله، بارها می‌گویند خدایا همه چیز از آن توست و من جز شرمندگی چیزی ندارم و... و در این میان در اثر حال انبساطی که به حضرت دست می‌دهد، لحن دعا را تغییر می‌دهند.

نکته قابل توجه این است که این جملات حکایت از یک واقعیت نیست، بنده‌ای که در مقام بندگی است در خانه خداوند از باب ارادت شاید بگوید: اگر مرا به جهنم ببری به جهنمیان خبر می‌دهم که تو را دوست می‌دارم، ولی اگر واقعاً به جهنم بیافتد هیچ‌گاه آنجا

چنین حرفی نمی‌زند که «ای اهل جهنم من خدا را دوست داشتم اما ببینید خداوند مرا عذاب می‌کند.»

عاشق ممکن است از سرعشق به خود معشوق گلایه کند ولی غیرت عشق اجازه نمی‌دهد که در نزد دیگران از معشوق شکایت نماید، علاوه بر آنکه ادب بندگی هم مانع از هر اعتراضی در عالم واقع است. حال مؤمن این‌طور است که خود را مستحق عذاب می‌داند وقتی بگویند به جهنم برو سر را به زیر انداخته و با شرمندگی و سرافکندگی راهی جهنم خواهد شد و نهایت چیزی که در آنجا بگوید این است که به خود خداوند رو کند و بگوید: خداوند! من تو و اولیائت را دوست داشتم و به کرمتم امیدوار بودم.

شکایت کردن حقیقی نزد دیگران محصول دویینی و دیگران را در کنار خدا مستقل دیدن است که از مؤمن سر نمی‌زند.

نکته لطیف دیگری که در اینجا هست اینکه نمی‌فرماید: «خدایا اگر مرا به جهنم ببری به همه خواهم گفت که من عمری نماز خواندم، روزه گرفتم، زیارت رفتم اما خدا با من این‌گونه کرد!!»

چون برای خود، نماز و روزه و عمل صالحی نمی‌بیند که آنجا بخواهد آن را به رخ کسی بکشد، حضرت می‌فرماید: خدایا اگر مرا به جهنم ببری، تنها بهانه‌ای که برای نجات از جهنم دارم، همین دوست داشتن و محبت توست که آن هم عطیه و منت خودت است و چیز دیگری جز محبت برای عرضه کردن ندارم و اگر هم بخواهم از چیزی دم بزنم فقط همین محبت است.

خود این تعبیر در درونش دنیایی از ادب و عبودیت است و بهتر نشان می‌دهد که این دست عبارات فقط اظهار بندگی است نه

اعتراض و شکایت.

لطیف تر اینکه حضرت نمی فرمایند اگر به جهنم بروم به اهل جهنم می گویم من خدا را دوست داشتم (أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّكَ)، بلکه می فرماید اگر به جهنم بروم به اهل جهنم می گویم من خدا را دوست دارم (أَنِّي أُحِبُّكَ)؛ یعنی علی رغم اینکه در آتش می سوزم باز هم دست از محبت تو بر نمی دارم؛ زیرا می دانم که هر آنچه بر سرم آمده از خودم بوده و از توجز لطف و محبت به من نرسیده است.

امام سجاد علیه السلام در دعا عرضه می دارد:

«خدای من! قسم به عزت و جلال تو، اگر مرا در زنجیرها ببندی، و در بین مردم از عطایت محروم کنی، و چشم های بندگان را به بدی های من دلالت کنی، و امر کنی مرا به سوی آتش برند و بین من و خوبان حائل شوی، من امیدم را از تو قطع نمی کنم، و آرزوی عفو را دگرگون نکنم، و دوستی تواز قلب من خارج نخواهد شد، خدایا! من نعمت های تو را فراموش نمی کنم و سترو پوشش و رفتار نیکوی ترا در دار دنیا از یاد نمی برم.»^{۳۹}

و به هر حال باز هم باید بیاموزیم که انسان هیچ گاه نباید بر عمل خود تکیه کند و اگر خواست در درگاه خدا کالایی را عرضه کند فقط باید به ریسمان محبت خدا و اولیائش چنگ زده و آن را واسطه قرار دهد که این محبت هم نعمت خود اوست.

با حُسن ظنِّم با من معامله کن

«إِلَهِیْ إِنْ كَانَ صَغُرَ فِیْ جَنَّبِ طَاعَتِكَ عَمَلِیْ فَقَدْ كَبُرَ فِیْ جَنَّبِ رَجَائِكَ أَمَلِیْ إِلَهِیْ كَيْفَ أَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخَبِيْهِ مَحْرُومًا وَقَدْ كَانَ

۳۹. إلهی اَوْ قَرَنْتَنی [فی] بِالْأَشْفَادِ وَ مَنَعْتَنی سَبْیَکَ مِنْ بَیْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَلْتَ عَلَی فُضَائِحِی عُیُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتَ بَیْ إِلَی النَّارِ وَ حَلَلْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِی مِنْكَ وَ لَا صَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِیْلِی لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَ لَا خَرَجَ حُبِّکَ مِنْ قَلْبِی أَنَا لَا أَنْسِیْ أَوْدَیْکَ عِنْدِی وَ سَتَرْتُ عَلَی فِی دَارِ الدُّنْیَا. (دعای ابو حمزه ثمالی)

حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاءِ مَرْحُومًا:

خدایا! اگر عملم در برابر طاعتت کوچک بوده، همانا از سر امید به تو آرزویم بزرگ است.

خدایا! چگونه از بارگاهت با نومیدی و محرومیت بازگردم، در حالی که خوش‌گمانی‌ام به بخشش و جودت این بوده که مرا نجات یافته و بخشیده باز می‌گردانی.

این عبارت نیز ظهور و بروز همان مسئله توحید است. حضرت در اینجا از حُسن ظن به خداوند صحبت می‌فرماید و عرض می‌کند: خدایا نمی‌توانم باور کنم که تو مرا بعد از توبه کردن نبخشی و نجات ندهی، گرچه عمل من نسبت به آنچه باید می‌کردم کم است.

یعنی من بر عملم تکیه ندارم که اگر بدان تکیه داشتم اکنون ناامید بودم، بلکه اعتماد بر تو رحمت توست که می‌دانم همیشه در انتظار من نشسته‌ای تا به سوی تو رو کنم و مرا در آغوش محبتت بگیری و ببخشی و نجات دهی. از این روی دیگر باور نمی‌کنم که تو مرا رد کنی و نجات ندهی و از نزدت محروم و دست‌خالی بازگردم.

من می‌دانم که محرومیت و بیچارگی من از این است که خودم کاسه وجودم را وارونه گرفته‌ام و لذا از باران همیشگی رحمت تویی بهره هستم؛ پس اکنون که در هنگام مناجات و دعا، به تو رو کرده و با خضوع و خشوع و ذلت، کاسه وجود خود را به سمت بالا چرخانده‌ام حتماً باران را جمع کرده و دست‌پُر برخواهم گشت.

چنین نگاه و تفکری سبب می‌شود که انسان هیچ‌گاه ناامید نشود و همیشه به خداوند حُسن ظن داشته و کاسه به دست به در خانه الهی برود و می‌داند که خداوند هیچ‌گاه دست رد به سینه او نخواهد زد.

در حدیث قدسی با سند معتبر آمده است:

«لَا يَكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَأَتَعَبُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصِرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَالتَّعِيمِ فِي جَنَّتِي وَزَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي وَلَكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَفَضْلِي فَلْيَزْجُوا وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيُطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تُدْرِكُهُمْ وَمَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي وَمَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُمْ عَفْوِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَبِذَلِكَ تَسْمِيْتُ.»^{۴۰}

عمل‌کنندگان نباید برای رسیدن به ثواب من بر اعمالشان تکیه نمایند؛ چراکه اگر در تمام عمرشان هم خود را در راه عبادت من به خستگی بیندازند بازهم مقصّرند و حق عبادت من را نمی‌توانند بجا آورند و شایسته رسیدن به کرامت و نعمت من در بهشت و درجات عالیه در کنار خودم نخواهند بود.

لیکن باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل و نعمت من امیدوار باشند و به حُسن ظنشان به من آرام گیرند که اگر چنین باشند رحمت من بدیشان خواهد رسید و رضوان و مغفرت و عفو من ایشان را در بر می‌گیرد؛ که من الله رحمن ورحیم هستم ورحمن ورحیم نام من است.

عمرم را به غفلت سپری کردم

«إِلَهِي وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرِّهِ السَّهْوِ عَنْكَ وَأَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةِ التَّبَاعِدِ مِنْكَ إِلَهِي فَلَمْ أَسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ وَرَكُونِي إِلَى سَبِيلِ سَخَطِكَ»:

خدایا! عمرم را در آزمندی غفلت از تو نابود ساختم، و جوانی ام را در

مستی دوری از توییر نمودم.

خدایا! در روزگار فریب خوردن و دور شدن از تو حرکت در مسیر نازاحت کردندت بیدار نگشتم.

این تعبیر که انسان به خداوند بگوید: خدایا من در تمام دوران حیاتم، در خلاف و غفلت بودم و جوانی‌ام را در مستی طی کردم و عمرم را در فراموشی تو بربادم و راه کج و انحراف و غضب تو را پیمودم و هیچ‌گاه بیدار نشدم، تعبیر شخصی است که غرق در گناه می‌باشد! از ما چنین حرف‌هایی عادی و رواست؛ اما امام معصوم چگونه ممکن است این چنین بفرمایند؟ باینکه امام در تمام دوران زندگی خود حتی لحظه‌ای مرتکب سهو غفلت از یاد خدا نشده‌اند.

آیا از امام غفلت ممکن است؟

این نوع عبارات دو وجه دارد:

وجه اول. دانستیم که هر خوبی که در عالم هست از خداوند است و هر بدی از جانب ماست؛ به تعبیر قرآن کریم: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء: ۷۹) ای انسان! آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست.

حضرات معصومین: وقتی به خود نگاه می‌کنند، عرض می‌کنند: از ما چیزی جز خرابی نیست؛ وقتی به خداوند نگاه می‌کنند، می‌گویند همه خیرات و برکات از خداوند است.

اگر کسی توحید افعالی را احساس کرد و باور نمود که همه‌کاره عالم خداست و همه امور وجودی از اوست و فهمید هر امر وجودی خیر و خوب است و بدی‌ها محصول نقص و کاستی است، آن وقت

می فهمد که همه خوبی‌ها از آن خداوند متعال می‌باشد و اگر بدی هست محصول نقص اوست.

از این رو، وقتی کار خیری انجام می‌دهد و مثلاً نماز شبی می‌خواند، به جای منت گذاشتن بر سر خداوند، می‌گوید: «خداوند توفیق داد که به دست من این دو رکعت نماز انجام شد و این نماز که از عالم بالا می‌خواست به پایین بیاید، از مجرای نفس من عبور کرد و خداوند این کار خیر را به دست من انجام داد. در واقع کمال و خیر و خوبی هر عملی همه از جانب خداوند است و من فقط در این وسط بهره‌ای برای خود بردم.» چنین بنده‌ای اگر چند میلیارد پول را هم برای امور خیر و وقف کند، هیچ‌گاه نمی‌گوید خدایا من برایت چنین و چنان کردم؛ بلکه خدا را شکر می‌کند که خداوند بر سرم منت گذاشت که این کار خیر، از مجرای نفس من انجام شد و خیری هم به من رسید.

با این طرز تفکر دیگر معنایی ندارد که انسان در مقابل انجام کار خیر از خداوند طلبکار شود؛ زیرا او در این میان فقط استفاده‌کننده بوده و جدای از لطف و منت خداوند کاری نکرده است.

اگر انسان از خدا طلبکار بوده و گمان کند در عوض عمل مستحق ثواب است، در حقیقت به نوعی شرک دچار شده که برای خود شأن و منزلتی قائل گشته و به جای اینکه با عبادت و عمل صالحش خود را در مقابل خداوند به زمین بزند، احساس کرده برای خداوند کاری انجام داده است.

اگر کسی با نگاه توحیدی و دقیق، درباره کارهایی که خودش انجام داده بخواهد حرف بزند، باید بگوید: جز غفلت و معصیت هیچ‌کاری انجام نداده‌ام و تمام عمرم را در خرابی به سر کردم و اگر

کارهای نیکی از قبیل روزه و نماز و حج و صدقه و انفاق و... هم توسط من انجام شده، همه از روی دستگیری و توفیق و لطف تو بوده است و مال من نیست.

وجه دوم. توجه به خداوند دو نوع است، توجه تفصیلی و غرق شدن در یاد او که در حالت عبادت و نماز و... اتفاق می‌افتد و توجه اجمالی و ضمنی.

مؤمن باید همواره به یاد خدا باشد و سعی کند حتی در زندگی و کسب و کار و جنگ و... همیشه او را یاد نماید، ولی این به یاد خدا بودن به این معنا نیست که در یاد خدا غرق شود و از هرچه غیراوست غافل گردد.

انسان عادی همواره کمی از غفلت از یاد خدا را دارد و دنیا او را به خود مشغول می‌کند و نمی‌تواند در همه حالات هم به دنیا بپردازد و هم یاد خدا باشد؛ اما انسان کامل چون همه چیز را مظهر و آینه خدا می‌بیند هیچ‌گاه از یاد او غافل نمی‌گردد.

با این وجود انسان کامل هم در اثر مشغول شدن به دنیا از آن توجه تفصیلی و محو شدن در یاد او محروم می‌شود و نوعی و مرتبه‌ای غفلت برایش پدید می‌آید.

این مرتبه از غفلت نتیجه عمل به دستور خود خداست که فرموده باید به دنبال تحصیل رزق حلال و رسیدگی به فقرا و مساکین و آموزش دین و معارف به مردم و اجرای عدالت بروی؛ و چاره‌ای هم از آن نیست. ولی وقتی انسان عظمت خدا را ببیند می‌فهمد که همین مقدار غفلت هم از یاد او قبیح است و لذا از همان هم شرمند می‌شود؛ مانند مریضی که در بستر افتاده و نمی‌تواند از جا برخیزد ولی شرمند

می‌شود و از میهمان عذرخواهی می‌کند و می‌گوید ببخشید که نمی‌توانم به استقبال و بدرقه شما بیایم.

این دعا می‌گوید: خداوندا! عمر من در غفلت از توجه تفصیلی به تو غرق شدن در یادت گذشت و نتوانستم حق عبادت و توجه به تو را بجا آورم و شرمنده و عذرخواهم و اکنون در محضر تو ایستاده‌ام و شرمندگی خود را بیان می‌کنم و عذر می‌خواهم.

علاوه بر اینکه مؤمن همیشه خوبی‌های خود را فراموش می‌کند و فقط کاستی‌ها را به یاد دارد و لذا شرمنده‌تر و سرافکننده‌تر از همه خواهد بود.

اینها بر حسب حال امام معصوم بود، وگرنه ما که باید در این فقرات گناهان صغیره و کبیره خویش را به یاد بیاوریم و سپس با حال شرمندگی عرض کنیم:

حسب و نسب هم ندارم

«إِلَهِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ إِلَهِي أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أَوَاجِهُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِهِ اسْتِخْيَائِي مِنْ نَظَرِكَ وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوُ نَعْتُ لِكَرَمِكَ»:

خدایا! من بنده توفریزند بنده توأم، در برابرت ایستاده‌ام، به گرمی به حضرت تو متوسل‌م. ای خدا! منم بنده‌ای که به عذرخواهی به درگاهت آمده‌ام از اعمال زشتی که به واسطه قلت حیا در محضر و در نظرت بجا آورده‌ام و از تو درخواست گذشت می‌کنم؛ زیرا گذشت صفتی درخور گرمی‌توست.

یعنی خدایا! برخی به حسب و برخی به نسب خود می‌نازند؛ اما من اعتراف می‌کنم که حسب و نسبی ندارم. نه عمل صالحی برای

عرضه در نزد تو دارم و نه نسب و اعتباری و تنها بنده و عبد تو فرزند بنده و عبد تو هستم که در پیشگاه تو با ذلت تمام ایستاده‌ام و به تو توسل می‌کنم نه به اعمال خودم؛ بلکه گرم‌تورا واسطه قرار می‌دهم تا بی‌حیائی‌ها و غفلت‌هایی که در مقابل تو مرتکب شدم را ببخشی چراکه صفت کریمان، بخشندگی و گذشت از گناهکاران است.

اگر حضرت حق ببیند بنده‌ای این‌گونه خود را در دامان خالقش انداخته و اعتراف می‌کند که تمام درها به رویش بسته شده و عمرو عملش را بی‌حاصل و تمام شده می‌بیند و فقط به او پناه آورده، آن‌گاه خداوند به او توفیق عنایت می‌کند و از او دستگیری می‌نماید. در روایات آمده است که هر کس به حال اضطرار برسد خداوند جواب او را می‌دهد و اگر کسی دلش بشکند خداوند به او توجه می‌کند.

فلسفه مهم مصیبت‌هایی هم که بر انسان وارد می‌شود، همین است که انسان را بشکند و از دنیا مأیوس گرداند و حال انقطاع به خداوند را به انسان عطا نماید و آن‌گاه که با حال اضطرار به خداوند روی آورد، حتماً دعایی که موجب خیر و سعادتش می‌باشد، مستجاب می‌گردد.

در لغزش‌ها فقط تو دستگیرم هستی

«إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَفْتٍ أَيْقُظُنِي لِمَحَبَّتِكَ وَ كَمَا أَرَدْتُ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ»:

ای خدا! من قدرتی که از معصیت بازگردم نداشت‌م مگر در آن دم که توبه عشق و محبت مرا بیدار گرداندی و آنچنان بودم که دوست داشتنی که باشم.

عرض شد اگر انسان بخواهد اعمالش را به خود نسبت دهد، در پرونده عملش جز معصیت و غفلت هیچ افتخاری پیدا نخواهد کرد و اگر زمانی کاری کرده است، زمانی بوده که خداوند او را با محبت خود بیدار کرده است؛ یعنی توفیق و قوه ترک گناه و اقبال به خداوند نیز از جانب خداست؛ چراکه هیچ حرکت و استطاعتی جز به مشیت خداوند بزرگ نیست: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

لذا تنها راه برای ما این است که خود را به خدا واگذار کرده و از خداوند بخواهیم که ما را کمک کند؛ که ما توانی در ترک معصیت و قدرتی در اطاعت پروردگار جز با توفیق و یاری او نداریم.

نکته ظریف دیگر در دعا این است که می‌فرماید آن دم که به من توفیق ترک معصیت عطا کردی در حقیقت توفیق رسیدن به محبت را به من دادی و از غفلت بیدار نمودی تا به محبت برسم (بنابراینکه «لِمَحَبَّتِكَ» به معنای «إِلَى مَحَبَّتِكَ» بوده و اضافه به مفعول باشد)؛ پس هدف نهایی اطاعت، کشش و محبت به سوی خداوند است و خود عمل معیار و ملاک نیست؛ از این رو حضرت فرمودند: حقیقت دین محبت است: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ (آیا دین چیزی جز محبت هست؟) پس اگر خواستیم خود را محک بزنیم نباید خود را با کم‌و‌زیادی عمل بسنجیم؛ بلکه باید ببینیم آیا محبت خدا در قلبمان روزه‌روز در حال افزایش هست یا نه؟ چون محبت هدف است و نشانه صحت و درستی عمل رسیدن به هدف آن است.

احتمال هم دارد «لِمَحَبَّتِكَ» اضافه مصدر به فاعل باشد؛ یعنی به جهت محبتی که توبه من داشتی مرا از خواب غفلت بیدار نمودی، و اشاره نماید به اینکه الطاف الهی همه از سر محبت و لطف او بر

بندگان نازل می شود.

من تورا شکر می گویم

«فَشَكَرْتُكَ بِإِذْ خَالِي فِي كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيَ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاخِ الْغُفْلَةِ عَنْكَ»:

پس شکر تو گویم چون مرا به کرمت داخل کردی و قلبم را از پلیدی های غفلت پاک و پاکیزه گردانیدی.

اگر خداوند از سرمحبت، جذبه ای از عالم معنا را به بندگان نشان داد و انسان دنیا را رها کرد و از معصیت دور شد، در مقابل این لطف خداوند بنده باید چه کند؟

حقیقت این است که فقط باید شکرگزار باشد و شکر حقیقی چیزی جز اعتراف به بندگی نیست و کار دیگری از دست بنده برنمی آید؛ چون اولاً از کارهایی که برای خداوند انجام می دهیم هیچ نفعی به خداوند نمی رسد و فقط ما در این میانه سود می بریم و نمی توان برای خدا کاری کرد؛

ثانیاً هر عمل صالحی که به جا آوریم خود آن عمل صالح نعمت جدیدی است و شکرهای جدیدی را بر عهده انسان می آورد.

امام سجاده علیه السلام در درگاه الهی عرض می کند:

«فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرِكَ كُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لَدَيْكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ»:

خداوند! چگونه می توانم شکر تو را بجا بیاورم، در حالی که شکر کردن من تورا محتاج به شکر می جدید است و هر بار که بگویم «لَكَ الْحَمْدُ» واجب می شود که شکر این کلام را به جا آورده و دوباره بگویم: «لَكَ الْحَمْدُ»

روی همین اساس مؤمن شاکر باید نعمت‌های خداوند را در راه رضای او مصرف کند؛ ولی نهایت شکر این است که بنده اعتراف به بندگی و فقر محض خود کرده و بداند کاری از دستش بر نمی‌آید و همه‌کاره عالم، خداوند است و همه خوبی‌ها و نعمت‌ها از اوست و چیزی بیش از آن از عبد در برابر پروردگار عالمیان بر نمی‌آید.

به همین جهت در روایات فرموده‌اند: حقیقت و حق شکر این است که انسان از صمیم قلب و با تمام وجود بگوید: الحمد لله؛^{۴۱} یعنی خدایا همه خوبی‌ها از آن توست.

تعبیر زیبایی دیگری که حضرت در این فراز دارند این است که می‌فرمایند: «وَلِتَطْهِّرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاخِ الْغَفْلَةِ عَنْكَ»: خدایا! به سوی محبت خودت مرا بیدار کردی پس تو را شکر نمودم؛ چرا که مراد از لطف و کرامت خود وارد کردی و قلب مرا از پلیدی‌های غفلت از خودت پاک فرمودی. یعنی آلودگی، فقط آلودگی شرک و معصیت نیست؛ بلکه غفلت نیز برای خود پلیدی‌ها دارد وقتی محبت خداوند به قلب کسی بیافتد، به برکت آن محبت، بیدار شده و قلبش از آلودگی غفلت طهارت پیدا می‌کند و راه نجات از غفلت تحصیل محبت است.

به من هم نظر کن

«إِلَهِی انْظُرْ إِلَیَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ وَاسْتَعْمَلْتُهُ بِمَعُونَتِكَ فَأَطَاعَكَ يَا قَرِيباً لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِبِهِ وَيَا جَوَاداً لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ»

خدایا! بر من نظر کن، نظریه کسی که صدایش کردی و تو را اجابت کرد، و به یاری‌ات به کارش گماشتی و او از تو اطاعت کرد، ای نزدیکی که از فریفتگان دور نمی‌شود، و ای سخاوتمندی که از امید بسته‌گان به

پاداشش دریغ نمی‌ورزد.

تا این قسمت از دعا حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام بیشتر به درد دل کردن با خداوند و عرض ذلّت و بندگی و شرمندگی در محضر حضرت حق پرداختند؛ اما در این فراز از دعا، حضرت به بیان مطالب و خواسته‌هایی عالی از خداوند می‌پردازند و حاجت‌ها و تقاضاهای خود را پله پله تا مقام عبودیت مطلق و رسیدن به حرم امن الهی و مقام قدس ربوبی بالا می‌برند.

هر عبارت از این بخش دعا، در واقع یک تقاضا است که به یکی از صفات مؤمنین و بندگان خاص الهی، اشاره دارد؛ زیرا حاجتی که از خداوند تقاضا می‌شود همان صفات و کمالاتی است که مؤمن باید آن را دارا شود.

لذا هر یک از این تقاضاها را می‌توان به یک جمله خبری تبدیل نمود و به عنوان صفات مؤمنین و شیعیان خاص معرفی کرد. ادعیه اهل بیت علیهم السلام را صرفاً نباید به عنوان یک دعا برای مناجات روز و شب در نظر گرفت؛ بلکه باید آنها را چون درس نامه‌هایی دید که انواع معارف را در خود جای داده که از جمله آنها مجموعه‌ای از شاخصه‌های مؤمن واقعی است و انسان براساس آن شاخصه‌ها باید ایمان خود را محک بزند و اگر آن خصوصیت را دارا بود، شکر خدا را به جای آورد و اگر آن خصوصیت را به دست نیاورده، همت کند و با تقاضا از خداوند، آن را تحصیل نماید.

مضمون فرمایش حضرت در این قسمت این است که: خداوند ا طوری به من نگاه کن که با آن نگاهت، مرا به سمت رحمت خاص خودت فراخوانی و به طاعت خود به کارگیری و اثر آن نگاه، طاعت

و عبودیت باشد.»

اینکه تقاضا می‌کنیم خدایا به من نگاه کن، بدان معنا نیست که تاکنون خداوند به بنده‌اش نظر نداشته و درهای رحمتش به روی بنده بسته بوده است؛ چون رحمت خداوند و نگاه مهربان حضرتش به سوی همه بندگان حتی کافران همیشه جاری و ساری است و از این نظر و لطف خداوند به رحمت عامه یاد می‌شود. حضرت در اینجا از خداوند رحمت خاصه‌اش را طلب می‌کنند که مخصوص مؤمنان است، نظر و نگاهی را می‌طلبند که منجر به عمل و طاعت شود و بنده را در مسیر بندگی حرکت دهد.

قلبی مشتاق و زبانی صادق به من عطا کن

«إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يَذْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَلِسَانًا يَرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا يَقْرَبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ»:

خدایا! قلبی به من عنایت کن، که اشتیاقش او را به تونزدیک کند، و زبانی که صدقش به جانب تو بالا برده شود. و نگاهی که حق بودن او را به تونزدیک نماید.

حضرت در این فقره از خداوند قلب و لسان و نظر می‌طلبند، امانه هر قلب و لسان و نظری؛ می‌فرمایند:

خدایا! قلبی به من عطا کن که دارای شوق و تمایل رسیدن به تو باشد و این شوق او را به سوی تو حرکت دهد. شوق عبارت است از کشش به سوی کسی یا کاری؛ کششی که عامل حرکت می‌شود.

روشن است مُراد قلبِ گوشتی درون سینه نیست؛ بلکه در اصطلاح آیات و روایات قلب به جان انسان گفته می‌شود. قلب را

از این رو قلب نامیده‌اند که دارای «تقلب» است؛ یعنی دائماً از حالی به حال دیگر منقلب شده و حرکت می‌کند و جان و دل انسان را از این جهت که تغییر می‌کند و تقلب دارد قلب می‌نامند. حضرت از خداوند می‌خواهند این تغییر و تقلب قلبشان به گونه‌ای باشد که لحظه به لحظه به خداوند نزدیک‌تر شوند.

سپس عرض می‌کنند: خدایا! زبانی عطا کن که صدق و راستی آن به عنوان عمل صالح به طرف تو بالا رود.

زبانی که در راه تو استفاده شود و با آن سخن به راستی و درستی گفته شود. صدق و راستی هم به معنای مطابقت با واقع است و هم مطابقت با اعتقاد و قلب و نیت. اگر کسی با خدا عهد بندگی بسته باید از هر سخنی که خلاف رضای اوست بر حذر باشد که هر حرف باطلی پیمان شکنی است.

از خدا باید زبانی بطلبیم که صدق حقیقی داشته باشد و مورد رضای خدا قرار گیرد؛ لذا هر حرف راستی را هم نباید گفت؛ بلکه باید حرف راستی بزنیم که انسان ساز بوده و بالا برود و انسان را هم بالا ببرد.

و سپس می‌فرماید: خدایا نگاهی به من مرحمت کن که حق بودنش او را به تو نزدیک می‌کند.

یکی از معانی نگاه حق این است که نگاه همراه با عبرت باشد و هر نگاهی که می‌کند او را به یاد خداوند بیندازد؛ اما نگاهی که انسان را به غفلت مبتلا کند، نظر باطل است؛ زیرا هر چیزی که باعث دوری انسان از حضرت خالق شود، باطل و بی ارزش و پوچ خواهد بود.

عبرت گرفتن به نوعی به معنای عبور کردن است؛ یعنی انسان در

نگاه به اشیاء و حوادث از ظاهر آنها عبور کرده و به باطن آن نفوذ نماید و دست قدرت و عظمت خداوند را در پس همه چیز ببیند و در هر نگاهی به یاد خداوند بیافتد و آثار و عواقب کارها را ببیند.

چنانکه به حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام منسوب است که: ما رأيتُ شيئاً إلاّ ورأيتُ اللهَ قبلَهُ وبعدهُ و معهُ؛ من چیزی را ندیدم مگر اینکه قبلش و بعدش و همراهش خدا را دیدم.

انسان می‌تواند با دیدن برگ درخت، غرق در زیبایی و طراوت آن شده و از غیرش غافل شود و می‌تواند طوری نگاه کند که عظمت و قدرت پروردگار را در آن ببیند.

انسان برای اینکه دیده‌اش، حقیقت بین شود و او را به خدا نزدیک نماید، باید نگاهش همراه با تفکر باشد و در امر الهی تأمل و تدبّر نماید تا از این همه آیات و نشانه‌ها در زمین و آسمان عبرت بگیرد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت است: كُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ طَوْبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرَةً^{۴۲} هر نگاهی که در آن عبرتی نباشد غفلت است و خوشا به حال آن‌کس که نظرش عبرت باشد.

از نکات قابل توجه در کل فضای دعا این است که همه جا سخن از حرکت و نزدیک شدن به خداوند و عبور از مراحل راه است؛ مانند: «يُذْنِبُهُ مِنْكَ شَوْقُهُ»، «يُزَفِّعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ»، «يَقْرِبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ»... یعنی راه نجات این نیست که مؤمن در زندگی صرفاً در گوشه‌ای بنشیند و اخلاق و رفتار خود را تغییر دهد؛ بلکه باید دست به حرکت زده وارد وادی سیرو سلوک گشته و قدم به قدم پیش رفته و متحول شود تا به مقام قُرب و جوار الهی نایل گردد.

درخواست‌هایی که در این مناجات ارزشمند آمده از نگاه کسی است که در حال حرکت به سمت مقصدی می‌باشد که آن مقصد و مقصود خداوند است وی می‌خواهد با حرکت کردن، روزبه‌روز به مقصدش نزدیک‌تر شود.

نکته دیگر اینکه حضرت از خداوند تقاضا می‌کنند که خدایا! این نعمت‌ها را به من «هبه» کن و هدیه بده؛ یعنی من چیزی ندارم که بدهم و درازای آن از تو قلب و لسان و نگاه پاک را طلب کنم و عمل صالح و نیکویی از خود نمی‌بینم که آن را درازای این عطایای تو قرار دهم و در یک جمله با این تعابیر در خانه خدا گدایی و مجانی طلبی می‌کنیم.

تو تنها راه نجات هستی

«إِلَهِي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَمَنْ لَازَ بِكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ وَمَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُولٍ»:

خدایا! کسی که به تو شناخته شد، ناشناخته نیست، و آن که به تو پناهنده شد خوار نیست، و هر که را توبه او روی آوری کسی از او خسته نمی‌شود.

در این قسمت سه جمله خبریه آمده که در درون هر یک دعایی نهفته است:

خدایا! کسی که به واسطه تو شناخته شود، دیگر ناشناس نیست؛ یعنی خدایا! من می‌خواهم ناشناس نباشم و راه رسیدن به مطلوب این است که به وسیله تو شناخته شوم.

خدایا! کسی که به تو پناه آورد، بی‌پار و یاور نمی‌ماند؛ یعنی خدایا!

من می خواهم مخذول و بی یار و یاور نمانم و راه رسیدن به این خواسته این است که به تو پناهنده شوم.

خدایا! هر کس که توبه سوی او اقبال کنی، کسی از او خسته و ملالت بار نمی شود؛ یعنی خدایا! من می خواهم با جلب نظر تو، ملالت آور نباشم.

یکی از مهم ترین معارفی که حضرت در این بخش در کنار معرفه الله به آن اشاره دارند، معرفه النفس است. در روایات متعدد از معرفه النفس به گران ترین و بالاترین معرفت و حتی فوز اکبر تعبیر شده است.

متأسفانه این مسئله ارزشمند در فضای دینی کمتر مورد توجه قرار می گیرد و معمولاً دغدغه مؤمنین این نیست که خود را بشناسند و احساس نمایند که این خودشناسی تا چه میزان بالایی دارای اهمیت است؛ اما در روایات بر این مسئله بسیار تأکید شده است.

«تَعَرَّفَ» گاه به معنای: «شناخته شد» و گاه به معنای: «تلاش کرد تا بشناسد»، به کار می رود.

حضرت می فرماید: خدایا اگر من بخواهم مجهول و ناشناس نباشم، باید با تو شناخته شوم و کسی که به واسطه تو شناخته شود دیگر ناشناس نیست.

برخی از بزرگان این شناخته شدن را به معنای خودشناسی در نزد خود تفسیر کرده اند؛ یعنی اگر انسان بخواهد به معرفه النفس برسد، باید به دنبال شناختن خود به وسیله خداوند باشد و حضرت حق را واسطه قرار داده و از حضرتش استمداد کرده تا او را در مسیر معرفت نفس توفیق عنایت کند و کسی که برای شناختن خودش از خداوند مدد بگیرد،

بالاخره با تلاش و کوشش، موفق خواهد شد نفسش را از مجهول بودن خارج نماید و به‌طور حقیقی خود را بشناسد، اما اگر این دستگیری از جانب خداوند نباشد، چنین توفیقی حاصل نخواهد شد.

یا اینکه اگر می‌خواهد خود را بشناسد باید خدا را بشناسد تا حقیقت نفس را شناخته باشد و به معرفت خدا معرفت نفس حاصل می‌شود؛ چنانکه فرموده‌اند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (هرکس خود را بشناسد، خدا را پیش از آن شناخته است).

احتمال دیگر در عبارت این است که مراد معنای کنائی باشد؛ در امور دنیا هرکس که شناخته‌شده باشد، مشکلاتش راحت حل می‌شود و برای حل مشکل نیاز به آشنا هست. در اینجا می‌فرماید: خداوند! هرکس آشنایش تو باشی دیگر همه جا شناخته‌شده است و همه جا مشککش برطرف می‌شود.

معنای اول خیلی عمیق‌تر است و معنای دوم با قسمت بعد دعا متناسب‌تر به نظر می‌رسد.

«مَنْ لَا ذَنْبَكَ غَيْرَ مَخْذُولٍ وَمَنْ أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ غَيْرَ مَمْلُولٍ»:

خدایا! کسی که به تو پناه ببرد، هیچ‌گاه تنها و بی‌یار و یاور نمی‌ماند (درحالی‌که انسان بدون خدا، همیشه بی‌یار و یاور است) و کسی که توبه او اقبال کنی، به درجه‌ای می‌رسد که کسی از او خسته نمی‌شود.

وقتی انسان خدایی والهی نباشد، علاوه بر مردم، خودش نیز از خودش خسته می‌شود؛ زیرا نورانیت و طهارت در قلبش وجود ندارد و به علت درگیری با عالم ماده همیشه دچار کمبود و نقصان است و

اینها موجب خستگی و ملالت می‌گردد. تنها کسی «غیرمملول» است و کسی از او خسته نمی‌شود که خداوند به او اقبال نماید. اقبال مردم به انسان هیچ‌گاه این حالت را در او ایجاد نمی‌کند که دیگران از او خسته نشوند، اما اقبال خالق به مخلوق باعث می‌شود تا همه از بودن با او لذت برده و انس بگیرند.

«إِلَهِي إِنْ مِنْ أَنْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَنْيرٍ وَإِنْ مِنْ اِعْتَصَمَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ وَ قَدْ لُذْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ»:

خدایا! آن که به تورا راهش روشن است، و آن که به تو پناه جوید در پناه است، و من به تو پناه آوردم ای خدای من. پس گمانم را از رحمت ناامید مساز، و از مهربانی ات محروم مکن. در آغاز این فقره نیز باز سخن از حرکت است و می‌فرماید: اگر کسی بخواهد در روشنایی طی مسیر کند، باید به وسیله تو حرکت نماید و هرکس به تو پناهنده شود، دارای پناه است.

خلاصه این پنج قسمت این است که اگر کسی بخواهد راه سعادت را طی کند، تنها به وسیله خداوند به پیروزی نایل می‌شود. به همین جهت حضرت بعد از این قسمت‌ها می‌گویند «وَقَدْ لُذْتُ بِكَ»؛ یعنی حالا که تنها راه نجات توهستی، به تو پناه می‌آورم چون می‌دانم با پناه آوردن به توهیچ‌گاه زمین نخواهم خورد.

درس مهمی که در این عبارات هست و همیشه بزرگان به آن تأکید فرموده‌اند این است که اگر کسی بخواهد راه خداوند را طی نماید و در مسیر سعادت گام بردارد، باید این اصل را همیشه در طول زندگی و

سیرالی‌الله به یاد داشته باشد که هیچ‌گاه گمان نکند می‌تواند با پای خودش راه برود؛ چراکه اگر کسی بخواهد با تکیه به خود، حرکت کند حتماً زمین خواهد خورد. راه خدا در یک کلمه خلاصه می‌شود: خود را در دامن خدا بینداز و امرت را به او بسپار و تفویض و توکل داشته باش.

به همین جهت حضرت دایماً می‌فرماید: «يَا كَ عَيْرُ مَجْهُولٍ، يَا كَ عَيْرُ مَخْذُولٍ، يَا كَ عَيْرُ مَمْلُولٍ، يَا كَ لُمُسْتَنْيِرٍ، يَا كَ لُمُسْتَحْيِرٍ»؛ یعنی انسان باید همیشه امرش را به خداوند واگذار نماید و بالله حرکت کند و بر خودش تکیه نداشته باشد و همیشه پناهنده به درگاه الهی باشد.

چگونه به خداوند پناه ببریم؟

مراد از پناه بردن به درگاه خداوند که در روایات مختلف به آن اشاره شده، این است که انسان در قلبش باور داشته باشد که تنها چیزی که انسان را از بلا و مصیبت و مشکلات و شیاطین جن و انس حفظ می‌کند، فقط خداوند است. لذا هیچ‌گاه خودش یا مخلوقی را به عنوان حافظ و نگه‌دارنده خود تصور ننماید.

به تعبیر دیگر، پناه بردن به خداوند در این است که انسان از حول و قوه خود خارج شود و در قلبش همه امور را به خدا واگذار نماید و همیشه به درگاه او تضرع کند.

عموم ما انسان‌ها این‌گونه نیستیم! اگر در اتاقی که حضور داریم، آتش سوزی شود، بلافاصله فرار کرده و کاری هم به خدا نداریم و به او پناه نمی‌بریم؛ چون تصوّر می‌کنیم با این پای خود می‌توانیم از معرکه نجات پیدا نماییم؛ اما اگر به بن بست برسیم و توان فرار نداشته باشیم، یاد خدا کرده و از او استمداد گرفته و به او پناه می‌بریم.

اینکه ما در بسیاری از مشکلات کوچک به خداوند پناه نمی‌بریم به این جهت است که گمان می‌کنیم خودمان می‌توانیم از پس مشکلات برآییم؛ اما چون زور خیالی ما محدود است در مشکلات بزرگ‌تر به خداوند متعال پناهنده می‌شویم.

حق این است که انسان از آغاز در هر کار کوچک و بزرگی قلباً به خدا پناه ببرد و بداند که سر رشته همه امور در دست اوست و البته در مقام عمل به وظیفه خود عمل نماید و کوتاهی نکند.

حضرت می‌فرمایند: انسان باید از اول که می‌خواهد به سوی خداوند حرکت کند، با تکیه بر خدا و پناه‌بردن به او در همه چیز، به سمت او طی طریق نماید و زبان حالش این باشد که خدایا اگر تو مرا حفظ نکنی، اگر تو دست مرا نگیری، اگر توبه من عنایت نکنی، من توان و اراده بر انجام هیچ کاری ندارم. وقتی دید انسان این‌گونه شود و به فقر و ناتوانی خود و قدرت و توانایی الهی معترف باشد، آن‌گاه در حقیقت به خداوند پناهنده شده است.

پس پناه‌بردن یک کار قلبی است، انسان ناتوان و ضعیف به ذلّ عبودیت و عزّ ربوبیت معترف است و همیشه با حال تضرّع و التماس لسانش به یارب یارب در درگاه الهی گویا است.

نتیجه آنکه مؤمن در راه خداوند باید «الْمُنْتَهَجُ بِاللّهِ» و «الْمُعْتَصِمُ بِاللّهِ» و... باشد و از اول تا آخر حرف دلش این باشد که خدایا من ضعیف و ناتوان و فقیرم و تو قادر و توانا و غنی هستی؛ و خدایا ناکرده گمان نکند با عبادت و نماز شب و حج و روزه می‌تواند این مسیر را طی کند که چنین کسی تکیه‌اش به خودش می‌باشد و در بزرگ‌گاه حتماً دچار لغزش و سقوط می‌شود؛ اما کسی که به خداوند پناهنده شود،

همیشه در حصن الهی خواهد بود.

محبتّم را به خودت روزافزون نما

حضرت پله پله درخواست و تقاضای خود را بالا می برد و می فرماید:

«إِلَهِي أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وَلَايَتِكَ مُقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ»:

خدایا! مرا در میان اهل ولایت اقامت بده، چونان کسی که به افزون شدن محبتش به تو امید بسته است.

نفس انسان ها دارای ظرفیت های مختلف است. از همین رو کسانی که در وادی محبت و دوستی ولایت الهی وارد شده اند، دو دسته هستند. عده ای بعد از آنکه جرعه هایی از محبت ولایت الهی می نوشند سیراب شده و آرام می گیرند. برخی حتی با چند نماز همراه با حضور قلب و یا به جا آوردن توبه همراه با اشک و زاری، آرام می شوند و بعد از چند روز شرمندگی و انکسار خود را فراموش کرده و همه آن حالاتشان تمام می شود و چون آتش طلب شان خاموش شده از حرکت باز می مانند.

اما دسته دیگر، عطششان آن چنان زیاد است که هرچه از جام محبت نصیبشان می شود باز هم بیشتر می طلبند و لذا همواره در تلاش و تکاپو به سوی محبوب به سر می برند. مؤمن در راه خدا باید همیشه عطش داشته باشد تا آب نصیبش گردد:

آب کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

همیشه آن چیزی که انسان را به طرف خداوند حرکت می دهد،

طلب است و طلب محصول محبت می باشد و هرچه انسان بیشتر محبت کسب کند، طلبش بیشتر شده و بیشتر به حرکت درمی آید و سوزوگداز می یابد.

برخی از ما با عبادتی محدود حال اشک و زاری و شکستگی را از دست می دهیم و گویا نوعی استغنا و رضایت از خویش پیدا می کنیم. درحالی که ائمه اطهار علیهم السلام حتی در مقام امامت نیز همیشه حال گریه و زاری و مناجات های طولانی و... داشتند و در نزد خداوند شرمنده و سرافکنده بودند. ما چون به درجاتی از عجب دچاریم و از خود راضی شده و مشکلی احساس نمی کنیم، آن حال و هوای انس و نزدیکی با خداوند را نیز از دست می دهیم.

حضرت در این عبارت می فرمایند: خدایا مرا در بین اهل معرفت از آنهایی قرار بده که هیچگاه متوقف نمی شوند و همیشه طالب محبت بیشترند. خدایا همیشه طلب را در من زنده نگه دار تا با محبت بیشتر به تو، بیشتر بندگی و عبودیت کنم.

انسان نباید فقط بگوید خدایا مرا از دوستان اهل بیت علیهم السلام و موالیان خود قرار بده؛ بلکه باید بگوید خدایا مرا طوری دوستدار خود و اهل بیت علیهم السلام قرار ده که روزه روز محبت و طلبم بیشتر شود و تشنه تر از پیش به سوی تو حرکت کنم و هیچگاه توقف نداشته باشم.

پس از این عبارت، حضرت تقاضای خود را برای صعود تا اعلی درجه کمال آدمی، مطرح می کنند:

مرا به لذت وصول به اسمائت برسان

«إِلَهِی وَ أَلْهِمْنِی وَلَهَّأْ بِذِکْرِكَ إِلَی ذِکْرِكَ وَ هِمَّتِی فِی رَوْحِ نَجَاحِ

أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ»:

خدایا! شیفستگی به ذکرَت را پیوسته به من الهام فرما، و همّت را در نسیم کامیابی اسمائت و جایگاه قدست قرار ده.

وله به حیرت و سرگردانی ناشی از شدت وَجْد و محبت گویند. حضرت عرض می‌کنند: خدایا در من وَلَه و حیرت و سرگردانی و بی‌خودی از شدّت محبت و شوق به ذکر و یادت قرار ده؛ به‌گونه‌ای که وَلَه و محبت مرا از ذکرِی به ذکرِ دیگر بکشاند و هیچ‌گاه آن چنان آرام نشوم که از حرکت بایستم.

«هم» در لغت مربوط به غصهٔ آینده و «غم» مربوط به غصهٔ گذشته است. به همین جهت به کسی که چیزی را از دست بدهد مغموم و به کسی که ترس از دست دادن چیزی داشته باشد، مهموم می‌گویند. مطمئناً هراسانی در عالم هم و دغدغه‌ای نسبت به آینده دارد که برای رفع آن تلاش می‌کند. همت یعنی نیت و عزم برای بدست آوردن آن چیزی که انسان هم آن را دارد.

انسان باید ببیند که از خداوند همّت چه کاری را بطلبد؟ مؤمنین عادی همّت خود را مصروف به انجام کارهای نیک و در نهایت رسیدن به بهشت می‌کنند؛ اما حضرت می‌فرمایند: خدایا همّت من را در «روح نجاح اسماء و محل قدس» خود قرار ده.

خداوند اسمائی دارد که رسیدن به آنها روح و راحتی و آرامش و شیرینی به همراه دارد. «روح نجاح اسماء» به زبان بسیار ساده، یعنی آن نشاط و خوشی که از رسیدن به اسماء الهی حاصل می‌شود.

منظور از اسماء الهی کلماتی مانند رحمان، رحیم، غفور، منان و... نیست؛ چرا که کلمات که «روح نجاح» ندارند و رسیدن به آنها همت

نمی‌خواهد.

اسم یعنی نشانه و همه موجودات عالم نشانه‌های خداوندند؛ اما معمولاً نشانه‌هایی هستند که به جای آنکه خدا را نشان دهند خود را نشان می‌دهند؛ لذا اسم بودن و نشانه بودنشان کامل نیست.

در سلسله موجودات عالم هستی وقتی مرحله مرحله بالا می‌رویم به عالمی می‌رسیم بسیار وسیع و نورانی که عالم اسماء الهی است. در آنجا حقایقی کلی وجود دارد که خودنمایی ندارند و فقط خدا نما هستند. اسماء الهی واسطه‌های خلقت موجودات هستند و شریف‌ترین و عالی‌ترین مخلوقات خداوند می‌باشند.

اینها همان اسمائی هستند که درون و حقیقت همه چیز از آنها پُر است و بر همه چیز غلبه دارد و خدا را به حق آنان قسم می‌دهیم: بِأَسْمَائِكَ الَّتِي غَلَبَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ.

در اینجا از خداوند می‌خواهیم: خدایا همت من را چنان قرار بده که در مادون هم‌نشینی با اسماء خود متوقف نشده و به کمتر از آن قانع نگردم. بلکه یک پله از آن بالاتر، همتم را در محل قدس خود قرار داده که در آنجا غیر از خدا هیچ چیز نیست و توان داخل شدن ندارد.

قدس یعنی طهارت و نزاهت و مراد از محل قدس خود خداوند همان حرم امن الهی است که غیر از خداوند کسی بدانجا راه ندارد و منزّه است از اینکه غیری بدان راه یابد. به همین جهت «تعالی و تقدس» و «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» از اوصاف خداوند است؛ یعنی خدایی که مَسْبُوح و مقدّس و منزّه از همه محدودیت‌ها و خصوصیات است. بالاترین تقاضایی که ممکن است یک مخلوق داشته باشد، رسیدن به محل قدس خداوند است. مؤمن باید از خداوند تقاضا کند

که همّتش را در آن عوالمی قرار دهد که در اصطلاح عرفانی به آن عالم اسماء و صفات و یک درجه بالاتر عالم ذات گفته می‌شود و البته راه وارد شدن به آنجا نیز جز فنا و عبودیت محض نیست که باید توضیح بیشتر آن را در دانش عرفان دنبال کرد.

مرا به خوبان و منزلگاه رضا ملحق نما

حضرت پس از درخواست محبت و له روزافزون، در ذکر و رسیدن به روح نجات اسماء الله و مستقر شدن در عالم قدس، می‌فرماید:

«إِلَهِي بِكَ عَلَيَّ إِلَّا أَلْحَقْتَنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَالْمَشْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعاً، إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمَذْنِبُ وَمَمْلُوكُكَ الْمُنِيبُ (الْمُعِيبُ) فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَكَ وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ»:

خدایا! به حق خودت برخودت، مرا به جایگاه اهل طاعتت و جایگاه شایسته خشنودیت برسان؛ زیرا که من نه بردفعی از خود قدرت دارم، و نه برنفع خویش مالک هستم.

خدایا! من بنده ناتوان گناه کار توأم، و مملوک توبه کننده به پیشگاهت، مرا از کسانی که رویت را از آنان برگرداندی و غفلتشان از بخششت محرومشان نموده، قرار مده.

مقام رضا

خدایا! تو را به خودت قسم می‌دهم که مرا تا آنجا پیش بری که به کسانی که در مقام طاعت توهستند و هیچگاه مرتکب معصیت نمی‌شوند، ملحق نمایی؛ یعنی به جایگاه کسانی برسانی که از گناه و سرپیچی معصوم‌اند و هیچ‌وقت با امر با پروردگار به مخالفت

نمی‌پردازند و در وجودشان غیر از تمایل به خداوند متعال هیچ چیز دیگری حاکم نیست. خدایا! مرا در جایگاه صالحی که جایگاه رضای توسست، قرار بده.

مقام رضا دو مرحله دارد: رضای بنده از خداوند و رضای خداوند از بنده.

ما انسان‌ها تا زمانی که به غیر خدا دل بستگی داشته و غیر خدا را دوست داریم، هیچ‌گاه به مقام رضا نخواهیم رسید؛ زیرا خداوند متعال در عالم حوادثی از قبیل فقر، بیماری و گرفتاری و از دست دادن عزیزان و... را رقم می‌زند که برای ما خوشایند نیست و بالأخره در قلب خود به خداوند اعتراض داریم.

لذا فقط کسی از خداوند راضی می‌شود که از هر چیز غیر خدا قطع تعلق کند و به هیچ چیزی غیر از خدا دل بستگی نداشته باشد و از صمیم قلب آن را بخواهد که خدا می‌خواهد و بودن بود سلامتی و خانواده و مال و... برایش مطرح نباشد.

خوب است انسان گاهی با خود خلوت کند تا دل بستگی‌هایش را پیدا نماید. مثلاً فکر کند که اگر الآن دستم قطع شود یا تقدیر خداوند بر این باشد که چهره‌ام در اثر مریضی زشت گردد یا زن و فرزند و اطرافیانم دچار مریضی صعب‌العلاج شوند، حال درونی من چگونه خواهد بود؟ و بر این اساس میزان رضای خود از خداوند را کشف نماید. رضایت خداوند از بنده مربوط به وقتی است که بنده ذات و قول و فعلش پاک گشته و از آلودگی عقاید باطل و کارهای ناشایست تطهیر شده باشد. کسانی که خداوند از ایشان کاملاً راضی است همان کسانی هستند که از خدا راضی شده و به غیر از او دل بستگی ندارند.

حضرت چنین مقامی را از خداوند طلب می‌فرمایند؛ مقامی که وجود انسان به‌گونه‌ای شده که خداوند از آن راضی و خوشنود می‌باشد.

این چنین شخصی مصداق این آیه کریمه می‌شود که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: ۲۷ و ۲۸) ای جان آرام‌گرفته و اطمینان یافته! به‌سوی پروردگارت بازگرد؛ درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است.

البته رسیدن به چنین مقامی آسان نیست و فقط به عنایت الهی شدنی است به‌همین جهت حضرت در ادامه می‌فرمایند: «فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا» خدایا من قدرت دفع هیچ شری و جذب هیچ نفعی برای خود را ندارم.

باید دقت کنیم که حضرت این جملات را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌فرمایند و نمی‌گویند: «خدایا! بعضی از نفع‌ها را خودم بدست می‌آورم و برخی از شرها را خودم دفع می‌کنم و مابقی را توانجام می‌دهی»؛ بلکه می‌فرمایند: «خدایا! من هیچ نفعی را برای خودم نمی‌توانم جلب کنم، حتی توان نوشیدن یک جرعه آب بدون یاری تو را ندارم و اگر تو کمک نکنی، کوچک‌ترین ضرر را از خودم نمی‌توانم دفع کنم و این توهستی که لحظه به لحظه مرا مدد می‌کنی.»

مرا از غیر خود بترس به نزد خود ببر

در فقرات پایانی مناجات شعبانیه، معارف بسیار بلند و عمیق و کم‌نظیری وجود دارد و از مقاماتی سخن گفته شده که متأسفانه ما کمتر از آن اطلاعی داریم.

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»:

خدایا! کمال جدایی از مخلوقات را، برای رسیدن کامل به خودت
به من ارزانی کن.

«وَأَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءٍ نَظَرُهَا إِلَيْكَ»:

و دیدگان دل‌هایمان را به پرتو نگاهش به سوی تو روشن کن،
«حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ
الْعَظَمَةِ»:

تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده و به سرچشمه عظمت دست
یابد،

«وَتَصِيرُ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»:

و جان‌هایمان آویخته به شکوه قدست گردد.

این فقرات دعا از مواردی است که بزرگان سفارش کرده‌اند، مؤمنان
در قنوت نمازها یا در زمان‌ها و مکان‌های استعجاب دعا زیاد قرائت
کند؛ چراکه جزو عالی‌ترین قسمت‌های این مناجات می‌باشد.

کمال انقطاع از خداوند که حضرت آن را از خداوند طلب می‌کنند
به معنای نهایت بریدگی و جدایی از غیر خدا به طرف خدا می‌باشد؛
یعنی رشته‌های تعلق به هر چیزی را یکی یکی از درون خویش قطع
نموده و با توجه به خداوند به سوی او حرکت نماییم.

در این سفر، انسان ابتدا از تعلقات و زرق و برق‌های عالم دنیا کنده
شده و سوی عوالم ملکوت می‌رود؛ سپس باید از جاذبه‌های عوالم
دیگر هم بگذرد، از حجاب‌های نور هم عبور کند و از دل بستگی به
خودش هم عبور نماید و فقط خدا را در وجود خود حاکم بگذارد تا به
کمال انقطاع برسد.

وقتی از همه چیز می‌برد در اولین باری که به لقاء الله می‌رسد تابش

انوار آن عالم آن قدر شدید است که از هوش رفته و از خود بی خود می شود؛ در این مرحله حالتی به او دست می دهد که از آن به فنا یاد می کنند.

در آن شرایط سالک الی الله محو توجّه به حضرت حق شده و هر چیزی حتی خودش از ذهن و فکر و ذکرش خارج می شود. در غیر حال فناء، انسان به غیر خدا التفات دارد و لا اقل به خودش توجه دارد و خود را به عنوان عابد (عبادت کننده) و داعی (دعا کننده) در برابر خدا تصور می کند، ولی در حال فناء از خودش نیز غافل می شود و لذا نام آن را «فناء» یا «صعقه» و «محو» و بیهوشی و ... می گذارند. این حال، نهایت درجه عبودیت و بندگی است و مرتبه اوّل از کمال انقطاع می باشد و قطعاً چنین حالی موقت و گذراست.

اگر کسی چنین جذبه ای برایش اتفاق بیافتد و یک بار به شکل کامل در زیر این تابش نور عظیم قرار گیرد، در اثر این نور وجودش نورانی شده و از زشتی ها و آلودگی تطهیر می شود و به زبان قرآن کریم «مُخْلِص» (خالص شده) می گردد و پس از بازگشت از این حالت دیگر آن انسان سابق نیست.

چنین شخصی پس از بازگشت دیگر میلی به غیر خدا در وجودش جوانه نمی زند و کشتی به معصیت ندارد و فقط خدا را می خواهد و فقط او را می خواند و فقط با او عشق می ورزد.

این حالت بازگشت را حال «بقاء بعد الفناء» می نامند. در این حالت اولیای خدا دیگر به هیچ چیز دل بستگی ندارند و اگر به همسر و فرزند و امور زندگی تعلق دارند، تعلقشان الهی است و همه چیز را بخاطر خداوند دوست دارند. مقام بقاء، مرتبه دوم از «کمال انقطاع»

است و انسان کامل در حال بقاء همیشه از غیر خدا بریده و فقط به خدا توجه دارد و اگر به چیزی توجه می‌کند آن را آینه وجود الهی می‌داند و خدا را در آن به تماشا می‌نشیند.

حال فناء شیرین‌ترین و لذیذترین حال است و همه اولیای خدا منتظرند که جذبات الهی بیاید و آن را دوباره از بقاء به فناء ببرد و محو در ملکوت و لقاء الهی شوند.

دعا برای حصول حال فناء هم از زبان ما انسان‌های ناقص و هم از زبان ائمه علیهم السلام قابل بیان است. ما که دستمان به آن عوالم نرسیده امیدواریم خداوند توفیق عبودیت تام و کامل را روزی ما کند و می‌توانیم از خداوند طلب کمال انقطاع داشته باشیم.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز که در طهارت و خلوص به سر می‌برند همیشه از خداوند تقاضا دارند که این حال برایشان دوباره حاصل شود و آرزو دارند که بار دیگری از همه کثرات بریده و در قرب و هم‌جواری الهی وارد گردند؛ چون حال فناء در آن بزرگواران دایمی نیست و در طول روز جهت تدبیر امور عالم دنیا و مشغول شدن به هدایت بندگان، ناچار به تنزل و پایین آمدن از آن مقام فناء هستند و در خلوت‌های نیمه شب و ساعات عبادت دوباره جذبات الهی و حالات فنائی برایشان رخ می‌نماید.

دعا برای رسیدن به مقام بقاء نیز برای مؤمنان عادی ممکن است که از خداوند تقاضا کنند تعلقشان را از غیر خودش جدا کند تا فقط به او دل بستگی داشته باشند؛ اما برای ائمه علیهم السلام که در بقاء بعد از فناء به سر می‌برند و از غیر خدا دل کنده‌اند، تقاضای چنین درجه‌ای ممکن نیست و اگر دعایی هم در این باب بفرمایند

در حقیقت تقاضای استمرار این حال است؛ یعنی خدایا این حال انقطاع به خودت را برای ما تداوم ببخش.

مانند آیه شریفه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که ما وقتی ما آن را قرائت می‌کنیم واقعاً از خداوند می‌خواهیم که ما را به صراط مستقیم برساند ولی وقتی حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین که خودشان حقیقت صراط مستقیم‌اند، آن را تلاوت می‌کنند، از خداوند می‌خواهند که آنها را در صراط مستقیم ثابت قدم و پایرجا بدارد.

نکته دیگر این دعای زیبا، تعبیر «هَبْ لِي» (به من هدیه کن) است. پیشتر بیان شد تمام نعمت‌ها و پاداش‌های خداوند بر بندگان از باب تفضّل و هدیه است و هیچ‌کدام مزد و پاداش نیست؛ چون بنده از خود چیزی ندارد که بدهد و پاداش و مزدی بگیرد و عمل صالح نیز در حقیقت مَتّی از منت‌های الهی بر بندگان است.

ولی دانستیم با یک مسامحه و مجاز، می‌توان نام برخی نعمت‌های الهی را مزد بگذاریم و بگوییم خدا با بنده معامله و خرید و فروش می‌نماید؛ مانند پدری که دو چرخه‌ای را به فرزندش می‌فروخت و در عوض پول ماهیانه‌ای را که خود به فرزندش داده بود می‌گرفت.

اما با همه این مسامحه‌ها و مجازگوئی‌ها مقام فناء را به هیچ شکل نمی‌توان مزد و پاداش محسوب نمود و این مقام فقط و فقط هبه و بخشش است و بس؛ زیرا اعمال انسان هر چه هست محدود است و در قبال عمل محدود، همیشه پاداش محدود داده می‌شود. ولی مقام فناء اتصال به دریای نامتناهی الهی و غرق شدن در اسماء الله است و روشن است که به هیچ وجه نمی‌توان یک هدیه نامحدود را اجرو مزدی در قبال عمل محدود نامید.

از همین رو قرآن کریم می‌فرماید هر درجه‌ای از نعمت‌های الهی را می‌توان جزاء و پاداش اعمال نامید ولی مقام مخلصین مافوق جزای اعمال آنهاست: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» (صافات: ۳۹ و ۴۰) و جز آنچه که همواره انجام می‌دادید، پاداش داده نمی‌شوید، جز بندگان خالص شده خدا که آنچه بدان‌ها داده می‌شود از افق عملشان برتر است.

به همین جهت حضرت با لطافت خاصی از خداوند می‌خواهند که «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»، یعنی کمال انقطاع خودت را به من هبه کن؛ زیرا هرکس به این درجه برسد فقط از روی لطف و تفضل خداوند است.

دیده قلب را نورانی کن

سپس حضرت می‌فرمایند:

«وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ»:

و دیدگان دل‌هایمان را به پرتو نگاه به سوی خویش روشن کن.

مراد از دل و قلب، نفس انسان است. براساس روایات، هر انسانی علاوه بر دو چشم سر، چشمی باطنی و درونی دارد که از آن به «عین القلب» تعبیر می‌شود. «بصر» و «دیده» به چشم بینا گفته می‌شود و اگر این «عین القلب» (چشم دل) گشوده شد و انسان توان دیدن حقایق را یافت به آن بَصَرُ الْقَلْب (دیده دل) می‌گویند.

حضرت می‌فرمایند خداوند! چشم بینای دل ما را به نور تماشا کردن خودت نورانی و روشن فرما.

خداوند دریای نور است وقتی کسی توفیق دیدار وی را می‌یابد دیدن او دل انسان را نورانی می‌کند و حضرت در اینجا از خداوند تقاضا

می‌کنند توفیق نظربه او را روزی بفرماید تا بدان سبب چشم دل نورانی گردد و سپس عرضه می‌دارند:

به چشمه عظمت متصل گردان

«حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»
تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده و به سرچشمه عظمت متصل شود.

در «حُجُبِ النُّورِ» دو احتمال وجود دارد:

۱. پرده و حجابی که در برابر نور قرار گرفته است. از آنجاکه چون نور مطلق خود خداوند است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵)، مراد از حجب نور، تمام موجودات و عوالم غیر خدا است که بین خالق و مخلوق به عنوان حجاب قرار دارد.

۲. حجاب‌هایی که از جنس نورند که حضرت رسول ۹ فرمودند:

«أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ»^{۴۳}

برای خدا تبارک و تعالی هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.

به تفسیری حجاب‌های ظلمانی مربوط به عالم دنیا و عالم مثال می‌باشند و حجاب‌های مافوق آن حجاب‌های نورانی‌اند؛ حجاب‌هایی که انسان از نزدیک شدن به آنها، دچار بهجت روحی و معنوی می‌شود و بسیار لذت بخشند ولی چون خود آنها حجاب هستند، انسان باید از آنها بگذرد و به سمت بالا حرکت نماید تا به نور مطلق برسد.

حضرت می‌فرمایند: خدایا! دیده دل ما را به گونه‌ای قرار ده که آن حجاب‌ها را بشکافد و به معدن عظمت برسد: «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»
معدن در زبان عربی و فارسی به معنای مبدأ یا ریشه است. معدن

عظمت به معنای مقام ذات الهی است و عظمت یکی از صفات ذات است و از ذات خداوند نشأت می‌گیرد.

وصول به معدن عظمت یعنی وصول به ذات الهی و لقاء الله که درجه‌ای بالاتر از آن قابل تصور نیست وصول به آن مرتبه جز با فناء ممکن نیست؛ زیرا مخلوق هرگز نمی‌تواند در حریم ذات الهی وارد شود و کسی نمی‌تواند با حفظ هویت مخلوقی بدانجا راه یابد و فقط در صورتی چنین چیزی به یک معنا شدنی است که مخلوق از هویت مخلوقی خود خالی و فانی شده و با عبودیت و ذلت و بندگی به آنجا متصل شود. چوپرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند^{۴۴}
یعنی وقتی ابصار قلوب به معدن عظمت رسید، ارواح به عزّ قدس معلق و آویخته می‌گردد.

من او

«وَتَصِيرُ أَرْوَاحُنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»:

و جان‌هایمان آویخته به شکوه قدس گردد

فاعل در عبارت قبلی «أبصار القلوب» بود ولی در این عبارت حضرت، فاعل را تغییر داده و از «أرواحنا» سخن فرموده‌اند. ظاهر عبارت مناجات شریف این است که ابصار القلوب یا دیدگان قلب که حیثیت ادراکی انسان (و به تعبیری همان «من») او می‌باشد متصل به معدن عظمت می‌گردد و روح انسان یک گام عقب‌تر از آن، به معدن عظمت و عزّ قدس الهی آویخته می‌شود

این مطلب از مباحث پیچیده عرفانی است که نظرات گوناگونی در آن وجود دارد. طبق تفسیر جمعی از بزرگان به طور اجمال آن چیزی

که از انسان فانی می‌گردد، حقیقت نفس است که با من بدان اشاره می‌شود و آن چیزی که در حال فنا باقی می‌ماند، مراتب روح انسانی است. کسی که به مقام فناء می‌رسد، بنده بودنش نابود نمی‌شود؛ بلکه مراتب روح (مثال و عقل و...) همه در جای خود محفوظ است و فقط آن حقیقت ادراکی‌اش به فنا می‌رسد و انانیتش از بین می‌رود و در عالم بقاء دوباره آن انیت و انانیت به همان روح با همان حالت مادون بازمی‌گردد.

به هر حال تعبیرات حضرت در دعا بسیار عمیق و ظریف می‌باشد و شرح دقیق آن را باید در دانش عرفان نظری دنبال کرد. مراد از «عزّ قدسِ تو» باید همان حریم ذات الهی باشد که مختص خداوند است و مخلوقات بدانجا راهی ندارند و لذا دارای عزّت است؛ چون عزّت به معنای نفوذناپذیری است.

با توجه به این توضیح مختصر معلوم می‌شود که فناء به معنای وارد شدن در مقام ذات خداوند نیست؛ چراکه ذات خدا، مقام عزّت است و کسی توان داخل شدن به مقام عزّ الهی را ندارد. فنا به ورود مخلوق در حریم خالق نیست، بلکه به وصول مخلوق به نهایت عبودیت و ذلّت است؛ به طوری که خالق در همه او حاکم گشته و خودش از خود بی خود گردد.

به هر حال از این دعا باید درس بگیریم و در طلب حاجت همواره عالی‌ترین مراتب را از خداوند بطلبیم. گاه ما می‌پنداریم که شایسته این مقامات نیستیم و آن را از خداوند تقاضا نمی‌کنیم.

ولی حق این است که اگر نظریه قابلیت و شایستگی ما باشد ما شایسته هیچ چیز نیستیم و نباید هرگز هیچ دعایی کنیم و اگر نظریه

گرم الهی باشد و توجه کنیم که ما گداییم و گدا مجانی طلب است، دیگر وجهی ندارد که در گدایی کم بطلبیم و به کم قانع باشیم. باید بیاموزیم که از خداوند، مطالب مهم و عالی چون کمال انقطاع و رسیدن به لقاء الله، روشن شدن دیده قلب به نور، نظریه خداوند، وصال معدن عظمت و... تقاضا کنیم.

متأسفانه در بین ما چنین مفاهیم و تعابیری فراموش شده و نهایت درخواست های معنوی ما مثلاً گرفتن گذرنامه کربلاست. آری! زیارت حضرت سیدالشهدا علیهم السلام بسیار شرافت دارد، ولی انسان نباید به تقاضای زیارت ظاهری حضرت بسنده کند، باید زیارت ایشان را از خداوند تقاضا کند و آن را مقدمه زیارت خود خداوند قرار دهد و از خداوند زیارتی را بطلبد که باطنش زیارت خود خدا و نظریه اوست. از این رو فرمود:

«مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَأَنَّ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ»^{۴۵}

کسی که قبر حسین بن علی علیهم السلام را در روز عاشورا زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت معرفت و آگاهی داشته باشد، مانند کسی است که خدا را در عرش او زیارت نموده است.

با گوشه چشمی مرا محو خودت کن

حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام سپس می فرمایند:

«إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ، فَأَجَابَكَ»

خدایا! مرا از کسانی قرار ده که آوازشان دادی، پس پاسخ دادند، «وَلَا حَظَّتْهُ فَصَبَقَ لِجَلَالِكَ»

۴۵. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۲، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۵، ح ۱۱؛ مصباح المتعجد، ص ۷۷۱.

و به آنها توجه فرمودی، پس در برابر بزرگی‌ات مدهوش شدند.
«فَنَاجِيَّتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا»:

و با آنان راز پنهان گفتی و آنان آشکارا برای تو کار کردند.

ظاهر مناجات این است که خداوند همه را صدا زده ولی برخی اجابت کرده و برخی اجابت نکرده‌اند و حضرت دعا می‌کنند که خدایا مرا از آنان قرار بده که ایشان را صدا زدی و اجابت کردند.

خداوند در قرآن همه مؤمنان را بارها صدا زده و دعوت عمومی نموده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مشکل از سوی ما بندگان است که اجابت نمی‌کنیم.

البته ندای الهی معنای خاص‌تری نیز دارد، که می‌تواند این عبارت ناظر به آن باشد: خدایا من را جزو کسانی قرار بده که آنها را به‌طور خصوصی فراخواندی و با آنها سرو سِرّی برقرار نمودی و اوامرو دستوراتی به ایشان دادی و ایشان اطاعت نمودند. اینان همان کسانی هستند که خداوند با تجلیات خود با آنان نجوا نموده و بدون واسطه گفتگو می‌کند.

فقیه آگاه و عالم اخلاقی و مربّی روحانی سید بن طاووس که او را سیدِ اهل مراقبه می‌خوانند در مقدمهٔ فلاح السائل گوید:

و من به واسطه هِدایتِ خداوند به سعادت و اقبالی دست یافته‌ام و مرا آشنا کرده به الطاف و مکاشفه و لذّت مشافهه و گفتگوی با خودش، به حدّی که قادر بر بیان آن با هیچ کلامی نمی‌باشم.^{۴۶}

«ملاحظه» یعنی با گوش چشم به کسی نگاه کردن. حضرت می‌فرمایند: خداوند! مرا جزو کسانی قرار بده که به ایشان گوشه چشمی انداختی و از مشاهده عظمت تو مدهوش شدند.

نظرکردن از گوشه چشم، کنایه از این است که ذره‌ای از تجلیات الهی برای بنده کافی است و هیچ مخلوقی توانایی مشاهده عظمت نور خداوند را ندارد و همان توجه کوچک خداوند منجر به آن می‌شود که بنده از شدت عظمت حضرت حق، مدهوش و از خود بی خود می‌شود.

حال «صعق» و بیهوشی زمانی برای بنده حاصل می‌شود که خداوند به شخصی بیشتر از ظرفیت قلبش عطا فرماید.

در اصطلاح اگر خداوند به بنده‌ای به قدر ظرفش عنایت کند، از آن تعبیری به تجلی جمالی می‌شود که همیشه لذت بخش و شیرین است؛ اما اگر خداوند بیشتر از حد بنده، بر او تجلی نماید از آن تعبیری به تجلی جلالی می‌گردد که این تجلی جلالی همیشه همراه سختی و فشار است و اثر و انعکاسش در بدن، ضعف و سکوت و غش و اثرش در روح محو شدن و فناء می‌باشد.

البته کسی که با تحمل این فشار، تجلی جلال الهی را تجربه کند، بعد از به هوش آمدن دارای حال بسیار خوشی می‌شود که به مراتب از آن تجلی جمالی آرامش بخش تر بوده و باعث رشد بیشتر و گسترش سعۀ وجودی در بنده می‌گردد؛ همان طور که ورزشکاری که دنبال ورزیده کردن اندام خود است، تا با ورزش های سنگین به عضلات خود فشار وارد نکند، هیچگاه بدنش رشد نمی‌کند.

به همین جهت انسان با تجلیات جمالی رشد نمی‌کند، چون به انسان فشاری وارد نمی‌شود و آن چیزی که انسان را رشد می‌دهد، تجلیات جلالی است.

با این توضیح، کلام حضرت روشن می‌شود که می‌فرمایند: خدایا

به قدر ظرف و کاسه وجود ما، به ما عطا مکن؛ بلکه ما را روزبه روز به خودت نزدیک تر گردان و بر اثر تجلیات خودت، ما را مدهوش کن و به حال صعقه برسان.

اگر تجلیات جلالی برای کسی به تمام و کمال حاصل شد و به صعقه و فناء تام رسید، آن گاه می شود: «نَاجِيَّتُهُ سِرًّا وَ عَمَلٌ لَّكَ جَهْرًا» یعنی خدا در روح و نفسش در عالم باطن با او مناجات می کند و او نیز همواره با بدن در عالم ظاهر در راه رضای خدا عمل می کند و خدا در عالم باطن با او مناجات می فرماید.

هرگز از تو ناامید نمی شوم

در ادامه حضرت جملاتی می فرمایند که الگو و روش حرکت به طرف خداست:

«إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُتُوطَ الْإِيَّاسِ وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ»:

خدایا! بر خوش بینی ام ناامیدی و یأس را چیره نساختم، و امیدم را از کرم زیبایت نبریدم.

مرکب انسان در دعا کردن، امید و رجاست و انسان باید به هرچه از خداوند تقاضا می کند، امیدوار باشد، و اگر به بالاترین حاجت ها امید داشت امید به کمتر از آن نیز به دنبالش می آید، اما اگر رجاء و امید نباشد، زمینه استعجاب نیز از بین می رود.

به همین جهت حضرت بعد از اینکه از خداوند برترین مقامات را می خواهند، بلافاصله می فرمایند: «خدایا من از کرم تو ناامید نیستم باینکه استحقاق و شایستگی ندارم؛ اما تواز سرلطف خود بر من

منت گذار و به من تفصّل فرما.»

سپس حضرت چند گزاره شرطی را بیان می‌کنند و توضیح می‌دهند چرا با همه کوتاهی‌های ما در درگاه الهی بازهم ناامید نیستیم:

گرمت مرا به سوی تومی خواند

«إِلَهِي إِنْ كَانَتْ الْخَطَايَا قَدْ أَشَقَّتْنِي لَدَيْكَ فَاصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ»:

خدایا! اگر خطاهایم مرا از نظرت انداخته، بخاطر حسن اعتمادم بر تواضع من چشم‌پوشی کن.

«إِلَهِي إِنْ حَطَّتْنِي الذُّنُوبُ مِنْ مَكَارِمِ لُطْفِكَ فَقَدْ تَبَهَّئْنِي الْيَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَظَمَتِكَ»:

خدایا! اگر گناهان از جایگاه مکارم لطفت مرا پایین آورده؛ اما یقین به کرم عنایتت هوشیارم نموده.

«إِلَهِي إِنْ أَنَا مَتْنِي الْعَقْلُ عَنْ الْأَسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ تَبَهَّئْنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَائِكَ»:

خدایا! اگر غفلت از آماده‌شدن برای دیدارت به خوابم فرو برده؛ ولی معرفت به نعمت‌های کریمانه‌ات مرا بیدار ساخته است.

«إِلَهِي إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمِ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ جَزِيلِ ثَوَابِكَ»:

خدایا! اگر بزرگی مجازاتت مرا به سوی آتش فراخوانده، هرآینه ثواب برجسته‌ات مرا به سوی بهشت خوانده است.

حضرت می‌فرمایند: خدایا گناهان و خطاهایم، مرا در نزد تو ساقط و خوار کرده و مرا از درجه رسیدن به لطف و کرامت تو، پایین افکنده

است. علاوه بر آن خطاها، دچار غفلتم و این غفلت باری مستقل از گناهان است و همین که از یاد تو غافل هستم، مرا از مهتاشدن برای لقاء توبه خواب فرو برده و سزای من در قبال این اعمال، جهنم است که دائماً عقاب تو مرا به سوی آن می کشاند.

اما خدایا! در مقابل این چهار مشکل، چهار نعمت به من دادی که سبب می شود به تو ناامید نباشم.

خدایا من بر تو توکل کردم و معترفم که همه چیز در دست توست و از من جز عجز و بندگی چیزی بر نمی آید. پس خدایا! اگر گناهکار و خطاکارم، بر تو توکل کردم و اگر گناهانم مرا از تو دور کرده بر تو امیدوارم و یقین دارم که تو مهربان و کریم هستی و یقینم مرا هوشیار کرده و به کرم متوجه نموده است.

خدایا! اگرچه غفلتم مرا به خواب کشانده و از آمادگی برای لقاء تو باز داشته؛ اما شناخت نعمت های تو مرا بیدار کرده و اگرچه عقاب تو مرا به جهنم می کشاند، اما پاداش های بزرگ تو مرا به طرف بهشت می برد.»
از مجموع این نکات برمی آید که انسان تحت هیچ شرایطی نباید ناامید باشد؛ گناهان انسان را از خداوند دور می کند؛ اما هیچ وقت گناه باعث قطع رابطه بین خالق و مخلوق نمی شود، آن چیزی که باعث بُریده شدن ارتباط بین بنده و خدا می شود ناامیدی است که بعد از شرک، بزرگ ترین گناه به حساب می آید؛ زیرا کسی که ناامید شود، دیگر هیچ وقت دست گدایی به سمت خداوند دراز نمی کند تا حضرت حق از او دستگیری نماید.

مهم ترین مسئله در رسیدن به سعادت، داشتن توکل و حُسن ظن به خداوند متعال است و انسان اعمال صالح خود را باید طوری

جهت دهی کند که روزبه روز بر حسن ظن و یقین و توکلش افزوده شده و عظمت حضرت حق را بیشتر احساس نماید.

یاد خود را در سینه ام جاودانه کن

«إِلَهِي فَلَكَ أَشْأَلُ وَإِلَيْكَ أَبْتَهِلُ وَأَرْغَبُ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّنْ يَدِيمُ ذِكْرَكَ وَلَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَلَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ»:

خدایا! از تو درخواست می‌کنم، و به پیشگاهت زاری نموده، و رغبت می‌ورزم، و از تومی خواهم که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی، و مرا از کسانی قرار دهی که یادت را همواره در قلب و بر زبان دارند، و پیمانت را نمی‌شکنند، و از سیاست غافل نمی‌شوند و فرمانت را سبک نمی‌شمارند.

حضرت بعد از بیان این تقاضاهای عالی و درخواست‌های والا، آن چنان که دعا را با صلوات آغاز فرموده بودند، دعا را با صلوات به پایان می‌رسانند و به عنوان آخرین حاجت از خداوند می‌خواهند که خدایا مرا جزء کسانی قرار بده که ذکر تو را جاودانه دارند و همواره به یادت هستند.

در دستورات دینی برای این مطلب بسیار تأکید شده که مؤمن باید دائماً الذکر باشد و همیشه و در هر حالی به یاد خداوند مشغول باشد. ذکر و یاد الهی در هنگام عبادت و خلوت آسان است؛ اما اینکه انسان بخواهد در تمام حالات زندگی به یاد خداوند باشد شدنی نیست؛ زیرا هریک از مخلوقات انسان را به خود متوجه می‌نماید و غافل می‌سازد؛ مگر اینکه انسان تمام عالم را مظاهر خداوند ببیند و دیده حق بین

پیدا کند.

اگر آدمی هر چیزی را مظهری از خداوند متعال دانست، آن‌گاه هیچ وقت دچار غفلت نمی‌شود و با دیدن هر موجودی یاد خداوند می‌افتد و عظمت و حکمت خدای سبحان را تماشا می‌کند. این مقام همان مقام بقاء و کمال است که پس از رسیدن به فناء و خلوص و طهارت نصیب انسان می‌شود و ائمه اطهار علیهم السلام با تعابیر بسیار ساده درخواست آن را از خداوند به ما آموزش داده‌اند.

چنانکه در زیارت امین‌الله می‌فرمایند:

«مَشْغُولُهُ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَتَنَائِكَ»:

خدایا! مرا از دنیا فقط مشغول به حمد و ثنا خودت بگردان.

در این فراز از زیارت امین‌الله نمی‌خواهیم بگوییم خدایا کاری کن که من زندگی را رها کرده و همیشه به حمد و ثناء تو مشغول باشم؛ بلکه می‌گوییم به من دیده حق‌بین بده که در عین زندگی در این عالم و سیر در میان کثرات همواره تورا ببینم و به حمد و مدح تو مشغول گردم.

اگر انسان در طول روز به غیر از خدا نبیند و نشنود و به غیر از خدا توجهی نداشته باشد و همه چیز را مظهری از مظاهر خداوند متعال ببیند، آن‌گاه دوام ذکر پیدا می‌کند که همان مقام کمال عبودیت و بندگی خداوند است.

سپس در ادامه می‌فرمایند:

«وَلَا يَنْقُصُ عَهْدُكَ وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَلَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ»:

خدایا! از تو تقاضا می‌کنم که مرا جزو کسانی قرار دهی که عهد و پیمان تورا نقض نمی‌کنند و به غیر تو توجه نمی‌کنند و از تو غافل

نمی‌شوند و در عالم هیچ خوبی غیر تو نمی‌بینند و امرت را سبک نمی‌شمارند.

عهد الهی چنانکه در قرآن کریم بیان شده، این است که انسان غیر خدا را عبادت نکند. آنجا که می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس: ۶۰ و ۶۱)

وفای به عهد الهی به شکل کامل فقط از انسان کامل برمی‌آید و جز با رسیدن به مقام خلوص و کمال ممکن نیست.

هم چنین غفلت نکردن از شکر خداوند فقط وقتی ممکن است که همه خوبی‌ها را از خداوند ببینیم و گرنه اگر یک بار کمالی را از غیر خدا دیدیم در آن حین از شکر او غافل شده‌ایم؛ پس غیر از انسان کامل همگی از شکر کامل خداوند غافل‌اند و لذا در قرآن کریم فرمود: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»

رعایت حق خداوند نیز به جز با رسیدن به کمال عبودیت شدنی نیست. اگر انسان عظمت خداوند را بفهمد و نعمت‌های بی‌شمار حضرتش را به یاد داشته باشد، آن‌گاه می‌فهمد که حتی یک غفلت از یاد او مراعات نکردن حرمت اوست و هر غفلتی استخفاف امر الهی است.

لذا ائمه علیهم السلام که خداوند را می‌شناسند از همین لحظاتی که به ناچار در بین مردم حضور دارند نیز استغفار می‌کردند، باینکه ایشان به غفلت دچار نمی‌شدند؛ ولی همان از دست دادن توجه تفصیلی را نیز خلاف شأن خداوند می‌شمردند.

و خلاصه اینکه در همه این فقرات، دعاکننده با تعبیری

بسیار ساده مقام انسان کامل و رسیدن به درجه «مخلصین» را طلب می‌کند و نباید به کمتر از آن قانع شد.

معرفت را نصیب من فرما

«إِلَهِي وَالْحَقُّنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا»:

خدایا! مرا به نور عزّت بسیار زیبا و سرور آفرینت برسان تا عارف به وجودت گردم، و از غیرتوری گردان شوم، و از تو هراسان و برحذر باشم.

این فراز از دعای بسیار شبیه فراز گذشته است که در آن صحبت از رسیدن به معدن عظمت و آویختگی به عز قدس الهی بود.

پیش از این گذشت که لذّت بخش‌ترین حال در عالم، حال فناء و لقاء الله است که در اینجا حضرت دوباره همان را طلب می‌فرماید. خدایا! من را به آن نور عزّت برسان که سرور آفرین و بهجت‌انگیزترین چیز در عالم است و هیچ لذتی قابل مقایسه با آن نیست.

انسان‌ها فطرتاً به دنبال لذّت می‌گردند و هدف در همه زندگی لذّت و سعادت است و اکنون حضرت می‌فرماید: «أَبْهَجِ» و شیرین‌ترین و لذّت بخش‌ترین چیز نور عزّ الهی است که اگر انسان به آن برسد به درجه معرفت خداوند نایل شده و خواهی نخواهی از همه چیز روی گردان می‌شود و دیگر به هیچ چیز دل بستگی نخواهد داشت.

وقتی صحبت از وصال و لقاء و معرفت خداوند می‌شود بوی آن به مشام می‌رسد که مخلوق از حریم خود قدم فراتر نهاده و به حرم خالق متعال وارد شده؛ لذا حضرت بلافاصله ادب را رعایت نموده و در پایان

از خداوند تقاضا می‌کنند که خدایا! من را خائف و مراقب نسبت به خود قرار بده که مبادا از حریم خود خارج شوم و این حال رجاء و شور و نشاطی که دارم و به خود اجازه دادم لقاء و معرفت تو را با این بیان طلب کنم من را از ذُلّ بندگی و خاکساری بیرون بیاورد؛ و اعتراف می‌کنم که در هر حال تو خالق و من مخلوق و تو مولا و من عبد هستم. «يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا»:

ای دارای بزرگی و بزرگواری، و درود خدا و سلام بسیار او بر محمد فرستاده‌اش، و بر خاندان پاکش باد.

جلال (چنانچه بیان شد) تجلیاتی الهی است که در ظرف انسان نمی‌گنجد و به همین جهت برای انسان همراه با فشار می‌باشد و در مقابل آن، اکرام قرار دارد. اکرام آن دسته از تجلیات الهی است که همراه با احساس لطافت و شیرینی برای بنده می‌باشد و در اصطلاح از «الجلال و الإکرام» به صفات جلالی و جمالی تعبیر می‌شود که این دو صفت همه صفات الهی را در خود جای می‌دهد و سیر به سوی خداوند بدون جمال و جلال نمی‌شود و لذا حضرت هم خداوند را با هر دو اسم می‌خوانند.

در پایان هم حضرت دعا را با ذکر شریف صلوات خاتمه داده و با توسل به مقام باطن خود مناجات را به پایان می‌رسانند.

امید که این کلمات گهربار حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین به یمن شفاعت حضرتش در حق ما نیز مستجاب گردد. اللَّهُمَّ آمِينَ

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ وَصَفِيِّكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَحَافِظِ سِرِّكَ وَمُبْلَغِ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَزْكَى وَأَنَمَى وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنَى وَأَكْثَرَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَصِفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكَرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَءَايَتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَا الْعَظِيمِ وَصَلِّ عَلَى الصِّدِّيقِ الطَّاهِرِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى سِبْطِ الرَّحْمَةِ وَإِمَامِ الْهُدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَصَلِّ عَلَى أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِي حُجَجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَأَمَنَاتِكَ فِي بِلَادِكَ صَلَوَةٌ كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَخَفِّهِ بِمَلِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَآيِدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^{٤٧}



موسسه جوانان آستان قدس رضوی

مشهد مقدس، بین کوهسنگی ۱۷ و ۱۹

javanan.org

۰۵۱-۳۸۴۶۰۰۸۵